دانشکدهٔ ادبیات
انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی
۶

دفترهای مونوگرافی
۱

فشندك

بقلم هوشنگ پور کریم

بضمیمهٔ

جغرافیای طالقان

بقلم محمد حسن صنیع الدوله

با تصویر وطرح و نمودار

تهران ـ مهرماه ـ ۱۳۴۱

دفترهای مونوگرافی « تک نگاری »

زیر نظر : جلال آل احمد

باکمك مالی سازمان برنامه
ازاین کتاب ۱۰۰۰ نسخه در چاپخانه سازمان برنامه بتاریخ مهرماه ۱۳۴۱
چاپ و صحافی گردید

پیش گفتار

شاید سابقهٔ آنچه در «اورازان» و «تات نشین هـای بلوك زهرا» و «جزیرهٔ خارك» براین قلم رفته است وموجب این‌توهم شده که مبادا این کرك پوستین دوزباشد ـ وحتماً بعلت لطف وحسن‌ظن بیش ازحد دوستانم دکترحسین توکلی (رئیس امور فرهنگی سازمان برنامه) ودکتر احسان نراقی (مدیر مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات اجتماعی) ـ ازاوایل امسال چنین قبایی باین‌تن دوخته شد.

یعنی مقرر شدکه من راقم نظارت‌کنم برتهیه وانتشار یك سلسله‌دفتر تك نگاری (مونوگرافی) که بخرج سازمان برنامه و جزو انتشارات مؤسسهٔ تحقیق باید منتشر بشود. واینك باتشکر فراوان از دوستان نامبرده و دیگر مقامات مسؤول دراین دوسازمان مونوگرافی «فشندك» ـ دهی ازدهات‌طالقان‌ـ بانضمام جزوه‌ای در بارهٔ جغرافیای طالقان بعرض دوستداران این نوع‌مباحث رسانیده میشود.

پیش ازآنکه چنین قراری گذاشته‌شده‌باشد ـ بادوستانی که‌ذکر خیرشان گذشت حرف وسخن‌ها رفته بود در بـارهٔ اهمیت تدوین چنین متنهایی در باب زندگی‌روستاهای مملکت ومردم روستانشین؛ وبرایمان مسلم شده بود که‌اجرای یك طرح تجدید بنای اقتصادی واجتماعی که هدف سازمان برنامه یاهرسازمان دولتی دیگری باشد مستلزم چنین آشنایی هایی است دست‌کم با درحدودپانصدتا از روستاهای مملکت. وموجب تأسف است‌که از این نوع متن‌ها ـ جزهمانچه در آغاز این سطور گذشت ـ هنوز چیزدندانگیری دردسترس خوانندهٔ فـارسی زبان نیست تا بتوان باستناد آنها حکمی راند برکم و کیف روزگار روستا نشینان، یا قدمی شمرده برداشت بقصد ایجاد تحولـی؛ و نترسید از آنکـه چنین قدمی کمك‌ها باشدبگسترش نابسامانی های موجود ـ که‌بر صاحب‌نظران پوشیده نیست.

پس هدف این سلسله انتشارات تهیهٔ چنین متن‌هاییست بقصد شناساندن آنچه در عمق اجتماع ما می‌گذرد ـ وپوشیده نیست کـه این عمق اجتمـاع روستاست و روستانشین. آنچه درشهرها می گذرد تازه ازراه رسیده‌است وهنوز جایگیرنشده ملاك ها شناخته نیست ونوعی اغتشاش‌را دربردارد. باین طریق در این دفترها سروکار ما باآداب و رسوم روستایی است ـ بافولکلورولهجه و قواعد و ملاکهای ارزش روستایی ـ با ابزارکارشان ـ با وضع‌آب وملکشان‌ـ

با امور کدخداییشان و رابطه‌ای که با حکومت دارند. وغرض ازین کار آن است که برای مرد تحصیل کرده‌و شهرنشین که طرح کنندهٔ فلان برنامهٔ تحول اقتصادی و اجتماعی فرهنگی است. در این دفترها زمینهٔ قضاوتی یا سندی دقیق از وضع موجود دهات فراهم شود بعنوان نقطهٔ شروعی برای هرکاری یا پلهٔ نخستینی برای نردبانی که از آن بروزگار بهتری باید بر رفت. واین البته کمترین ادعاست. وگرنه بطمطراق تمام داد سخن میشد داد از جمع آوری آنچه درمقابل هجوم جبری تمدن ماشینی درمعرض زوال نشسته – یا ازگردآوری فرهنگ عوام که درکار هنری بچه‌دردها میخورد – یا اززمینه‌ای که چنین متن ها برای ریختن طرح جامعه‌شناسی ایران بدست خواهد داد – یا ازتدوین اسامی وخواص گیاههای طبی که فقط روستا نشینان میشناسند – یا ازتعبیرهای بکری که‌بازای لغات فرنگی می‌توان در کار آسیاب‌ها و باداس‌ها وچرخه‌های دستی ومکانیك روستایی یافت و عرضه کرد – یا ازنقش‌های بدوی گلیم وقالی وجوراب وکاشی و کوزه که فقط دردهات باقی مانده‌است – یا . . . از هزاران فواید آنی و آتی دیگر که براهل فضل پوشیده نیست.

***

با نویسندهٔ «فشندك» من ازهشت سال پیش آشنا هستم – که در کلاس درسی ازیك مدرسهٔ نقاشی مزاحم حضورش بوده‌ام. ازهمان ایام گذشته ازقدرت طراحی – قلمی نیزخوش داشت وکارتعلیم‌وتعلم ما باآنچه‌در کلاس می گذرد محصور نبود. اما مدرسه که تمام شد – همچنانکه معهود است – دیگر ندیدمش تا روزی‌درشاهرود • غروبی بود ومن بادوستی،تازه وارد آن شهرولایتی‌شده‌بودیم. وتا راننده بنزین بگیرد گفتیم سری بزنیم بکافه مانندی که قهوه را خوب‌میپخت و ما از قبل میشناختیمش. و همچنانکه قدم میزدیم کسی فریادی زد و پرید و دست‌بگردن من انداخت و حالا نبوس کی ببوس. بله. هوشنگ پور کریم بود. نویسندهٔ «فشندك». ولی چرا همچو میکرد؟ دو سالی میشد که ندیده بودمش و خیلی زود دریافتم که غم غربت پوستش را کنده است. پس ازمدرسهٔ نقاشی مأمور دفع آفات نباتی شده بود – و روانهٔ دهات. هرروزی در روستایی وهرشبی در پستویی. نقاش دیروزی حالا د. د. ت. می‌پاشید دورازشهر و نعمات فرنگی‌مآبش – وبی‌خبر ازروزنامه وسینما وخیابان اسلامبول. تا قهوه حاضر بشود وپس ازآن – چیزها گفتیم و شنیدیم – تا آرام شد. گویا حالیش کردم که بدرمان آن‌غم غربت – ودرمقابل آن تنهایی نباتی ده- بهترین‌دوا بدقت نگریستن بهرچیزوهر کس‌است. البته بعد که‌سر کاغذهایش بازشداین‌را فهمیدم. گزارش هایش (۱) نشان میداد که کم کم دارد بغربت لگام میزند – تا کارش رسید بجایی که نه تنها این دفتررا نوشت که می‌بینید بلکه هم‌اکنون‌نیز بجمع‌آوری نقش‌ها و طرح های روستایی نمیدانم دراطراف گلپایگان می‌پلکد یاپسکوچه‌های‌دهات بروجرد‌را گزمیکند.

---

(۱) یکی‌ازآنهارادر کتاب دهم ازانتشارات «علم‌وزندگی» دیماه ۱۳۳۹ برایش‌چاپ کرده‌ام. بعنوان «آب نامه»

حسن‌کار پورکریم در این است که مثل من هیچ دعوی ندارد. فقط کاری است واومیکند. وبا دل وجان هم میکند. بجای اینکه زانوی غم ببغل بزند که چرا مأمور دهات شده است و لعنت ببخت خود بفرستد ــ هر جاکه رفته چشم وگوش خودرا باز کرده وبزندگی مردم روستا دل داده و بجای غم خودرا خوردن غم ایشان‌را خورده وچنین بوده که این‌کاره ازآب درآمده. ومن‌بآیندهٔ کار اودل بسته‌ام. قول وقرارها بسته‌ایم که دست کم ده دفتر از این نوع فراهم کند. وپیش ازهمه دفتری دربارهٔ زادگاه خودکه بندرپهلوی باشد.

واما این دفتر «فشندك» کار مونوگرافی‌هارا باین علت بااین دفترشروع کرده‌ایم که:

اولا) زبانی‌ساده دارد. که خودهنری‌است. پرمدعانیست. فضل‌فروشی‌وتعلیل‌و تحلیل‌ندارد که‌کاردیگران است ودرمراحل‌بعدی.

ثانیاً) در عین سادگی ــ شعر زندگی روستارا نیز دیده‌است. و این بنظرمن درکار تدوین یك مونوگرافی مهمترین نکته است. اینکه از فراموش شده ترین و بی نام ونشان ترین مردم وآبادی محقرشان چنان متنی بدست بدهی که خواننده بزحمت ازدست بگذاردش. واین خودهنردیگری‌است.

ثالثاً) نویسنده هم بزبان کلام آشناست وهم بزبان طرح وتصویر. درحقیقت کاریك هیئت دونفری راکرده‌است. طرحها و تصویر های دفترهمه ازخوداوست. خواهیددیدکه‌چه پخته است. نقاش بکارخودبرگشته.

وبهمین علل بوده است که‌توجهی‌نکرده‌ایم باینکه چرانویسنده‌زیاد در بندنمودارها وارقام وآماروديگرابزارعلم‌پسندنبوده‌است‌ياچراپای‌بندلغت‌ولهجه نمانده ودیگرابوابی‌که بهرصورت‌لازمهٔ یك مونوگرافی‌دقیق‌است‌وحتماً دردفترهای بعدی‌بایدجای‌خودرا داشته باشد. البته درمورد لغت‌و لهجهٔ‌محل دراین‌اهمالی که پورکریم کرده من باوحق میدهم. چرا که ضبط لغت یك‌محل کارهرآدم‌تازه ازراه رسیده‌ای نیست. برای این‌کار بهتر است اهل‌محل باشی‌یا دست کم مدتی طولانی در محل اقامت کرده باشی

***

واما دفترضمیمهٔ این‌مونوگرافی. جزوه‌ایست بقلم محمدصنیع‌الدوله در بارهٔ جغرافیای طالقان که‌در ۱۳۰۲ هجری قمری نوشته شده‌است. هشتاد سال پیش. جزوه ایست در ۱۰۸ صفحه بقطع ۲۰×۲۸ سانتیمتر که صدر صفحهٔ اول آن‌مذهب‌است و عناوین دیگر صفحات بخط قرمز است. این‌جزوه اکنون درمخزن کتب خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۷۶۴ محفوظ است. بعلت‌علاقه‌ای که بمسایل‌طالقان داشته‌ام ــ حضرت میرسیدجلال‌الدین‌محدث ــ داماد خانوادهٔ‌ما ــ وقتیکه هنوز مسؤول کتب خطی آن کتابخانه بود این جزوه را در اختیار من گذاشت که نسخه‌ای از آن برداشتم. باتشکر ازایشان ــ گمان‌میکنم و امیدوارم که‌با این‌نخستین‌دفتر گام نخستین را در انتشاردفترهای تك‌نگاری(مونوگرافی) چندان کج‌ومعوج برنداشته باشم.

مهرماه ۱۳۴۱

جلال آل احمد

مقدمه

ازمشخصات علوم اجتماعی عصرحاضرمقام واهمیتی است که مبانی‌سنجش ریاضی، مقیاس‌های کمی، وآماردرتوجیه و تبیین مسائل اجتماعی یافته اند. بهمین مناسبت مؤسسه مطالعات وتحقیقات اجتماعی ازبدوتاسیس در برنامه‌های آموزشی وتحقیقی خود مقام خاصی برای‌آمارو‌روش‌های تحقیقی کمی قائل شده است واستفاده ازاین روش‌هارا بصاحب نظران ومحققان مؤسسه توصیه می‌کند.

اما این توجه بآمارومقیاس‌های کمی مانع ازعنایت این موسسه به جنبه کیفی امورنیست خاصه‌که روش مردم شناسی وتحقیقات باارزشی که درسالهای اخیردرین زمینه درجهان صورت گرفته راه‌را برای‌آغازاین پژوهش های کیفی واستفاده صحیح ازآنها درایران‌گشوده است.

تجربه نشان میدهد هنگامی‌که میان تحقیقات‌کمی و تحقیقاتی‌که جنبه کیفی دارند تعادل بر قرارنباشد احتمال دورشدن از واقعیت وجود دارد. نه میتوان همه احوال واموروخصوصیات زندگی اجتماعی‌را صرفاً با اعداد وارقام نشان داد ومحکوم احکام خشك وبی‌شفقت‌آن بود ونه میتوان یکسره خود را بدست حالات و کیفیات ذهنی ودرونی داد وزمام اموررا درکف‌احساس وتخیل نهاد. علوم اجتماعی باید ازاین هردوسود جویدوراه‌خودرا بسوی کمال‌به‌پیماید محقق باید برای شناختن وپی‌بردن بآنچه در جهان و آنچه مربوط به آدمی می‌گذرد به تمامی وسیله‌ها ونحوه‌های برخورد توسل جوید ودرین‌راه ازعددو رقم واستدلال وتجربه ومشاهده‌گرفته تاشعروتخیل همه وهمه استفاده‌کند. شعر وتخیل وبیان شاعرانه اززندگی سرچشمه می‌گیرد و بنابراین جزئی از زندگی است ومحقق واقعی نباید ازآن فرار کند شعرنیزوسیله‌ایست مانند سایروسائل که میتواند عالم اجتماعی‌را بدرك واقعی پدیده‌های اجتماعی رهنمون شود.

برای‌آنکه یك مطالعه مردم شناسی بتواندبه«کلیت»و«تمامی totalité» یك فرهنك وتمدن دست یابد باید از«مونو گرافی» شروع کند، به تعبیروتفسیر آن بپردازد، سپس به رابطه علیت میان امورمادی ومعنوی دست‌یابد وسرانجام باتوجیه وتبیین‌آنها مطالعه‌را بپایان رساند.

این راه هم دورودرازوهم پرنشیب وفرازاست تنك حوصلگی‌وآشنانبودن براه وروش مشاهده وصرفاً گرفتار عدد ورقم شدن موجب انحراف از مسیراصلی وديررسیدن یااصلانرسیدن بمقصود است. بدین‌جهت آشناشدن به‌چگونگی‌برخورد

با زندگانی مردم ودرك حالات و بیان کیفی امور درتحقیقات اجتماعی امروز سهمی دارد .

***

«مجموعه»ای که انتشار آن با این دفتر آغازمیشود حاوی« مونوگرافی» های متعدد ازگوشه وکنار زندگانی مردم ایران ومحل زندگی آنانست . شاید برخی از این «مونوگرافی»ها همچون‌این دفتر ازدیدگاه‌مطالعات مردم شناسی «مونوگرافی»های کاملی نباشد ولی قدم‌مؤثریست درراهی که‌ازپیش گفتیم‌ومجموعه مفیدیست‌حاوی‌اطلاعات‌جامع راجع به‌تمدن‌وفرهنك وزندگی اقتصادی (وبیشتر از نظر کیفی)یك‌ناحیهٔ کوچك ایران‌که بسرعت درحال دگرگونی وتغییر است .

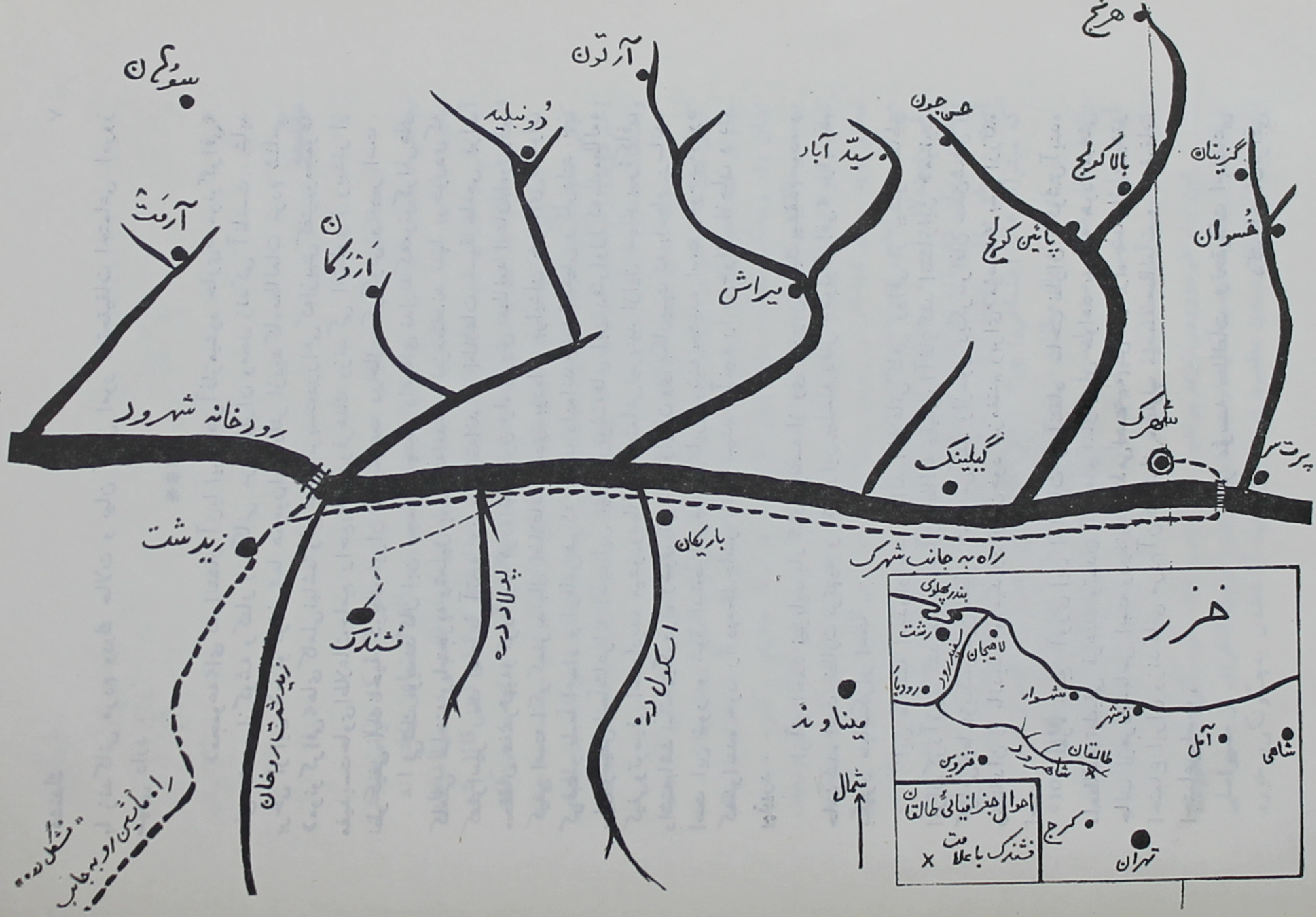
بی‌شك نویسندگان این مجموعه چنین داعیه‌ای ندارند که‌مونوگرافی‌های کاملی ساخته ویابتجربه وتحلیل پرداخته‌اندخود نیزمعتقدند تنها برخوردی که کمتراسیر رنك است با آنچه دیده داشته‌اند و اطلاعات نسبهٔ جامعی برای محققان مفسرتهیه‌وگردآوری کرده‌اند وچون راه وروش مطالعه ایشان‌راه‌وروشی کیفی است اگرکمتربدنبال اطلاعات عددی بوده‌اند برایشان خرده‌ای نمیتوان گرفت و طبعاً اعداد و ارقامی‌هم که بدست داده‌اند جنبه تخمینی و کلی‌دارد .نیز بیان‌توصیفی‌طبعاًشاعرانه است این بیان درنوشته‌های این دفتراول(که‌یك‌مطالعه کیفی‌وتوصیفی است)دیده میشودومطالعات‌اجتماعی‌نیزباید ازاین سبك بهرهٔ کافی داشته‌باشد نکته‌دیگرذوق وشوق نویسنده‌وایمان وی بکاریست که بانجام رسانده است این شور و شوق استحکامی‌معنوی باین نوشته‌بخشیده است وموجب‌میشود که‌خواننده خود را درمحل‌حاضر وناظرببیند وآنچه را می‌خواند ازجان و دل بپذیرد .

ازآل احمد نیزباید یادکرد موسسه از وی که‌درین سبك پیشقدم بوده و حاضرشده است نظارت برتهیه و انتشاراین سلسله دفتر «مونوگرافی» رابعهده بگیرد سپاسگزار است .

این مؤسسه امیدواراست بتواند اطلاعاتی کافی ووافی از بیشتر مناطق ایران گردآوری کند وبراساس آن مطالعه دقیقی‌راآغازکند انتشاراین «مونو- گرافی»ها ازیکسوبدین منظور کمك می کند وازسوی دیگرصرافان سخن‌شناس و ومنتقدان را باندیشه وامیدارد واین‌خود نیزمغتنم وبرای«مؤسسه» بسی ارزنده است .

ثمره جمع آوری این اطلاعات و انتقاد صاحب نظران وکوشش‌آینده مامطالعه تطبیقی فرهنك وتمدن گوشه وکنارایران خواهد بود که خود مبحثی جالب ازمردم‌شناسی است ودرنتیجه قدمی‌است به‌پیش در راه شناسائی بیشتر اجتماع ایران وزندگانی مردم‌آن که‌کمال مطلوب مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی است ،

مدیر مؤسسه مطالعات وتحقیقات اجتماعی
دکتر احسان‌نراقی



سوکان
آرمت
اُرُدکان
دونبلیه
آرتون
سیدّ آباد
میراش
حسن جون
بالاکوریج
پائین کوریج
هیج
گزینان
خسوان
رودخانه شهرود
زیدشت
زیدشت رودخان
فشندک
پولاد دره
اسکول دره
باریکان
گیلینک
شهرک
پرت سر
راه به جانب شهرک
میناوند
شمال
راه ماشین رو به جانب
خزر
بندر پهلوی
رشت
لاهیجان
رودبار
سفیدرود
شهسوار
نوشهر
آمل
شاهی
طالقان
شاهرود
قزوین
کرج
تهران
احوال جغرافیائی طالقان
فشندک با علامت ×

مختصری از طالقان:

ده مورد نظر این دفتر در منطقه‌ای از البرز واقع شده که از شمال با «تنکابن» وازجنوب با «ساوجبلاغ» قزوین همسایه است. این منطقه را باهمه آبادیهایش «طالقان» میگویند، و درهٔ پهن و درازی است که رودخانهٔ «شاهرود» را در امتدادخود ازمشرق به‌مغرب هدایت میکند. بستر پهن شاهرود ازماسه‌هاوقلوه‌سنگهای ریزودرشت‌پوشیده است. هنگام تابستان سرتاسر رودخانه درنور آفتاب به نحوی‌خشك‌و فراخ‌جلوه میکند؛ تنها چندرشته باریك آب هیکل‌سنگلاخی‌رودخانه را میشکافند و انوار داغ آفتاب را با انعکاس نقره‌ای خود جواب میدهند. سرتاسر آبادیهای طالقان در حواشی این رودخانه پراکنده است: یادر دامنهٔ کوهی‌ودرشیب دره‌ای، ویابر کناره‌ای از رودخانه؛ هرجا که میشدزمینی شخم کرد وآبی‌بست.

طالقان ازهرطرف‌با کوههای اطرافش محصور است. کوههائی که تاآخر بهار بار گه‌های سفید برف‌پوشیده است. طالقانیها وقتی‌از البرز کوهشان‌صحبت کنند، خواهند گفت که: برفهایش‌از این‌سال‌به آن‌سال‌دوام دارد. ازهمین برفهاست که سرچشمه‌ها میجوشد وجویها میریزد.

هنگام بهار سرتاسر طالقان‌را مزارع سبزوخرم میپوشاند. هر جا که کشت‌نشده یا قابل کشت‌نیست باعلفهای‌صحرائی سبزمیشودو

با گلهای وحشی: زرد، سرخ، گلی، جور واجور؛ دراین میان قطعه زمینهائی خالیست که برای کشت تابستانی با شیارهای شخم زیر و رو شده است و ارتفاعات کوههای اطراف که هیکل سنگی سیاه سوخته‌شان جابجا از زیر برف بیرون میزند. آبادیهای طالقان هم‌دامنی از درختان سرسبز بدور خود گرد آورده‌اند؛ دوجانب شاهرود را هم هرجا که مقدور بوده درختان بید و تبریزی سبز کرده است. درچنین دره‌ایست که هزارها نفر طالقانی زندگی میکنند؛ هزارها نفری که بیشتر از هرچیز با آب و گاودوستی دارند. در پائیز همراه بذر عرق گرم خودرا برزمین سرد میریزند و تابستان ثمرش را درو میکنند؛ خرمنی گرد میآورند، لقمه‌ای برای خود ولقمه‌ای دیگر برای گاوان و گوسفندان که ازشیرشان خورده‌ندو هو... هو... راندند.

شاهرود درواقع شعبه‌ای ازسفیدرود است؛ که از گیلان میگذرد ودر «خزر» میریزد. سرچشمه‌های اصلی شاهرود در کوههای شرقی و شمالی طالقان است که بصورت دو نهر از دوجانب دهکده «جوستان» بهم مربوطند. ازهمانجاست که شاهرود نامیده میشود وروبه مغرب از سرتاسر درهٔ طالقان و کوهپایه‌های جنوبی «الموت» میگذرد ودر حدود «منجیل» با «قزل اوزن» میپیوندد.

زمستانها وقتی که برف ببارد سرتاسر طالقان باهمه کوه و دره‌هایش سفید میشود. پستی‌ها، بلندی‌ها، رودخانه وخلاصه تاهرجا که چشم کار کند ازبرف پوشیده است. گاهی مه غلیظ چنان درفضای کوه و دره می‌پیچد که باشکال میتوان چند قدمی را دید. دراین حال درهرده کوره‌ای که باشیم بایدبه اطاقهای تاریک ودود گرفتهٔ خانه های دهاتی پناه ببریم.

خود طالقانیها که بازمستانشان‌عادت دارندجز این نمیکنند؛ چرا، هر دم برف بام را میروبند وبکوچه میریزند، بازمیبارد وتا ساعتی بعد پشت‌بام دوباره از برف پوشیده‌میشود؛ بازهم‌میروبند و بازهم‌میبارد. گاهی این باریدن‌وروبیدنها آنقدرتکرارمیشود که‌سطح کوچه‌بابرف فشرده‌شده پشت‌بامها از بام خانه‌ها هم میگذرد.

طالقان ازشمال با ارتفاعات البرز محدودمیشود، آنجانب این ارتفاعات مناطق کوهستانی تنکابن است.درشمال‌غرب‌طالقان کوههای الموت‌و درجنوب‌غربی «فشکل‌دره» ودرسمت‌جنوب مناطق ساوجبلاغ قرار دارند. مسئله حدود طالقان را منطقهٔ‌آبریزطبیعی‌وساده‌حل کرده است. بااین‌حساب: مناطقی که آبریز کوههایش به‌جانب‌طالقان باشد متعلق به‌طالقان‌است‌وچراگاه گله‌هایش. همین‌وضع‌در داخل‌طالقان هم‌مراعات‌میشود: همیشه دره‌ای یاآبریز کوهی حد فاصل‌یك ده‌رابا ده‌همسایه معلوم میکند. مگردر مواردی که مثلامالکی از فلان ده مزرعه‌ای از ده‌همسایه خریده باشد ویا گله دارانی‌فلان کوه را ازدهی به اجاره گرفته باشند.

طالقان رویهم هشتاد ده مسکون دارد و به سه منطقه بخش شده‌است: «بالاطالقان» درمغرب‌ومنطقه‌ایست که‌سرچشمه‌های‌شاهرود آغاز میشود. «پائین‌طالقان» درمغرب‌ومنطقه‌ایست که شاهروداز آن‌به دره‌های الموت وروبارمیگذرد. و «میان‌طالقان» هم همانطور که از اسمش پیداست درمیانه‌این دوقسمت قراردارد. واضح‌است که‌رودخانهٔ شاهرود در کار این تقسیم دخالتی ندارد؛ زیرا که این تقسیمات در جهت‌جریان‌رودخانه وازشرق‌به‌غرب‌است وباستناد‌ارتفاع‌یاپستی‌محل:

پس «بالاطالقان» یعنی طالقان بالاو «پائین‌طالقان» یعنی طالقان‌پائین یاپست. ومثلادرمیان طالقان کلیهٔ دهات‌واقع در دوجانب رودخانه را بحساب «میان طالقان» میآورند، که دهکدهٔ «فشندك» درهمین منطقه ودرجانب جنوبی رودخانهٔ شاهرود است.

طبیعت ده، راه‌وهمسایه‌ها

وقتی‌از بستر شمالی‌شاهرودبه رودخانه سرازیر شویم؛ منظرهٔ عمومی فشندك را در آنسوی رودخانه خواهیم دید: منظره‌ایست، از درختان فراوان بید وتبریزی که‌برانتهای دامنه کوه‌پهن است‌وخانه های گلی‌فشندك را پنهان‌میکنند. فاصله رودخانه تاده سربالائی‌سبز و خرمیست که زالزالك‌های وحشی‌و گل و گیاههای خودرو، ودرختان بید وتبریزی آنرا پوشانده است. بعدهم تامسافتی‌زیاد مزارع گندم‌و جو واسپرس گسترده‌است. وقتی که‌از اینهمه گذشتیم‌وهرقدر که‌به‌ده نزدیك شویم ازلای درختان‌بلند گردو وتبریزی سرو کله‌خانه‌هاپیدا میشود؛ خانه‌ها با ایوانهای آفتابگیرشان و بامهائیکه بر ستونهای چوبی تکیه دارند.

یك‌تازه وارد ناآشنادر ابتدا مدتی میان کوچه‌های‌ده‌سر گردان خواهدبود: مردان‌وزنان دهاتی با تردید براندازش‌میکنند وبچه‌ها بالباسهای کهنه پاره و با گیوه‌های‌سوراخ‌سوراخ بدنبالش راه‌میافتند: قدونیمقد باریختهای جوراجور، بعضی کاملا کثیف وپاره‌پوره‌وبعضی دیگر بامختصری سك‌وسو.

درهر کوچه آب چشمه ها از جویهای سنگچین شده میگذرد وبه باغها وحیاط‌خانه‌ها هدایت میشود و درپای درختان مینشیند، تا سپیدارها هرچه بیشتر قد بکشند و بیدها هرچه دلبازتر سایه انداز پشتبامهای کاهگلی باشند. هر گاه گذارمان از کنار چشمه های ده باشد خواهیم دید که چه آب‌صافی دارند و زنهای دهاتی باچه رضایت خاطری کوزه‌های گلی وسطلهای فلزی‌شان رااز آب‌پرمیکنندو کاسه بشقابهاشان را درپای چشمه میشویند.

فصل پائیز وقتی درختان لخت میشوند، حیاط‌خانه‌ها و دامن کوچه های ده با برگهای زرد پوشیده خواهد شد، این برگها زیبا تراز نقش ونگارهرقالی کوچه ها را فرش میکنند تا در معرض لگد کوبی‌دهاتیهاو گاوان و گوسفندانشان‌خش‌خش کنند ودر گل‌مرطوب کوچه ها دفن شوند.

شایدتابستان فشندك زیباتراز‌پائیزش‌باشد،زیرا که‌مزارع گندم با بستری‌زرد ووسیع ودرسایه روشن پستی بلندیهایش‌ده را به آغوش میگیرند ودرنور آفتاب تابستان میدرخشند.

اما زمستانها: وقتی ارتفاعات البرز بااولین برفهای‌سال سفید شد؛ مردم فشندك آماده‌اند که باسرما وبرفهای فراوانش بسربرند: کاهگل پشتبامها راتجدید میکنند: سوختهای زمستانی را به‌هیزم دانها میریزند و برای چارپایانشان کاه انباریها را پر میکنند تا باین بهترین دوستان ده درفصل سرماسخت‌نگذرد.

موجودیت‌زمستانهٔ زندگی تنها دراطاقهای‌تاریك و دود گرفته پنهان‌میشودودرطویله‌هائی که‌فضای‌مرطوبشان‌باتنفس‌حیوانات‌ودیگر

بوها انباشته‌است فشند کیها از زمستان پر برفشان شکایت ندارند، بخوبی میدانند که همین برفها مزارع راقوت میدهد وسرچشمه‌ها راسیراب میکند . اما برای ما که‌قصدداریم فشندك رابشناسیم : بهتراست زود ترشتاب کنیم ، زودتر ازافتادن برفها .

راهی که مارا به‌طالقان میرساند از جادهٔ قزوین جدا میشود . ده دوازده فرسخ بالاتر از « کرج » واز دهکده « آبیك » جاده‌ای خاکی بطرف شمال وبه سوی کوهها باز است . این جاده از اولین تپه های سرراه میگذرد ومعادن ذغال سنك آبیك را پشت سرمیگذارد تا به « صمغ آباد» میرسد .

صمغ آباد دهکده ایست کوهستانی ، مشرف به « فشکل دره » و مسلط برآن . در فصل زمستان اتوبوسهای مسافربری طالقان از صمغ آباد بالاتر نمیروند ؛ آخر ، جاده کوهستانی با برف و گل پوشیده است و رفت و آمد ماشین ممکن نیست . اما اگر راه‌مناسب باشد ماشینها میتوانند در میان کوهستان تا طالقان پیش بروند . راه ماشین رو بعد از صمغ آباد از «ابراهیم آباد» میگذرد که‌در انتهای زاویه شمالی «فشکل دره» برپا شده است و گنبدمخروطی امامزاده‌اش سفید و روشن جلوه میکند . جاده مسلط برابراهیم آباد وباپیچ وخم به سمت شمال باز شده است و باریك وپیچیده از گردنهٔ ابراهیم آباد بالامیخزه و ازجانب دیگر به کوههای طالقان سرازیر میشود وبه دهکدهٔ « زیدشت » میرسد که با « فشندك » بیشتر از چند کیلو متر فاصله ندارد . بعداز « زیدشت » جاده به حاشیه شاهرود میپیچد وبه جانب‌مشرق از مزارع گندم وینجه میگذرد . راه « فشندك » از میانه

این جاده‌جدا میشودوبسمت‌جنوب درسر بالائی‌می‌افتد وبه ده میرسد . اما درحاشیه شاهرود امتداد جاده اصلی‌همچنان به جانب مشرق است تا دربرابر ده «شهرك» از پل بگذرد و به جانب شمالی رودخانه بـه «شهرك» برسد که‌باصطلاح حاکم نشین طالقان است ، بخشداری و ژاندارمری و دبیرستان دارد ، میگویند که دکتر و دوائی هم دارد.

زمستانها مسافرین دهات طالقان مجبورند که از«صمغ آباد» با مال‌حرکت کنند. وقتی که درصمغ آباداز ماشین پیاده شوند به قهوه خانه میریزند وتانان وچائی سر بکشند، چاروادارهاقاطرها راجمع‌و جور میکنند و راه میافتند . هنوز بسیاری‌از دهاتیها فاصله صمغ آباد وطالقان راپیاده رفت‌وآمدمیکنند ، تنها باروبندیلهاشان رابه قاطرها بار میکنند وخودشان پشت سر آنها پیاده میروند . آخر ، کرایهٔ هر قاطر هشت تا ده تومان میشود و تازه سرازیریهای راه راهـم مجبورندپیاده شوند . زیرا که قاطر سواری درسرازیری به خستگی کشالهٔ ران نمی‌ارزد . آنها که‌بی چیزترند حسابشان پاك است :

بقچه یابسته گونی‌خود را بدوش میکشند و هن‌هن کنان راه میافتند ، یك راه کوهستانی و دراز باهمه سر بالائیها وپیچ وخمهایش همراه سوزسردی که ازبرفها میوزد و در نفس گرم مسافر میخزد . آبادی فشندك مشرف به شاهرود ودر جانب جنوبی آن است بادوسه کیلومتر فاصله‌ای که‌تارودخانه‌دارند .حد جنوبی کوههای«فشندك» به « تنگ دره» کشیده میشود که فاصل فشندك و کوهپایه‌های شمالی «ساوجبلاغ»است. وقتی از راه«تنك‌دره» بالا برویم به « گدوك»میرسیم که هموارى کوچکی‌است واز فرازآن رو به جنوب،آبادیهای «هیو»

و «شله‌مجار» یا «شلمزار» وصحرای وسیع«ساوجبلاغ» دیده‌میشود که‌جاده «قزوین ـ کرج» از آن‌میگذرد. درسابق، وقتی که هنوز جادهٔ ماشین روی «صمغ آباد» درست نشده بود، رفت و آمد بیشتر طالقانیها از راه «تنك‌دره» بود. برای مافراوان‌تعریف‌خواهند کرد ازسختیهائی که زمستانها مسافرین قدیم تنگ دره متحمل میشدند: برف و بارانها و بهمن هائیکه ناگاه همه چیز را مدفون میکرد: آدمها وقاطرها را با بارهایشان. راه تنك دره در بهار و تابستان با صفاست: تانیمه‌های دره جابجا چشمه‌های‌آب راه افتاده‌اند. وقتی‌هم که به «گدوك» برسیم چوپانان ساوجبلاغ را خواهیم دید که گوسفندانشان را میچرانند وبه کوههای طالقان‌سرازیرمیشوند. بعد هم پائینتر از «گدوك» در «مریم دره» میان درختان فراوان بید خواهیم بود و آب زیادی که از پای آنها به تندی میگذرد. درجریان این‌راه‌چادرشبانان ورفت‌وآمد چاروادارن راتماشا خواهیم کرد. راه‌تنگ دره‌بعداز گدوك به‌دوراهی‌میرسد که‌ازجنوب‌به«هیو» و ازمشرق به «خور» میرود. همسایگان شرقی «فشندك» عبارتند از: «میناوند» و «باریکان». در مغرب: «زیدشت». از شمال درآنطرف‌شاهرود و برفراز کوه «اردکان» و «دنبلید» که مجموعاً قسمتی‌ازآبادیهای میان«طالقان» هستند.

آبادی:

آبادی در دامنهٔ انتهائی کوه و مشرف به شاهرود ساخته شده

است . اهالی ، ده را ازنظرشیبی که‌دارد به«جو آرمحله» یا(بالامحله) و «جیرمحله» یعنی (پائین‌محله) قسمت کرده‌اند . جهت طولی ده از مشرق‌به مغرب است و بالا محله سمت جنوب شرقی آن است که هر قدر به شمال غربی سرازیر میشویم به پائین محله نزدیکتر شده‌ایم این دومحله ، محله‌ها و کوچه‌های دیگری را شامل میشوند که‌هر کدام نام ونشان‌دیگری دارند .

آب آشامیدنی ده از دوکاریز است و درچهار جا سرباز میکند که بهترینش درمحلهٔ «چشماسران» است . دوتاهم‌مسجددارند : اولی در « دهمیان » که تقریبا از نظر تمرکز جمعیت و خانه و زند گی شلوغترین محله ده است و مسجد دیگر درمغرب آبادیست که بـه «پائین مسجد » معروف است وبزرگتراز آن اولی است و مراسم‌ماه محرم وروضه خوانیهای مـاه رمضان در همین مسجد اخیر بر گزار میشود . حمام درسمت مشرق آبادی‌است ، تقریباً زیرزمینی‌وهم‌سطح کوچه.فقط گلوله‌شیشه‌های‌طاقش‌اززمین‌بیرون‌زده‌است وسیاهی‌های‌دم ودودش . کوچه‌هاهم درجهت سرازیری شیب ملایمی دارند وبی‌حساب و کتاب دردرون آبادی پیچ‌وخم گرفته‌اند ، گاهی تنك و گاهی‌فراخ . وقتی باران ببارد،سرتاسر کوچه‌ها را گل و لای‌میپوشاند وباید که از سنگچینهای کنارجو راه‌رفت . درچنین‌روزها بارفت و آمد گاوان و گوسفندان سرو صدائی براه می‌افتد که ناشی از چلپ‌وچلپ گل‌و لای کوچه است . این سروصدا در هوای مرطوب و بارانی و هنگام غروب غم انگیز است . تنها بوی پشم و پـوست گوسفندان است

که ازغم محیط می‌کاهد و بخار نفسهای گرمشان .

ارچنگ قلعه و مزارع فشندك :

فشندك دره ها و نشیب و فرازهای فراوان دارد . وبهمین فراوانی نام و نشان‌هائی‌است که‌هر گوشه‌اش را صاحب اسم و رسمی کرده است : چه مزرعه‌ئی باشد وچه دره‌ئی ، نهری باشد یا کوهی . هر گاه‌تکه زمینی به مضیقهٔ بی‌اسمی گرفتار شد ، زودتردست‌وپامی‌کنند تا نام و نشانی برایش فراهم شود : مثلا چندبار سنگ در آن محل رویهم میریزند و بعد هم اسمش‌رامیگذارند :«سنك کوتان»(۱) اجداد فشند کیها برای‌نام گذاری همه‌جاذوق و سلیقه بخرج داده‌اند و حالا برای آزمودن ذوق فشند کیهای‌این‌دوره جائی بی‌نام ونشان نیست وما درمیان‌آنهمه نام ونشان ، مزارعی‌خواهیم‌شناخت که‌زمانی مسکون‌بودند ، خانه وزند گی‌داشتندومر گ‌ومیرهائی، وا کنون جز کاسه و کوزه‌های‌شکسته وسنگهای فروریخته چیزی بیاد گارنیست ، چرا ، جابجا سنگ‌قبری پیدامیشود که میتوان نام صاحبش‌راهنوز برروی آن خواند ؛ سنگ قبر مزار گم کردهٔ سر گردانی که هر سال بهمراه شخم دهاتی از گوشه‌ای بگوشهٔ‌دیگر غل‌میخورد .

درفشندك چهارده مزرعه می‌بینیم که درقدیم مسکون‌بودند و حالا فقط مزروع ،همه این‌مزارع بصورت هلال ماه فشندك را درمیان گرفته‌اند و درحد فاصل دو انتهای این‌هلال ، درسمت جنوب شرقی کوه بزر گ «ارزنگ» قد کشیده‌است خرابه‌های یك‌قلعه‌قدیمی بر-مزار آن‌دیده‌میشود . عقیدهٔ‌عوامانه فشند کی‌ها درباره « ارزنگ‌قلعه» اینست که : «ارژنگ‌دیو» دیونکره‌ای که درهفت‌خوان بدست‌رستم

---

۱ — محل سنك توده — (سنك + کود + ان)

کشته شد صاحب این قلعه بود . دیگر اینکه میگویند ارژنگ‌دیو چهل‌دختر از چهل پادشاه را دراین‌قلعه به‌اسیری گرفته بود که بعد ها به‌ازدواج‌همراهان رستم‌راضی‌شدندودرهمان طالقان سکنی گزیدندو طالقانیهای کنونی‌بازماند گان چنان‌اجدادی‌هستند. وبه روایت دیگر این دختران‌ازساکنان‌طالقان قدیم بودند که روزی برای جمع‌آوری سبزی صحرائی بکوه‌رفتند وارژنگ دیو آنهارا دید ؛ هنگامی که گرفتاردیومیشدندبدرگاه‌خداآه وزاریها کردندوراه نجاتی‌خواستند تا زمین زیر پایشان شکافت و دختران در آن فرورفتند . اکنون هم بمناسبت همین روایت درپای خرابه‌های ارزنگ صخره‌ای به«چل دختر کمر » معروف است .

صعودبه‌ارزنگ چندان‌دشوار نیست . هرچند که‌ازجانب‌شمال با سنگ برید گیهای فراوان محدود است ، اما ازمشرق و مغرب‌راه صعودآسان‌است .درپای‌ارزنگ‌ومیان صخره‌ها ،پرند گان ریزودرشت لانه گذاشته‌اند : بازها ، جغدها ونوعی کلاغهای‌سیاه ، وحشی تر از کلاغ‌سیاههای شهرودر سیاهی براقتر از آنها . در راه ارزنك ومیان بوته‌های «زرشك وحشی» خوکهای وحشی لانه کرده‌اند ؛ گاهی هم ازجلوپایمان خر گوشی بادستپاچگی فرارمیکند. کبکها وشانه‌بسر ها ...اینهاسر گرمی‌های راه‌اند باضافه‌آسمان آبی که‌دربالای سرهمه نظارت دارد ، وقتی به مرتفعترین‌نقطه ارزنك برسیم خرابه‌های قلعه قدیمی را خواهیم‌دید . بنظرمیرسد که حتی برای بلندترساختن‌قلعه پاکاربنارا باسنگچین‌بالاتر کشیدند . دورتادور همواری بالای‌ارزنك پوشیده از سنگهای فروریخته و گچ و آهکهائیست که با آنها سنك

ها را کار گذاشتند . پاکاردائره‌ئی یك برج به قطر سه‌متر بادیوارسنگی ۴۰ـ۵۰ سانت و کمی آنطرفتر جدار دیواره‌ای فروریخته وحوضچه مانند که اکنون انباشته است . همه اینها با سنك ونوعی شفته گچ چیده شده‌اند و حالا هم ظاهراً چیزی جزاینها دیده نمیشود ؛ غیراز تکه‌کاسه کوزه‌های‌شکسته‌وجاهائیکه‌تازه کنده‌شده‌است ومعلوم‌میشود به‌هوس گنج ، بیل و کلنك را تاآن بالاها کشیده‌اند وهر گوشه‌ای را سوراخ کرده‌اند .

ازفراز ارزنك‌سر تاسر طالقان و«فشکل‌دره»و«تنك‌دره»و«ساوجبلاغ» دیده میشود . اگر ارتفاعات البرز نبود ، میشد از آن دورها کوه‌پایه‌های گیلان و مازندران‌راهم‌درشمال تماشا کرد . مسلماً بمناسبت چنین دید گاهی بوده که‌رغبت قلعه سازان به محل ارزنك جلب‌شده است ، تا خرابه‌هائی را هنوزهم بردوش داشته باشد که خدا میداند دلبسته کدام گوشهٔ تاریخ بوده است .

درتماشای‌ارزنك چندان تأمل‌نخواهیم کرد ؛ زیرا که‌چشمه‌ئی درکارنیست و آبی بچنك نمی‌آید تاتشنگی رافروبنشاند . آخر ،آن خدابیامرزهائیکه این بالاها بودند آب‌ودانه‌ای هم داشتند وبروایتی ازبالای‌قلعه چاه عمیقی کنده‌بودند و آب چشمه «جؤجارك» راازدل کوه بوسیله «تمبوشه»ها به چاه هدایت کردند و با دلو و ریسمان آب‌را بالا میکشیدند .

در مراجعت از ارزنك به جانب جنوب، دردره «پیله‌آفتاب»(۱) سرازیر میشویم که چشمهٔ « گورجی پشته » در آنجاست ، با آب

۱ـ پیله‌آفتاب، بمعنی آفتاب بزرك .

گوارایش (۱) وبعدهم به مغرب درمزرعه «خرمناچال» میرویم که‌در واقع انتهای‌هلالیست که در تشبیه مزارع فشندك به کمك گرفتیم . خرمنا چال سابقاً مسکون بوده وا کنون هم میشودآثار آن‌ایام رادید: دوسنك قبر و بسیاری کاسه کوزه شکسته ، لعاب داده و بی لعاب ، منقش وساده .خرمناچال ازجنوب به‌تنك‌دره کشیده میشود و درمغرب آن نهر تنك دره جریان دارد که به شاهرود میریزد وازمغرب آبادی فشندك و در همسایگی « زیدشت » میگذرد و آنجا ها به « زیدشت روخان » معروف است . ازخرمناچال‌تاآبادی راه از کنارهمین نهر خواهد بود و دره‌هائیکه‌آن راقطع‌میکنند . از «چوئل دره »خواهیم گذشت . بعدهم « پهن دره » و بعدمزرعه «حسن آباد » که نیز سابقاً مسکون بود باهمان کاسه کوه‌زهای شکسته ، باضافه محل‌فروریخته یك‌آسیاب قدیمی . درمقابل‌مزرعه‌حسن آبادو آنطرف«زیدشت‌روخان» مزرعه« سیانام » قرار دارد که مدتها موضوع منازعهٔ فشند کیها و زیدشتیها بود و دعوا مرافعه‌های فراوان که عاقبت به زیدشتیها تعلق گرفت . بعداز حسن آباد به ترتیب از « گر گ دره» و«اءدره» (۲) و « کندوآنی دره» خواهیم گذشت. که این درهٔ اخیررا به این مناسبت « کندوان» نام‌داده‌اند که برید گیهای کوه‌آن مکعبی شکل و مانند کدوهای چوبی فشند کیهاست که تویش گندم و آرد سال را ذخیره میکنند. در کنار همین‌دره چشمه‌ای معروف‌به «خاتون‌اءِ» قراردارد و مزرعهٔ «بایرام زرا» یا (بهرام مزرعه) درپای‌همین (خاتون‌آب) است.

---

۱ ــ راهنمایان در صعود به ارزنك‌آقایان : «حاج قربان‌منقر کلائی» و«گودرزصادقی»بودند که بااستفاده‌ازاین‌فرصت‌هم ازایشان و هم‌ازخانواده‌هایشان سپاسگزاری میکنم که همواره در روزهای اقامت در فشندك مرایاری کرده‌اند.

۲ ــ اءدره ــ آب دره

بعدهم مزرعهٔ «فلکابا» که به «ملاچشمه دره» محدود میشود.

در جانب شمال‌غربی فشندك مزرعه «دینیکان» و بعد مزرعه «چشمکان» قراردارند که تا شاهرود کشیده شده‌اند. در سمت شمال آبادی و درحاشیهٔ شاهرود مزرعه «محمود کلایه» است که تا«پولاد دره» امتداد دارد و درحد فاصل پولاد دره و «اسکول‌در» مزرعه «سنقر کلایه» است. در همین مزرعه و برفراز شرقی «چشمه دره» غاری با دهانه‌دومتری‌اش در کمر کش کوه حفر است‌ودر پایش‌درخت کوچکی سبز است که بمناسبتش‌غار را «تاداری کر» میگویندیعنی: «سنگ سخت‌درخت تا» (۱). دهانه‌این‌غار به‌سه‌دخمه‌مساوی‌مربوط است‌و شاید آن سه دخمه را کسی یا کسانی‌در زمانهای گذشته حفر کرده‌اند. شاید که‌مسکن راهزنان بوده باشد. اکنون که‌هیچ‌نشانی در آن نیست،جزیك مشت ریزه‌استخوان و آنهم پس‌ماندهٔ‌خوراك‌جغدی که غالباً بر فراز درخت «تا» مینشیند.

بعدازسنقر کلایه‌در آنطرف«باریکان‌روخان» آبادی«باریکان» قرار دارد که دانستیم همسایه شرقی‌فشندك‌است. مزارع «اسکول‌در» و «پنجه علی» و «آقاچشمه» و «کلان دشت» در آنطرف اسکول در هستند ومزرعه کلان‌دشت حد فاصل‌فشندك‌و «میناوند» است که کوره راه فشندك-میناوند ازهمین‌مزرعه میگذرد. بالاتراز همه‌اینهادرجانب جنوب شرقی فشندك ودرحاشیه ارزنگ دره، مزرعه ارزنگ است،با درختهای فراوانش. در مشرق‌آبادی فشندك ومسلط بر سنقر کلایه

---

۱ ــ «کر» بمعنی‌سنك‌سختی‌است که‌مقنی‌ها اصطلاحاً «جوش» میگویند. وآن‌درخت رابه‌این‌مناسبت «تا» میگویند که‌وقتی‌میوه‌اش را میشکافندشهدش همچون تارنخ‌درازمیشود.

مزرعه بزرگ «زرعکان» قرار دارد. باز با آثاری ازقدیم، باضافه سنگ تراشیده‌ای که اکنون «سکلاشرنا» (۱) میگویند که شاید یك سنگ‌قبر ازآبادی سابق زرعکان باشد.

اینها بودندچهارده مزرعه‌فشندك که‌مزرعه بزرگ «ده‌صحرا» را به‌حسابشان نگذاشتیم زیرا که‌جزو آبادی اصلی‌فشندك‌ودرحاشیه آن است. خوب! پرواضح است که‌همه این‌مزارع زمانی به نسبت آب وخاك‌خود آبادی داشتند ومسکون بودند. اما تا چه‌تاریخی؟ و چرا اکنون مسکون نیستند؟ این راهم‌میدانیم که وقتی‌ساکنان قدیمی مزارع از آبادیهای خود دست کشیدندبه فشندك‌پناه‌آوردندودرفشندك سکنی گرفتند و اکنون‌هم خانواده‌هائی‌هستند که مثلا خودشان را «محمود کلایه‌ای» یا «زرعکانی» میدانندوشهرت خانوادگی آنهاهم همین اسمهاست. مسئله‌ای طرح‌شده است: آیاویرانی آبادیهای‌قدیمی با خرابی ارزنگ‌قلعه‌رابطه‌ای‌دارد؟ و آیاوجودارزنگ قلعه‌باجنگ و گریزهای‌اسمعیلیه‌درزمان‌سلجوقیان‌مربوط میشودو کوششهائیکه آنوقتها درحواشی کوههای الموت‌وجود داشته است؟اماسنگ‌قبرهای مزرعه محمود کلایه‌از تاریخهای‌تازه‌تری‌حکایت‌میکند - شایدبشود اجتماع‌ساکنین چهارده‌آبادی‌را نوعی تکامل جامعه دهاتی بحساب آورد و گریز ازانزوا و انفرادکه در آن‌طبیعت سخت چندان لطفی ندارد.

---

۱ - بمعنی «آبریز سه‌سر» چون‌اکنون‌این‌سنك‌در جریان‌راه‌آب‌قرارداردوآب‌ازسه‌بریدگی‌آن‌میریزد.

احوال عمومی :

بهداشت ، حمام ، مسجد ، دین ، قبرستان ، کدخدا .

فشندك صد و چهل پنجاه خانوار جمعیت دارد که از بزرگ و کوچك در حدود ۸۰۰-۹۰۰ نفری میشوند . مرحوم محمد حسن صنیع الدوله درجغرافیای طالقان که به‌سال ۱۳۰۱ هجری قمری تألیف کرده است ، جمعیت فشندك رادویست خانوار نوشت . بهمین‌مناسبت است که بعنوان یکی از ضمایم کتاب تمامی متن نوشته او خواهد آمد .

پیش ازاینها رفت و آمد طالقانیها بیشتر با گیلان ومازندران بود . راه فشندك تا خرم‌آباد مازندران شش منزل بود ؛ این راه از دهکدهٔ «دنبلید» میگذشت که در شمال فشندك و آنطرف شاهرود است . از آن پس آبادیهای سر راه تا خرم‌آباد عبارت بودند از : «مالخانی» «نگار چشمه» «شلیدر» «بالاروچ» «گرمه رود» «سلمبار» «مران» و «یج» بعد راه از میان کوهپایه های جنگلی و دهات «ولمرود» و «سیارز» میگذشت و به خرم آباد میرسید . پیر مردان فشندك وقتی از جنگل آنطرفها صحبت کنند میگویند تنه‌درختهایش باندازه اطاقهامان کلفتی‌داشت وتعریف میکنند که آنوقتها در گیلان برنج را خرواری چهار تومان میخریدیم ؛ یا هر دو لنگه برنج را با یك لنگه عدس معاوضه میکردیم . اما اکنون سالهاست که رفت و آمدشان با شمالیها بریده شده ، در عوض این رفت و آمد متوجه اینطرف کوهها و بیشتر متوجه تهران است .

ژاندارمری[۶] ندارند . پاسگاه طالقان تنها در شهرك است . در

ده فقط کدخدا دارند که گاه بگاه مختصر دعوا مرافعه ها را حل و فصل میکند. از دکتر و درمانگاه خبری نیست. امراض مانند هر چیز عادی زندگی با دهاتیها آشناست. و کچلی که مخصوصاً گریبانگیر مردان است از کوچك و بزرگ. جالب آنکه کلههاشان درست تا حدود کلاه نمدیشان کچل میشود یعنی وقتی کلاه سرشان باشد چیزی از کچلی دستگیرت نمیشود، اما اگر ده بیستا ردیف بشوند و کلاه هاشان را بردارند میفهمی که بی برو بر گرد کچلند. سابقاً با دوده های روی تیر سقف اطاق و سوخته های پشت دیك کچلیشان را معالجه میکردند. باین ترتیب که دوده را با نمك قاطی میکردند و پناه بر خدا بسر میمالیدند و سوز سختش را هم تحمل میکردند. اما حال خیر باشد یاد گرفتهاند که در تهران کچلیهایشان را برق بگذارند. برای برید گیها و بند آمدن خون زردچوبه وشاخ نبات رابادوده قاطی میکردندوبعد که باآسیاب دستی نرم میشدروی زخم میریختند. برای سرخك که «سورجه» میگویند، دوائی نداشتند. همینطور برای «آبله» که تاز گیها سرو کلهمأمورین آبله کوب آنطرفها پیدا شده بود و اعلان بلندبالائی که با گل‌اخرا روی دیوار بلندتری نوشتند: «وزارت بهداری - اداره کل بهداشت مبارزه با آبله - استان دهم - تاریخ تلقیح ۳۸/۱/۲۸ - تعداد تلقیح ۷۴۸ - تعداد خانوار ۱۵۸ - ....»

حمام ده خیلی قدیمی است و زیر زمینی که اگر تویش بروی از دم آلودهٔ بخار آبش گیج میشوی. در ابتدای ورود به محوطهای میروی که وسطش حوض آب سردیست و چهار طرفش لباس کن؛ بعد

هم از در ورودی راهرو به اندرون حمام وارد میشوی و به شاهنشینی میروی که خزینهٔ آب گرم روبرویش بخار میکند و پسربچه‌ها توی آب بو گرفته‌اش ادای شنا کردن در میآورند. تنها روشنائی مختصر حمام از شیشه های بالای طاق نفوذ میکند: اگر سرت را بالا بگیری از طاق گلی سیمان کشیده وحشت می کنی؛ بخیالت همین حالا فرو میریزد و باورت نمیشود که حتی طاقت سروصدای بر و بچه‌ها را داشته باشد. با وجود این سالهاست که حمام با همان وضع دوام دارد(۱). خدا می‌داند که عاقبت چه وقت عمرش بسر می‌رسد. ملك حمام عمومی است. یعنی که مال همهٔ فشندکیهاست و همه حق دارند با شرایط مساوی از آن استفاده کنند. برای ادارهٔ حمام یك داوطلب برحسب پیشنهاد کله گنده های محل انتخاب می‌شود. کار حمامی اینست که روزها ازصحرا برای حمام گون جمع کند و شبها «تونك» حمام را آتش کند.

خانوادهٔ حمامی در کارحمام باو کمك می کنند: زنش غروبها حمام را تر و تمیز می کند و بچه‌هایش الاغهایش را می‌چرانند. تابستانها کار حمامی زیادتر است زیرا که باید برای زمستانش هم «گون» جمع کند(۲). آخر آب حمام باید همیشه گرم باشد. زنها روز حمام میروند و مردان از دم غروب تا شب و سرصبح. حمام

---

۱ ـ خیلی بدتر از این حمام ده میناوند است، که طاقها و دیوارهایش ترك برداشته و هرگوشه‌اش در حال ریزش است و اگر آن را دیدی صد شکر به حمام فشندك میکنی.

۲ ـ گویا که اخیراً «تونك» حمام را با ذغال سنك آتش میکنند، که از معدن ذغال سنك «آبیك» میخرند.

«دلاك» هم دارد ، كه باندازهٔخود حمامی سرشناس است ؛ فقطپشتشان را کیسه می کشد و سر وصورتها را صفا می‌دهد . حمامی سالانه سر خرمن مزد می گیرد ، برای مرد ها از پانزده سال به بالا دو من گندم و ازپانزده تاده ساله‌ها را یك من‌و نیم و از ده تا چهارساله‌هارا یك من . کوچکتر از چهارساله ها هروقت که با مادرشان حمام بروند هر کدام یك نان به زن حمامی مزد می‌دهند . حساب زنها هم مانند کوچکتر از چهارساله هاست ، از کوچك تا بزرگشان هر بار یکی یك نان می‌دهند .

برای حمامی مردان مزیت دیگری هم دارند و آن اینکه همه‌شان از هفت سال به بالا یکی یك تومان سالانه بعنوان پول الاغ و دو تومان برای پول «گون» میدهند اگر کسانی حاضر باشند بسهم خودشان برای حمامی گون ببرند از این دستمزد اخیر معاف میشوند .

وقتی هم در ده عروسی راه بیافتد ، بیست سی تومانی بچنگ حمامی خواهد آمد ؛ و زائو ها که یکی یك‌بشقاب حلوا باسه‌چهار تومانی به زن حمامی می‌دهند ، یا اینکه یك چادر چارقد برای او انعام می‌برند . دوتا هم سلمانی توی ده است که تا چندی پیش با کیف سیاه و چرك گرفته‌شان می گشتند و هرجا مشتریشان بتور می‌خورد بساطشان را پهن می کردند اما حالا خیر باشد به تقلید شهریها مغازه‌باز کرده‌اند و دنك و فنگی راه انداخته‌اند . سلمانیها هم سر خرمن مزد میگیرند : از هرسری یك من جو و یك من گندم.

آخوند و پیشنماز ندارند ؛ جز در ماههای محرم و رمضان

که روضه‌خوان دعوت می کنند، و مراسم عزاداری راه می‌اندازند. پول روضه‌خوان را کدخدا از اهل محل جمع می کند؛ هر کس بفراخور حالش. هرشب هم یکنفر روضه‌خوان را به خانه‌اش میبرد و مهمان می کند. مخارج چای و شربت عزاداری را هم کسانی می‌دهند که نذر داشته‌اند. در عزاداریهای ماه محرم‌دور هم میایستند وسینه می‌زنند. یکی وسطشان مرثیه می‌خوانند و بقیه که دورش سینه میزنند دم می گیرند و باصطلاح محل «وا گیر مینون»: «زیر خنجر گفت شاه لب تشنه ... منهم ای یاران تشنه‌ام، تشنه.».

در ده ۱۸-۲۰ خانواری هستند که ازمدتهاپیش بهائی‌شده‌اند وهر وقت که دعوای بهائی-شیعه‌در بگیرد، جنگ‌و گریزی براه‌میافتد. جزدر این مواقع رفتارشان باهم‌عادیست: سلام وعلیکی و تعارف‌وخوش‌باشد معمولی. بهائیهاشان به‌مسجدومنبر نمیروند. ازقرارمحفل‌جدا گانه‌ای دارندبا بگومگوهای خاص خودشان. قبرستانشان هم‌از قبرستان ده جداست. باهمه اینها اختلافشان بچشم‌نمیخورد. بهم‌عادت کرده‌اند و کنار آمده‌اند. اگر کسی‌یا کسانی بقصدوغرضی‌تحریک‌نکنند اصلا کاری‌بکارهم‌ندارند کم اتفاق‌میافتد که بحث‌ومجادلهٔ‌دینی گریبانشان رابگیرد. امادرچنان مواقعی‌محیط آرام‌ده باتوجیه‌ها وتفسیروجدلهای مذهبی‌بهم میریزد.

قبرستان در حاشیهٔ شمال شرقی و نزدیک آبادیست. با سنگ قبرهای تازه‌و کهنه‌اش از سنگ مرمر و هر سنگ معمولی دیگر که رویشان با اشکال مختلف نقاشی کنده کاری‌شده است. اشکالی‌ازقبیل: رحل‌قرآن، قلمدان، مهروتسبیح ویا گل‌وبلبل واسب، کارد، چاقو ...

یقین که هرسنگ‌قبر را مطابق کسب وکارواشتغالات‌صاحب قبر نقاشی میکرده‌ند(۱)

کدخدای‌ده پیرمرد خوش برخوردیست که‌کارش اصلاح دعوا و مرافعه‌ها و پذیرائی‌از هرمأمور دولت است، ورسید گی به وضع‌مسجد وحمام وتعمیر آنها، وپاره‌ای‌کارهای‌عمومی‌ده . تنهانارضائی کدخدا از مأمورین نظام‌وظیفه‌است که‌هر سال‌مثل‌اجل‌معلق سرمیرسندو به‌ریش کدخدا میچسبند که یاالله‌مشمول‌هارا خودت حاضر کن ! درحالیکه توی‌ده اصلاجوان گیر نمیآید. همه ازچنگ بیکاری‌ده به شهر فرار کرده‌اند وبه کارخانه‌ها پناه‌برده‌اند. با این حساب فحش‌وناسزاهای رئیس‌حوزه‌برسر کدخدا میریزدو گاهی کاراین‌مرافعه به کتك کاری هم‌میکشد. بهرحال این تنهامصیبت کار کدخدائیست‌ومن درده بودم که کدخدا بخاطر همین‌مصیبت استعفایش‌را نوشت‌وهردو پایش‌را در یك کفش کرد که‌صدسال دیگرهم زنده‌باشم کدخدائی‌نمیکنم.

حقوق کدخداو مخارج عمومی‌ده از اجارهٔ مراتع گوسفندچر تأمین‌میشود. این مراتع شامل کوه‌ودره‌های‌جنوبی فشندك است که‌هر ساله‌به گوسفندداران ساوجبلاغی و به «نظر آبادیها» اجاره میدهند . ساوجبلاغیها، بهار و تابستان هرسال گوسفندانشان را در کوههای طالقان میچرانند ودر پائیز وزمستان دوباره به‌دشت‌سرازیرمیشوند . تابهارسال‌بعد که برفهای کوه‌آب‌میشودوجوانه گل و گیاههای‌وحشی همه‌جاراسبز میکنند . ـ

۱ـ درسنك قبرهای‌قبرستان بهائیها هم همان نقش‌و نکار هست باضافه «هوالله»

خانه :

زندگی در خانه‌وخانه‌سازی

خانه‌ها، یك‌طبقه‌اند. جزچند خانهٔ دوطبقه که‌پیشم‌هتابیهاشان با نرده‌های چوبی‌محصور است. هرخانه نه چندان فراخ و نه چندان فشرده با حیاطی که دارد و دیوارها و پشتبامهائیکه بندرت بهم راه دارند.

عمده‌ترین هدف ساختمانی‌در فشندك‌دوچیز است: گریز ازسرما و جستجوی‌آفتاب . هرخانه فشندکی‌یك اطاق زمستانی‌ویك‌ایوان‌رو به آفتاب‌دارد.این‌اطاق‌وایوان‌ضروری‌ترین‌شکل ساختمانی‌خانه‌هاست. مصالح‌ساختمانی هم دوچیز است : گل‌وچوب؛ باموارد استفادهٔ‌متناسب، در مصرف چوب نه چون کوهپایه‌های گیلان که حتی‌آلونك مرغ و خروسشان‌راهم ازچوب‌درست‌میکنندودرمصرف گل‌نه‌چون‌دهات کویر که طاقهای‌ضربی‌راهم با گل بالامیکشندوبا گل حتی پنجره‌میسازند. درفشندك گل‌وچوب کنارهم‌بکار میروند؛ گاهی میبینیم که پنجره‌ئی مشبك وچوبی بازمانده‌هیکل ظریفش‌را درمیان دیوار گلی لجوجانه حفظ میکند . ویاستونها وتیربندها ودستکهای‌چوبی، که‌دست به‌دست هم میدهندتابام گلی‌خانه رابردوش داشته باشند. از نعمت‌این‌همکاری صمیمانه‌است که خانه‌های فشندك ده‌هاسال دوام‌دارند . درحیاط‌خانه‌ها غالباً یك یاچند درخت‌قدونیم‌قد سبزند؛ ممکن است‌نهال سیبی‌باشدیا گلابی، درخت بزرگ گردوئی باشد یابیدی، سپیداری. بعضی‌حیاطها از تصدق سر صاحبخانهٔ با ذوقشان سبزیکاری‌شده‌اند . گاهی‌چاه‌آبی هم دارند؛ اماحوض ابداً .

دیوارها باسنگچینی پی‌ریزی شده است. گاهی این‌سنگچینی به نیمه‌های دیوار میرسد . بعدهم خشتهای گلی ارتفاع‌دیواررا تا دومتر میرساند. روی‌دیوارها با تخته‌ها و تیرهای کوتاه چوبی پوشیده‌است‌و بر کولشان کاهگل کلفتی‌است که‌مانع‌میشود برف‌وباران‌هیکل‌دیوار را بشوید وخرابی بار آورد. فشند کیها به این‌دامنه‌های کوچك روی دیوار «لبدار»میگویند.روی‌دروازه‌های‌چوبی‌راهم‌لبدارها پوشانده‌اند.

دروازه‌ها دولنگه هستند. برعکس دهات کویر که درهای یك لنگه کوتاهی دارند ویکطرفه کناردیوار قفل‌میشوند . اینجادروازه‌ها بلندترند ویك کلون ساده چوبی‌وسط‌دولنگه را از داخل حیاط قفل میکنند. یك‌چفت (۱) آهنی‌هم‌ازبیرون بفرق‌درآویخته است؛ تاهنگام درو وخرمن، وقتی که مردان‌وزنان به‌صحرا میروند ، خانه‌شان را از بیرون‌قفل کنند. هرلنگه در بادوپاشنه‌چوبی خود ازبالاوپائین میان چهارچوبه حفظ‌میشود.این‌پاشنه‌هادرحفره‌های چهارچوبه‌فرورفته‌اند طوری که دربه‌آسانی‌وبا مختصری سروصدا روشان میچرخد.

در های اطاق هم شبیه دروازه کوچه‌است ؛ با ریختی ظریفتر. پنجره‌های مشبك‌هم با ظرافت از چوب سختی تراشیده شده‌اند . این مشبکهای مستطیلی کوچك ، ردیف و منظم ، تنك هم جا دارند.نور خورشید تنها بـا سماجت از لای چنین پنجره هائی بـه داخل اطـاق میتابد . شیشه‌ای در کار نیست ؛ جز در بعضی خانه ها که از ارباب حج رفته‌ای بیـاد گار مانده است . پنجرهٔ مشبك چنین خانه هائی با شیشه های رنگارنك در اطاقهائیست که طاقچه هایش با گل‌بته‌های

---

۱ ـ خیلی قدیمها توی‌فشندك به‌این‌چفتها «ذولفین» میگفتند بروزن «مرفین»

گچ بری شده و رنگ نیلی آسمانی منقش است .

اطاقها تاریك است . تیر بند های سقف و دستکهای چوبی همه دود گرفته و سیاه . بی علت هم نیست ؛ آخر ، فشند کیها در اطاقهای زمستانی خود تنور نان پزی چال کرده‌اند . وقتی آتش می کنند دود غلیظی فضای اطاق را پر میکند . این دود ، دیوار و طاقچه ها و تیر های سقف و خلاصه همه چیز اطاق را سیاه میکند . برای همین‌است که فشند کیهابر سقف اطاقهاشان سوراخی‌میگذارند تا دود کش تنورشان‌باشد . آنها باین‌سوراخهای روی سقف «درجی» میگویند . روزهای زمستان ، از میان درجی ها و ازهر خانهٔفشند کی تیره دودی به هوا میخیزد که چون مظهر استمداد انسان به آسمان پناه میبرد و در عرصهٔ بی انتهایش گم میشود .

پشت سر اطاقهاشان پستوئی میسازند که کندو و انبان های آرد و آذوقه های دیگرشان را در آن جا میدهند . این پستو های تاریك از مغازه های معتبر عتیقه فروشی کمتر چیزی کم دارند : کاسه بشقابهای گلی ، کوزه های قد و نیم قد ، کهنه گلیمها، پالان و «کشی بند» (۱) قاطران .... همه اینها جور واجور در زیرورقه‌ای از گرد و غبار برویهم ریخته است . در پشت همین پستو ها ، ابزار زوار در رفته‌کار گاه قالی بافی را خواهیم دید که از چند پشت به‌ارث رسیده و چندعروس و دختر بر سرش پیر شده‌اند . دو کی ، نهره‌ای، یا خمره های سر کهٔ فشند کیها را میشود در همین پستو های تاریك

---

۱ ــ کشی بند را از حلقه چوب و ریسمان بلندی درست میکنند و در کار بار بندی قاطران ضرورت دارد .

تماشا کرد .

اطاقها رختچین و طاقچه و دولاب هم دارند . در میان رختچین لحاف و تشکهاشان را میچینندُ و پرده‌ای هم جلوش میآویزند. طاقچه ها در دو جانب رختچین و قرینهٔ هم ساخته میشود که‌باظروف چینی وچراغ گرد سوز وسینی‌های برنجی تزئینش میکنند .

توی‌دولاب هم‌خرده اثاثشان رامیریزند و خورد وخورا کشان را : پنیری ، سرشیری ... اگر داشته باشند .

در فاصلهٔ در ورودی اطاق و تنورنان پزی دیواره‌ای با تخته چین میسازند که «لتازه»نام دارد . هرچند لتازه ریخت اطاق راناجور میکند ، اما بعلت ضرورت عمده‌ای ساخته میشود : میدانیم که‌فشندك کوهستانی برف و باران زیاد دارد و اگر لتازه نبود سوز سرما تا ته اطاق میریخت و از آن بدتر گل‌ولای همراه کفش دهاتی‌تا میان اطاق پیشرفت میکرد . آخر ، هنگام زمستان نمیشود «گالش»[۱] و «چرم[۲]» را از اطاق بیرون گذاشت ، یخ میبندد و دوباره پوشیدنش پر مکافات دارد . لتازه ها در واقع نقش کفشکن را بعهده دارند و نیز سدی در مقابل سرما هستند و بعلاوه از جانب داخل اطاق هر لتازه‌ای تکیه گاه مناسبیست ، تا زنی که نان بتنور میبندد ، یك دم تکیه‌ای کند و دوش‌خسته‌اش بیاساید . لتازه‌را دم ایوان هم‌میسازند که جلو باد و باران را بگیرد و درپناهش و میان ایوان هم تنورنان

---

۱ ــ گالش کفشی است که‌ازلاستیك میسازند ودر سالهای اخیرخصوصاً در گیلان زیاد میان دهاتیها متداول شده .

۲ ــ چرم نوعی کفش سادهٔ زمستانی است که فقط با چرم گاو و بند چرمی درست میشود ، بی هیچ مصالح دیگری

پزی چال میکنند. لتازه های ایوان ممکن است گلی باشد در آن صورت «مترس» نام دارد. و یا ممکن است همان لتازه‌های چوبی ایوان طوری ساخته شود که بشود میان دوستون چوبی آنها را بالا کشید و با چفت آهنی بند کرد. باین نوع لتازه ها «بالارو» می گویند.

تابستانها در تنور ایوان نان میبندند و زمستانها در اطاق که تنورش همیشه روشن است، یا شیر میجوشانند یا آش میپزند و یا دیزی بار میکنند. بهر حال ... تنور اطاق باید آتش داشته باشد تارویش کرسی بگذارند و شبهای سرد ودراز زمستان را در پناه حرارت کرسی بخواب روند. هر چند فشند کیها ییلاق، قشلاق نمیدانند. اما، در محیط خانه خود هر ساله ییلاق‌قشلاق کوچکی ترتیب میدهند: وقتی که زمستان برسد، قالیچه، نمد یا گلیم وهرریخت و پاش دیگرشان را ازایوان به اطاق میکشند و ایوان بکلی فراموش میشود، تاتابستان دوباره میرسد. آنوقت از اطاق زمستانی بیرون میآیند وبساطشان را درایوان پهن میکنند. توی ایوان شیر میجوشانند وماست به «نهره» (۱) میزنندو همانجا سر تنور ایوان چای میگذارندوخوردوخوراکی راه میاندازند. آنوقت اطاق زمستانی چیزی شبیه انبار میشود. شبهای تابستان وقتی که مردم تهران به پشتبامها پناه میبرند، زن ومرد فشندکی و بچه‌های ریزو درشتشان در ایوان جمع میشوند. شام مختصری میخورندوهمانجا درسایه روشن مهتاب بخواب میروند.

خوب... حالا میشود تصور کرد که هر گاه یك فشندکی قصدداشته باشد خانه‌ای بسازد چه نقشه‌ای درسر خواهدداشت و به چه مصالحی

۱ــ نهره وسیلهٔ کره گیری است، از گل پخته و بشکل کوزه

احتیاج‌دارد: یك ایوان ویك اطاق زمستانی باپستو، اگرداراتراست ایوان واطاق را بزرگتر میسازدویا یك اطاق تابستانی هم به شکل اطاقهای شهر به‌هیکل ساختمانش اضافه میکند. اما اگر بخواهد درست‌و حسابی اعیانی زندگی کندساختمانش رادوطبقه‌خواهدساخت که‌زیر زمین هایش هیزم‌دان وطویله‌چهارپایان خواهد شد. مستراح سرپوشیده‌ای‌هم در گوشه حیاط میسازد. در میان حیاط‌هم‌سبزیکاری میکند، باغچه‌ای با درختهایش.

ساختمان‌باحضور معمار باشی‌وعمله‌های ده‌شروع میشود: نقشهٔ ایده‌آل رابا زمینی که‌در اختیار دارند تطبیق میدهند وحدود ایوان‌و اطاقهارا طناب‌میکشند و ازروی‌علامت طنابهاپی میکنند. پاکار بنا با شفته آهك‌سنگچین‌میشودو دیوار را باخشتهائی که «خشت‌زن»حاضر کرده است‌بالامیکشند و بادرنظر گرفتن محل دروپنجره‌هاو طاقچه ها ارتفاع‌دیوار را تا «تیر بند» میرسانند. تا اینجا وظیفه عمده بنائی تمام‌میشود. پس از این باید باتیر های چوبی سقف اطاق و ایوان تیربندی شود. این تیرها از درختان بید یاسپیدار است که‌صاحبخانه آنها را ازمحل میخردو یا ازباغ ملکی‌خودش‌میآورد. به‌این‌ترتیب که‌درختها را میاندازند و پوست میکنند و در آفتاب میگذارند تا خشك‌شود و طاقت‌پشت‌بام را داشته‌باشد وزیرسنگینی تانشود. روی تیرها را با «دستك»های کوتاه میپوشانند تازگیها حصیرهائی‌را که از تهران می‌آورند عوض‌دستکها پهن‌میکنند. بهرحال... روی‌حصیر یا دستك را شاخهٔ‌درخت‌میریزند و شاخه‌هارا با شفته گل پرمیکنند، رویش‌هم خاك‌خشك میریزندو بعد هم با کاهگل نمك آلوداندود

میکنند. مزیت خاك خشك این است که میتواند رطوبتی را که از کاهگل میگذرد به‌خود جذب کند تا سقف نچکد و خرابی بار نیاورد. اما هر فشند کی پشتبام خانه‌اش را بامشارکت اقوام و همسایگانش درست میکند. این یك رسم قدیمیست که به‌همین مناسبت به «گل‌بام کنی» معروف شده است. به‌این ترتیب وقتی تیر بندی سقف تمام شد. صاحبخانه دوست و آشنایانش را خبر میکند و صبح آنروزی که قرار است بام خانه درست شود بیست‌سی تایی با بیل و کلنگ حاضر میشوند. اول نان و چائی صاحبخانه را میخورند و بعدهم شروع میکنند: یاالله .. . چهارپنج نفر که به‌فوت و فن کار آشناترند بالای بام میروند، چهار پنج‌تای دیگر از پائین دستکهای چوبی را برایشان بالامیاندازند تا روی تیر بند بچینند. در گوشه دیگر حیاط چهارپنجنفر دیگر گل میگیرند و چند نفر با «ذمبه» سنگ میکشند. یکی دوتای دیگر با گاله خاك خشك میآورند همه اینکارها، دستجمعی و با چنان شوق و ذوقی روبراهست که نمیشود صاحبخانه اصلی را درمیان آنهمه تشخیص داد. انگار همه صاحبخانه‌اند: شلوارها تازانو بالا کشیده، دست و پا گلی و صورت آفتاب سوخته، عرق ریز .... ناهاروشام راهم مهمان صاحبخانه اند: آشی یا آبگوشتی روبراهست وقتی خانهٔ فشند کی سروسامان گرفت و نجار درو پنجره‌ها را سوار کرد و لتازه‌ها ساخته شد، آنوقت از هرطرف برای صاحبخانه چشم‌روشنی میرسد: بشقاب کشمشی، توت‌خشکی، کلوخ قندی....

برای ما که شاید از افاده شهری گری بی نصیب نیستیم، صنعت خانه‌سازی این‌دهاتیها ناچیز جلوه میکند. آخر، ساختمانهای بزرگ شهر باپیکر آهنین خود چشمان‌مارا معتاد بعظمت و استحکام خود

کرده‌است. اما، درون همان خانه های تاریك فشندك ودرزمستانهای سخت‌مردمی گرم‌میشوند که‌با رضایت‌خاطر در زیر کرسی آرمیده‌اند؛ آیا اطمینان داریم که‌در ساختمانهای‌شهر و در کنار بخاریهای‌فرنگی، چنان رضایت‌خاطری فراهم است ؟-

زراعت ، آب و آسیاب :

گندم وجو ، اسپرس ، ینجه ، سیب‌زمینی ، نخود ولوبیا، عدس، اینها عمدهٔ محصولات فشندکیهاست که در کشت و کار با زمین بـه چنگشان‌میآید .شخم‌با گاو آهن، دروباداس،خرمن کوبی‌با«چپر»،حمل ونقل‌محصولات وکاه باالاغ ... یکروزصبح باده‌قان فشندکی‌ازآبادی راه میافتی ؛ پابپای او همراه دوتا ورزوهاش به‌مزرعه میروی،تاغروب گوشه‌ای کز میکنی وهای وهوی اورا گوش میدهی و میفهمی کـه شخم زدن چه‌جور کاریست : اول گاو آهنش‌راجمع‌وجور میکند،بعدهم پشت سر گاوها بایك‌دست به «مشتك» گاوآهن زور میزند و در دست دیگر باچوب گاورانی خیلی دوستانه به گاوها حالی میکند که‌باید شروع کنند : بسم اله ... « اوهو . . اوهوبدو . . . بدو جانم . . . آهای جان ... آهای جانم...اهو ...» بله . گاویاری شروع شده است . سه‌تائی ازاین سر مزرعه تا آن سر میروند و میآیند . هر دفعه با یك رفتن وبر گشتن یك شیار زمین را شخم میکنند. تا غروب همین های‌وهوی‌ها وهمین رفتن وبر گشتنها . اما ، وقت ظهرزارع بانان و پنیری سدجوع داده است . گاوها هم باعلفهای تروتازهٔ حواشی‌مزرعه

و آب جو گلوئی تر کرده‌اند با وجود این هرچه باشد خسته‌اند. نزدیك غروب ورزوها بزحمت و با خستگی گاوآهن را میکشند و زارع بابیحوصلگی سرشان فریاد میکشد .اما، اینهمه فریاد بگوش گاوها فرونمیرود .هردم که‌تیغهٔ‌آهنی گاوآهن‌بزمین سفتی گیر کند؛ گاوها بی‌هیچ ملاحظه درست‌وحسابی درمیمانند. زارع هم‌باچوبدست گاورانی ونعره کنان‌بایك مشت‌بدوبیراه هولشان‌میدهد:«لش گنی(۱) ...حرام گنست(۲)... سیم بخوره(۳)...» اینجوری‌غروب‌میشود. هرسه خسته و کوفته برمیگردند گاوها سری به‌چشمه میزنند . بعدهم در اسطبل یك شکم‌کاه میخورند وهمانجا نشخوار کنان بچرت‌میروند.

فشندکیها ، تقریبا همه وقت سال جز زمستانها و هنگام خرمن مشغول شخمند. زمینهائی‌را که‌باید لوبیا وسیب‌زمینی‌بکارند دربهار شخم میکنند ، این زمینها را دوبار درجهت عمودبرهم شخم میزنند. زمین عدس و اسپرس را یکبار شخم میزنند. و بعد بذر میپاشند وبعدازبذر «ماله» میکشند و «ماله » را در زمینهای اسپرس «مالاپاچ» میگویند. زمینی‌را که باید سیب زمینی کاشته شود بعداز شخم « کرت»میکشند ؛ یعنی که شیارهائی بموازات هم درست‌میکنند تاخوب آب بگیرد. تابستانها فقط درو میکنند. چه گندم ،چه‌جو و چه نخود ولوبیا همه‌تابستان درو میشود. علفهائی راهم که بایدبرای زمستان حیوانها ذخیره شود درتابستان میچینند.زمینهاشان‌دوآیشه است.یعنی که‌هرمزرعه‌ای را دوقسمت میکنند، یك‌قسمت را میکارند و قسمت دیگر را شخم میزنند و همانطور میگذارند تا سال بعد که

۱ـ لش‌بشوی (بمیری) ۲- حرام شده ۳ـ درسوم مرك کسی خورده شده

آفتاب ببیند و قوت بگیرد، واضح است که هرزارعی در هر دوجانب مزرعه‌زمین دارد. هنوز گندمهای آنطرف‌سبز است و گرفتار آبیاریش هستند که زمین این طرفش را شخم میزنند.

زمین شخم دیده را هنگام پائیز «حریم» میکنند، یعنی آب میدهند تا خیس بخورد و آماده بذرپاشی باشد و یا اینکه بذر میپاشند و سپس آب‌میدهند. بهرحال بعد از چهار پنج روز وقتی که هنوززمین‌کاملاخشك نشده وبذر هم‌سبز نکرده باشد «ماله» میزنند. ماله کلوخهای گل را خرد میکند تا زمین شخم دیده هموار شود و دانه از دستبرد حشرات‌الارض در امان بماند و زمین هم بعدهابیدرد سر آب بگیرد. ماله را هم به دوتا «ورزو» میبندند؛ درست‌مثل گاو آهن، با این تفاوت که تیغهٔ گاو آهن‌را بر میدارند در عوض تنهٔ تراشیدهٔ درختی را بطول یکمتر جایش‌میگذارند که وسطش‌سوراخی دارد و تیرك گاوآهن تویش گیر میکنند. خودشان هم گاهی‌روی‌ماله می‌ایستند تا سنگینتر باشد و کلوخها را بیشتر خرد کند و زمین بهتر هموار شود.

از وقتی که بذر سبزمیشود تا اواخر تابستان که محصول آمادهٔ درو است زمینهاشان را دم به دم آب میدهند. هفت هشت‌روزدر میان و به نوبت. این آب دادنها فقط درزمستان قطع‌میشود، وقتیکه‌برف همه جا را سفید کرده باشد. به این ترتیب آبیاری هم مشغلهٔ‌مداوم فشندکیهاست.

هر مزرعهٔ فشندك به نسبت آب و ملکش، یك یا دو استخر دارد. استخر که فشندکی به آن «اسل» میگوید، مسلط برمزرعه

و در بلندی ساخته شده است . شبها آب جو را به استخر میبندند تا صبح پرمیشود و از صبح تا غروب فردا آب استخر به مزارعی میریزد که نوبت آبیاری آنهاست و هنگام غروب زارعان دیگری که نوبت دارند آب جو را برای فردایشان به استخر میبندند . این استخرها نه با سنك و سیمان است نه با آجر . تنها گودال بزرگی است که آب میتواند در آن جمع شود ؛ بعد هم از سوراخ « لوقامه » بیرون بریزد. لوقامه را از سنگ آسیاب کهنه‌ای درست میکنند که تنها بدرد همین کارمیخورد. به این ترتیب وقتی که بخواهند آب استخر را به مزرعه بریزند، چوب بلندی را که همیشه دم لوقامه است ازسوراخ گلوی سنك بیرون میکشند و آب استخر یکنواخت بیرون می آید و تا غروب خالی میشود . بعضی شبها استخر لبریز میشود و آب آهسته آهسته حواشی استخر را میشوید و راه باز میکند ؛ یا اینکه جدار گلی استخر را موش میزنند و آبها هدر میروند . فشندکی محتاط ، هنگام غروب قبل از آنکه بخانه بر گردد راه آب مزرعه‌اش را « آجین» میکند ؛ تا در صورت چنان اتفاقی آب به مزرعه بریزد و لااقل گوشه‌ای را مشروب کند .

مزارع فشندك خرده مالك است و آبها وابسته به زمین هستند. یعنی هر زمینی حقابهٔ خاص خودش را دارد و با همان حقابه خرید و فروش میشود . به این ترتیب از سالها پیش حقابهٔ هر مزرعه بر حسب آنکه از کدام دره یا چشمه مشروب میشود معلوم شده است :

حقابهٔ مزرعهٔ «ده صحرا» ازچشمه‌های ده و آب «تنگه دره»، حقابهٔ مزرعهٔ «زرعکان» و مزرعهٔ «سنقر کلایه» و «اسکول در» از آب «باریکان روخان» و حقابهٔ مزرعهٔ «دینیکان» که علاوه بر چشمه‌اش از «زیدشت روخان» هم حقابه دارد. حقابهٔ مزرعهٔ «فلکاباد» هم از «زیدشت روخان» است. مزرعهٔ «پنجه‌علی» از چشمه‌های خودش و «حسن‌آباد» از آب «تنگه دره». گذشته از این مزارع، درحد فاصل رودخانهٔ شاهرود و مزارع شمالی فشندك از سالها قبل برحسب عقب‌نشینی آب رودخانه زمینهای قابل کشتی پیدا شده و تا کنون مزارع و مراتع با نام و نشانی در آن زمینها بوجود آمده است که مجموعاً به همهٔ آن مزارع مجاور رودخانه «لات» میگویند که‌ازآب خود رودخانه مشروب میشوند. به این ترتیب که رودخانه را بند میبندند و آبش را به مزرعه سوار میکنند. همچنان که در همه‌دهات کنار رودخانه معمول است. قبل از اینکه به قرار و قاعده آبیاری و نحوهٔ تقسیم آب آشنا شویم، باید اصطلاحات‌مربوط به تقسیم مزارع را دانست. مثلا مزرعهٔ «ده‌صحرا» مجموعاً ۲۲۴ «ربع» است (۱) و بزرگترین مالك مزرعه «ده‌صحرا» ۲۲ «ربع» ملك دارد، که‌ضمناً

۱ـ فشندکیها وقتی که‌میگویند مثلا مزرعه‌ده‌صحرا ۲۲۴ ربع‌است، مقصود زمین‌زیر کشت رامیگویند و گرنه‌بهمین‌اندازه زمین‌زیرشخم‌هم در آن‌طرف‌مزرعه دارند، قبلا اشاره‌شد که‌مزارع فشندك‌دو آیشه‌اند زمین‌زیر کشت را «گندم آئیش» وزمین‌زیرشخم را «بائیر آئیش» میگویند.

عمده‌ترین مالك فشندك است . (۱) هر ربع تقریباً دوازده من بذرافشان زمین دارد (۷/۵ کیلو = ۱ من) و هر ربع به دو « نیم ربع » یا به‌دو « غاز » تقسیم میشود و هر « غاز » هم شامل ٥ دینار است . مدار آب در مزرعه ده صحرا هفت شبانه روزاست . یعنی نوبت آبیاری هر مزرعه هفت روز به هفت روز تجدید میشود به این ترتیب باید در هر یك شبانه روز ۳۲ ربع زمین مشروب شود (۲۲٤ = ۳۲ × ۷) . صاحبان هر ۳۲ ربع زمین که نوبت آبیاری‌شان باشد ، دودسته میشوند ؛ دسته اول با آب دوازده ساعت روز و دسته دوم با آب دوازده ساعت شب زمینهاشان را مشروب میکنند ، که دانستیم آب شب را به استخر میبندند و روز بعد به مزرعه میرسانند . واضح است در هفتهٔ بعد وقتیکه نوبت آبیاری زارعان همان ۳۲ ربع تجدید شود ، دسته‌ای که هفتهٔ پیش از آب روز استفاده کرده بود اینبار نوبتش به آب شب میرسد.

آنها که نوبت‌دارند مشترکا مزارعشان راآبیاری میکنند : مثلا یکی راه آب را ازسرچشمه‌آچین میکند ویکی مواظب جوی‌میشود تا آب هدر نرود ؛ دیگران هم به ترتیب ، یکی‌یکی مزارعشان راآب

۱ــ مزرعه زرعکان ۴۸۰ «دینار» زمین‌است‌وبزرگترین‌مالکش ۶۰ دینار زمین‌دارد . نوبه‌آبیاری‌آن هشت‌روزبه‌هشت‌روزاست . به‌این‌ترتیب‌هر ۱۲ غاز که مساوی ۶۰ دینار است یك شبانه‌روز آب‌دارد (۴۸۰ = ۸ × ۶۰).

مزرعه «سنقر کلایه» یا «سنقر کلای» ۱۴۰ غازاست‌وبزرگترین‌مالکش ۲۰ غازدارد ، نوبه‌آبیاری درآن‌مزرعه‌هفت‌روزبه‌هفت‌روزاست .

مزرعه «محمود کلای» ۳۲ ربع‌است. (درآن‌مزرعه‌فقط اصطلاح «ربع» بکار برده میشود ودینار که $\frac{۱}{۱۰}$ ربع‌است) ونوبه‌آبیاری‌درآن هشت روزبه‌هشت‌روزاست درمزارع « اسکول‌در » و « کلان‌دشت » ومزرعه « ارزنك » اصطلاح «دانك» بکار برده‌میشودوهردانك برابر ٤ ربع‌است. نوبه آبیاری‌دراین‌سه‌مزرعه‌اخیرشش‌روز به شش روز است .

میرسانند. وقتی آبیاری یك مزرعه تمام شد آب را به مزرعه پشت سرش میبندند و همینطور مزرعه‌بعدی...

نوع آبیاری‌چندان‌ساده‌نیست : جدارجوئی‌را که آب‌میگذرد در دو یا سه‌جا شکاف میدهند و آب جو ازاین راه آبهای کوچکتر در مزرعه‌پخش میشود و قسمتی را مشروب‌میکند، بعد این شکافها را میبندند و کمی بالاتر دوسه شکاف‌تازه باز میکنند تا قسمت بعدی زمین مشروب شود. کشاورز فشندکی به این‌راه آبهای کوچك و به این شکافهای جدارجو «ولگ» میگوید، که مانند اسم رودخانه معروف «ولگا» تلفظ میشود. بهر حال... آبیاری، جززمستانها دربقیه‌سال‌تنهامشغولیت‌مداوم‌فشندکیهاست‌ومسئله‌ای که‌غالباً برسرش بگومگو پیش‌میآید. آخر، آب کم است وبایدبه‌نحوی‌مسئلهٔ کم‌بود آب راحل کنند. مثلا، قرارمیگذارند که‌هرهفته‌آبیاری‌را ازیکطرف‌شروع کنند، تا هر دو طرف مزارع به نسبت در بی آبی شریك باشند. گاهی اوقات هم آبشان را بهم قرض میدهند و یا مثلا زارعی هم‌آب مزرعه ینجه‌اش را به مزرعه جو میرساند و یا آب گندم را به لوبیا کاریهاش میبندد. بعلاوه موضوع راهنمائی آب و مهارتی که این کار لازم دارد مانند همهٔ‌نقاط کوهستانی گفتگوهای جداگانه‌ای‌راپیش میکشد. مثلا، آب «تنگه‌دره» را کمی بالاتر از مزرعه «حسن‌آباد» بندبسته‌اند وآب‌را در کمرکش کوه واز میان آنهمه کوه‌ودره‌ای که ذکرش گذشت میگذرانند تا به «ده صحرا» برسد. همینطور آب دره‌ها وچشمه‌های دیگر را...

از آبیاری که بگذریم درو وخرمن کوبی پیش می‌آید. نیمهٔ

دوم تابستان فصل درو است و خرمن کوبی در ماه شهریور. در کار شخم و آبیاری پای زنها و دختران فشند کی در میان نبود، اما وقت درو و خرمن کوبی حتی بچه‌های پنج شش ساله را هم بکار میکشند تا چه رسد به زنها و دختران. درچنین وقتی همهٔ نیروهای ده در جنب و جوشند: دهاتیها، گاوها و الاغها که باید خرمن بکوبند و کاه و گندم حمل کنند. حرارت آفتاب وزردی خرمن چنان شوق و ذوقی میانگیزد که هر موجودی را بارغبت به کار و کوشش میکشد.

باید قبل از بارانهای پائیزی و پیش از برفهای زمستان همهٔ کارها تمام شده باشد: خرمن را بکوبند، گندم را آرد کنند و کاه را به کاه انباریها بریزند و زمینهای شخم دیده را بذرافشانی کنند و ماله هم بکشند تا از زمستانی که در پیش دارند با اطمینان خاطر استقبال شود. با داس درو میکنند، خوشه‌های درو شده را دسته دسته رویهم در کناری کپه میکنند. یك کپهٔ گرد و منظم که باد نتواند خرابش کند. هر زارعی گوشه‌ای از مزرعه‌اش را که صاف و صوف تر است به خرمنگاه اختصاص میدهد: زمین خرمنگاه را خیس میکند و کاه میریزد بعد هم رویش را با سنگ بام غلطان صاف میکند تا محکم شود و زیر لگد گاوان خرمن کوب طاقت بیاورد و ترك برندارد.

خرمن را با «چپر» میکوبند. چپر وسیلهٔ خرمن کوبی ساده‌ایست که با چوب درست میشود و دو تا گاو آن را میکشند. زن یا مرد خرمن کوب (چپروان) روی چپر میایستد، دم گاو را به دست میگیرد و با چوب گاورانی هین میکند. گاوها هم دور خرمن میچرخند و پشت سرشان چپر را روی خوشه‌های گندم میکشند. گاهی بچه هشت ده ساله‌ای هم

روی‌چپر خرمن کوبی میرود و به دوتا هیکل گاو نر هین میکند و رویشان چوب‌میکشد . برای گاوها چه‌فرقی دارد؟ روی‌چپر چه‌مردی ایستاده باشد وچه‌زنی، یا بچه‌ای. آنهابدور خرمن میچرخندو‌بی‌هیچ ملاحظه‌ای‌ازخوشه‌های گندم‌میخورند یك‌غریبه شاید تعجب‌میکند که چرافشند کی پوزهٔ گاوهایش‌رانمیبندد‌وخوشه گندم را ازده‌انشان نمیکشد . چنین‌غریبه‌ای از یگانگی‌دهاتیها با گاوهایشان و علایقی که این‌یگانگی را صمیمانه‌ترمیکند بی‌خبر است .

خرمن کوبیده را دوباره کپه میکنند وباشانه چوبی‌بادمیدهند تا گندم وکاه جدا شود. بعد هم گندمها را «کم» میزنند ، یعنی الك میکنند وآل‌وآشغالهایش‌را گوشه‌ای‌میریزند. خرمنگاه همیشه‌شلوغ وپرازجنب وجوش است. زن‌ومرددهاتی، دختران، پسران‌وبچه ها همه درکارند:یکی باشانه باد میدهد، یکی کم میزند، یکی‌کاه بار میکند و گاوها که دائمابه دور خرمن میگردند.

در گوشهٔ هرخرمنگاه کومهٔ کوچکی باشاخه برگ درخت‌بید پا میکنند تا سایه‌ای داشته باشند و کوزهٔ آبشان را در پناه آن‌سایه میگذارند ، گلیمی‌یاهر کهنه پارهٔ دیگری‌راهم‌زیر کومه پهن‌میکنند و همانجا بساط چائی‌راهم راه میاندازند. هنگام ظهر زنها ناهارشان را ازده می‌آورند و زیر کومه در کنارخرمن میخورند. گاهی شبهاهم درصحرا میخوابند، آخر نمیشود خرمن را بی سرپرست گذاشت . خوکهای وحشی گندمها را میخورند وهمه‌چیزرا بهم میریزند .

در فشندك‌مالك عمده‌ای نیست. اما ارباب ورعیتی وجود دارد، که سرخرمن حسابشان را تصفیه‌میکنند. اربابها، نه‌خیال کنید که

شکم گنده‌ای دارند و ناز و افاده‌ای که نشود به اسبشان یابو گفت؛ نه، هر ارباب‌فشند کی مانند هر رعیت کشت و کار میکند، درست باندازه‌ٔ توانائی وقدرتی که دارد. باوجود این، نمیتواند بهمهٔ زمینهایش برسد، مجبور است برای مقداری از مزارعش رعیت بگیرد. مناسبات صمیمانه‌ای هم میان چنین ارباب ورعیتی وجود دارد، که باهم دریك ده زندگی میکنند واز یك لباس میپوشند، دریك حمام خودشان رامی‌شویند و پای یك منبر موعظه گوش میدهند. ارباب زمین و حقابهٔ همان زمین را بانصف بذر میدهد؛ رعیت هم نصف دیگر بذر را، با گاو و گاوآهن وچپر وهمه وسائل دیگر زراعت رامی آورد؛ باضافه اینکه بایدشخم بزند، بذر بپاشد، وآبیاری کند، عاقبت هم درو وخرمن کوبی. آنوقت همهٔ محصول از کاه و گندم گرفته تا ینجه وجو واسپرس دو قسمت میشود. نصف مال ارباب و نصف مال رعیت. روزی که قرار است محصول قسمت شود، ارباب ورعیت سرخرمن انگور میآورند و در زیر سایهٔ کومه باهمهٔ بر و بچه‌هائیکه درخرمن کار میکنند دورهم مینشینند و انگور رامیخورند. انگور یا هرمیوه دیگری را که به این مناسبت بخورند «خرمن سری» میگویند. بعدهم رعیت قبل ازنصف کردن محصول، بذر سال بعد رابا ترازو کنار میگذارد؛ آنوقت بقیه محصول رابا «لاك‌چا» پیمان میکند: یك پیمان طرف ارباب، یك پیمان هم طرف خودش. تقسیم کاه هم ساده است: تودهٔ کاه را ازوسط نصف میکنند. بعدهم پشك میاندازند، این نصفه سهم ارباب و نصفه دیگر سهم رعیت.

کاه را با «ونده» بارالاغ میکنند و به ده میبرند و از سوراخ «درجی» بام توی کاه انباری میریزند. هر کس به فراخور زراعتش و

گاوو گوسفندهاش کاه ذخیره میکندو باندازه ای که بتواند در کاه‌انباریش بتپاند. گندم‌راهم انبان انبان بار الاغ میکنند. هر دوانبان یك بار؛ وزنهاهر روزه کنارجو مقداری‌از گندم‌تازه‌شان را توی‌دیگها میشویند؛ تا گلش را بگیرند و دانه گندمهای نارسیده‌اش‌را که‌روی آب میماند سوا کنند. این گندم نارس را که وقت خرمن کوبی از پوسته‌اش جدا نمیشود«کزل» میگویند. کزل را آرد‌نمیکنند ـ آنرا در «دچال» (۱) میکوبند و کوبیده‌اش راآش درست میکنند.

سنگ ریزه‌ها وتخم گل و گیاههای‌وحشی که‌در مزرعه‌با گندم قاطی بود درهمین شستشوها از گندم جدامیشود، این تخمه‌های دور ریختنی‌را « دودوزه » میگویند وجلومرغ وخروسهاشان میریزند.

گندم شسته وقتی که خشك‌شود آمادهٔ آرد شدن است. دوباره بارالاغ میکنندومیبرندسر آسیاب که‌پای مزرعهٔمحمود کلایه و کنار شاهرودواست‌وازده تاآنجاراه کمی‌نیست. سابق‌جزاین‌آسیاب‌یك‌آسیاب تنوره‌ای‌دیگرویك‌آسیاب ناوی‌هم داشتند، که حالاازکارافتاده وبکلی خرابند. در عوض تاز گیها کنار تنها آسیاب کار آمدشان موتور کار گذاشته‌اند؛ که‌با گازوئیل کارمی کند. این‌آسیاب‌واین موتوررادونفر شریکند ودرفصل‌پائیز که کار آسیاب زیاد است یك‌آسیابان هم اجیر میکنند. آنها که گندمهاشان‌راآردمی کنند، ازهربیست‌من گندم‌یك‌من به‌آسیابان‌مزدمیدهندو به‌این‌قاعده«بیست‌یك»میگویند. اما اگرمخارج خوردوخوراك آسیابـان را هم بدهند از هر بیست‌وپنج من، یك من اجرت خواهند داد وبه این قاعده اخیر «زیمیار» میگویند. آسیابان

۱ ـ دچال‌یادستچال‌عبارت‌ازچاله سنك‌هاون‌مانندی‌است که کزل راتوی‌آن میریزندوباسنك‌دیگری چون‌دسته‌هاون رویش‌میکوبند.

حساب نوبت هر کس را مراعات میکند . بعدهم ، تنظیم آب آسیاب (در صورتیکه از موتور استفاده نکنند) و پر یا خالی کردن بار و تحویل آرد و خلاصه کلیه امور آسیاب را بعهده‌دارد و اجرتش ۲۵ در صد مجموع درآمد آسیاب است . در اواخر تابستان و فصل پائیز آسیاب شب و روز در کار است و زارعی که گندمش آرد میشود به آسیابان درکار آسیاب کمك میکند. آب آسیاب را از شاهرودبسته‌اند ویکی از دو شریك که صاحب آسیابند سنقری بلد است و هفته‌ای یکبار سنگ آسیاب را آجین می کند . هرسه چهار سال‌یکبار سنگ را عوض‌می کنند ، از قزوین‌سنك آسیاب تازه میخرندوکارمیگذارند .

کسب و کار:

در کنار همین‌آسیاب وسرجاده ماشین‌رو فشندك ، قهوه‌خانه‌ای دائراست که مسافران دهاتی در انتظار ماشین درآن‌اطراق میکنند تا ماشین ازشهرك‌برسد . این قهوه‌خانه را یکی از دو شریك آسیاب اداره میکند . تابستان مشتریهاش کم نیست ، حق دلالی مسافران را هم میگیرد . اما زمستانها و دربرف وباران از سارها و گنجشکها پذیرائی میکند که هیچ پناه‌دیگری پیدانمیکنند ، جزاطاق وایوان قهوه‌خانه وقهوه‌چی که‌برایشان‌خرده‌نان وارزن میریزد . بخاطراین زبانبسته‌هاهم شده‌باشد ، خداوند به کار و کاسبیش بر کت می‌دهد و روزیش رامیرساند . جزاین قهوه‌خانه دیگری‌در فشندك‌پیدانمیشود، اما ده دوازده‌تائی دکان‌بقالی توی‌ده هست . دو سه‌تاهم نجاری و یك

آهنگری . بقالیها لوازم خرازی‌هم میفروشند و همه خرده ریزهائی که‌بدرد زندگی‌میخورد : لولهٔ‌لامپا ،نخ‌وسوزن ، فتیله ، نفت‌ویکی‌دو طاقه‌پارچه‌های رنگ‌وارنگ .از خوراکیها هم : کشمش ، نخود،خرما، برنج ، قند وشکر ، چای ، سیگاروتوتون ... خلاصه چیزی نیست که توبقالیهای محقرفشندك گیرت نیاید ؛ ازتیغ‌ریش‌تراشی تا نعل‌قاطر و از بیسکویت تا گیوهٔ تخت‌لاستیکی ، همه‌چیز فراهم است . بعضی بقالیهاقصابی‌هم‌میکنند ، چنگك قصابی ازسقف دکان آویخته‌است و گوشت و استخوان گوسفند رویش تاب‌میخورد .

در فشندك هم مانند بیشتر دهات دکانهایش کنارخانه ساخته شده است . گاهی زن بقال یا پسربچه‌اش پشت ترازو می‌نشینند ویا مثلا بقال بالباس‌زیر از اطاق خانه‌اش توی‌بقالی سردر می‌آورد.

دکاندارها بیشتر باشهررفت وآمددارند و در واقع تاجرهای فشندکند . اگر با یکی دوتا کله گنده‌هاشان صحبت کنی ازواردات وصادرات واین‌قبیل‌اصطلاحات هم‌حرف‌خواهندزد. جوو گندم چندان فراوان نیست که بشود به شهر برد . اما پشم گاوو گوسفند گوشتی ، چرا . اینها صادرات‌فشندك‌است و باپول اینهاست که مصنوعات‌شهری به‌ده میآید . ـ

گله‌داری

دردهات طالقان ، مانند همهٔ کوهپایه ها بیشتر به احشام توجه میشود ؛ که‌بهترین وسیله درآمد آنهاست . آخر ، درفرازونشیب آن

همه کوه و دره نمیشود زراعت کرد و آب بست . درعوض ، گاو و گوسفند می‌چرانند و یا کوهشان را به‌حشم‌داران اجاره‌میدهند .

هرخانوادهٔ فشند کی پنج‌ششتا گاو و گوسفند داردوباهمین گاو و گوسفندهاست که‌ثروت واحترامیك‌فامیل بافامیل‌دیگرقیاس‌میشود . دررنك وروی آدمها هم میشود گاو و گوسفندهاشان را شمرد : آنها که‌دارند سرحال‌وسرخ وسفیدند . وهر کس نداشت،رنك‌پریده خشك و چرو کیده ایست که‌زیرپوست تیره‌اش خونی‌نمی‌دود .

در زمستانها ، گاو و گوسفند را از طویله برای چرا بیرون نمی‌کنند . گاوها ٦ماه و گوسفندان٤ ماه از سال‌را در طویله پذیرائی میشوند . دراین مدت خوراك گاوها کاه است ، باضافه مختصری‌علف خشك که با هم ترید میکنند و بخوردشان میدهند . اما ، پذیرائی گوسفندان‌مشکلتراست . کاه گندم بحال گوسفند ساز گارنیست، نه بحال‌خودش ونه‌بحال بره‌اش. گوسفند کاه‌خورده شیرش کم میشود و بچه‌اش‌لاغرومردنی‌است.به گوسفندعلف‌خشك‌میدهند : اسپرس،ینجه ، قیاق ، و انواع علفهای صحرائی که در تابستان درو میکنند و در صحرا میخشکانند ؛ بعد هم بار الاغ میکنند وروی پشتبامهاشان کپه، کپه‌میچینند. هرروزهم دو مرتبه ، یکبار صبح و یکبار شام ، گاو و گوسفندانشان را به چشمه میبرند و آب میدهند و دوباره توی‌طویله میچپانند . این زبانبسته‌ها در زمستان دائم توی طویله‌اند و در روز تنها دوبار رنگ آسمان را میبینند ، همان دو دفعه‌ای که سر چشمه میروند .

اما تابستانها از نیش آفتاب تا غروب توی کوه و دره‌ها چرا

میکنند. گلهٔ گوسفند و گاو و بره از هم جداست. هر روز صبح از در هر خانهٔ فشندکی سه‌چهار تا و گاهی ده بیست تا گاو و گوسفند بیرون میریزد. چوپان گاوران، گاوها را و چوپان گوسفند، گوسفندانش را جمع میکند و هر گله از یکطرف میرود. بعد هم گله بره‌ها جمع و جور میشود. هر کس بره‌اش را به چوپان بره‌ها میدهد و این گله هم براه میافتد. چند لحظه بعد بر فراز کوهی یا دامن دره‌ای گله‌ها را از دور خواهی دید که آهسته آهسته دورتر میشوند. تا غروب، وقتی آفتاب پشت کوه‌مینشیند گاوان و گوسفندان سرو کله‌زنان برمیگردند و گرد وخاك راهشان در آخرین انوارخستهٔ خورشید میپاشد. با ورود پر سرو صدای این موجودات، کوچه‌های فشندك رنگ و بوی دیگری میگیرد و در آستانه شبی که در پیش است شلوغی تازه‌ای براه میافتد. گاوان و گوسفندان راه خانه‌هاشان را میدانند؛ اما بره‌ها هنوز نابلدند. آنها را در حیاط مخصوصی میبرند که بهمین مناسبت «ور کولی حیاط» میگویند. آنجا، صاحبان بره‌ها جمع میشوند، هر کس بره‌هایش را بغل میکند و بخانه‌اش میبرد. در هوای گردوخاکی ور کولی حیاط، بع‌بع معصومانهٔ بره هاشلوغی براه میاندازد که‌نگو. درمیان آن شلوغی هر فشندکی درپی نشانهٔ خود بره‌هاش راجستجو میکند: یکی گوش چپ بره‌هاش را نشان گذاشته ودیگری گوش راست را. یکی تکه‌ای میبرد و یکی تکه‌ای میاویزد. خلاصه هیچ بره‌ای بی‌نشانه نیست و تازه در میان آنهمه نشانه‌ها بی‌نشانگی هم نشانه‌ایست.

چوپان گله داوطلبانه و برحسب رضایت عموم انتخاب میشود.

از بابت هر گوسفندی که در مدت هشت‌نه ماه میچراند دو کیلو جو و دو کیلو گندم اجرت میگیرد و یك‌هم از پشم هر گوسفند را هم چوپان بر میدارد. بعلاوه در یکی از روز ها مطابق میل و انتخاب چوپان شیر گوسفندان سهم چوپان میشود.

بره‌را روزی دوباربه‌مادرش راه میدهند. یکی صبح زود قبل‌از اینکه گوسفندان به صحرا بروند ویکبارهم غروب وقتیکه‌ازصحرا برمیگردند، ودرهمین دوباراست که اول شیرشان را میدوشند، بعد بره‌هارا برای مکیدن پستانهای خالی آزاد میگذارند. اهالی ده هر پنج شش خانواروياهرده یازده خانوارشیر گاوو گوسفندشان را با هم شریك میشوند وبه این مشارکت «شیرواره» میگویند. شیرواره‌ها هرروز برحسب نوبت شیرشان را به یك خانواده قرض میدهند و آن خانواده همهٔ شیرهارا مطابق میلش ماست میبندد و به نهره میزند یا پنیرمیگیرد. اماحساب‌این‌قرض دادنها دستشان‌است. هرشیرواره‌ای میداند که یکدام خانواده چقدرشیرمقروض‌است واز کدام چقدرطلب دارد. هرخانواده‌ای هم برای اندازه گیری شیرش «بند چو» دارد که ازچوب درست کرده‌اند ومثل خط‌کشهای مدرج امروزی رویش خط ونشان کشیده‌اند. «بندچو» را توی شیردان میگذارند و اندازهٔ شیر را هرچند بند که‌باشد روی‌دیوارخط میکشند. به‌این‌ترتیب‌خانواده‌ها به نسبت مختصرشیرروزانه‌شان هرده‌پانزده روزیکباردرست‌وحسابی شیرقابلی به‌چنگ میآورند که میشود ماست بست و به نهره زد، یا سرشیرش‌را گرفت.

سرگرمیها :

یك شب زمستان ، در اطاق نیمه تاریك فشندکی و دور کرسی گرمش یك مشت زن ومرده‌هاتی جمع اند: بساط شب نشینی روبراهست: چای ، سیگار، قلیان. پیرمردها چپقشان را چاق میکنند ؛ زنها تخمه میشکنند واز هردری صحبت میشود : از گوسفندی که دوقلو زائیده وقاطری که در کمر کش کوه غلتیده است . اینها وصحبتهائی دیگر شب نشینی فشندکیها را گرم میکند . ممکن است زن دهاتی ضمن صحبت به گیوه بافی سر گرم باشد ویادرپنج میل جوراب بافی‌اش نخ بچرخاند. وقتی شب به نیمه میرسد وچای‌قوری ته میکشد شب‌نشینی بهم میخورد . مهمانان فانوسشان را میگیرند وهردوسه نفر به طرفی میروند در حالیکه هنوز باقیمانده صحبتهایشان بلند بلند از کوچه بگوش میرسد . شبهای تابستان این شب نشینیها ازاطاق وایوان‌خانه به کوچه کشیده میشود. روی سکوی دروازه وپای دیوار کوچه زنها دورهم جمع میشوند ودر سایه روشن مهتاب با بگو مگو های زنانـه سر گرمند. صحبت ازعروسیهائیست که‌درپیش‌دارند وخواستگاریهائی که درخیالش هستندو بساط‌ختنه‌ای که‌براه‌افتاده... بعدهم‌شوخیهایشان گل میکند و خوشمز گیهائی که بیشتر درخور بچه‌هاست ودر آخر هر کدام پیشدستی میکنند تا «آخر سر» بزنند. «آخر سر» زدن در گیلان هم رسم است .

وقتی بچه‌ها وقت غروب گرم صحبت میشوند و در آخر کـه میخواهند از هم جدا شوند و بخانه هاشان بروند ، هر کدام کوشش میکند دیگری‌را بزند. البته نه اینکه دعوا بکنند ونه‌اینکه محکم

به سروجان هم بکوبند؛ بلکه ، آهسته به شانه یا سرودوش هم دستی میکشند و آنوقت درمیروند وتند بسوی خانه میدوند. تاطرف متقابلا تلافی نکند. گاهی برای همین آخرسرزدنها سرتاسر کوچه‌را دنبال هم میدوند . از اینها که بگذریم باید سراغ سر گرمیها و بازیهای کودکانه برویم : دختران بیشتر سنگ بازی میکنند ، آنها که بزرگترند بایك «چلك»(۱) و کارد به صحرا میروند وهرچهار پنج نفردر گوشه‌ای باهم سبزی صحرائی جمع میکنند وچنان با رغبت و شوق سر گرم سبزیها میشوند که خیال میکنی به‌نوعی‌بازی‌مشغولند. گاهگاه زمزمهٔ آهنگی ازمیانشان بلند است که ازآن دورها بدرستی نمیشود شنید ؛ جلوتر که میروی چون اسبان وحشی رم میکنند و خاموش میشوند ودورتر میروند .

پسربچه‌ها باپدرودختربچه‌ها بامادرشان به صحرا میروند. این بهترین مشغولیت آنهاست . گاهی بخاطراین مشغولیت لج میکنند وداد وفریاد راه میاندازند، بعد هم کتك میخورند و آرام میگیرند . پسرها وقتی بزرگترشدند بادبادك‌هوا میکنند. «اله کلنگ» و«تاب» هم که‌پسرودختر ندارد. گردوبازی‌مخصوص پسرهاست «آقازنجیرباف» و«دوقوزبپرك» و « گرگ گله»(۲) هم بازیهای پسرانه است : ظاهرا اشتیاق بازی دردخترها زودتر ازپسران فرومینشیند ؛ زیرا که آنهابه اشتغالات جدی‌تری خوانده میشوند : مثلا ، هردم باید که جلو آینه موهاشان‌را شانه کنندوفرق سرشان‌را اززیرروسری بیرون بدهند.

۱ــ چلك = سبد کوچکی است که ازشاخه‌های تروتازه بیدمیبافتد .

۲ــ درجای خود همه این بازیها توضیح داده میشود .

خدامیداند، شاید از همان ابتدا، سرمه‌ای و سرخاب سفیدابی هم در کار باشد. آدم وقتی میبیند که درخانهٔ دهاتی‌هم صحبت ازآوازه‌خوان سینه چاك است ومثلا این بحث در گرفته که فلان ازبهمان بهتر آواز میخواند... شك برش میدارد وهزارجورفکروخیال بکله اش میزند. آخر، آنتن ده بیستارادیوی باطری‌دارروی پشت‌بامها قد کشیده‌است واگرسه چهارتاهم مجلهٔ‌جلدرنگی به‌آنجاهابرسدآنوقت‌هنرپیشه‌های فرنگی‌هم باندازه مطرب وطنی طرفدارخواهند داشت. تابستانها سرو کله تهرانیها توی فشندك زیاد دیده میشود. زنهائی که زیر کمر قلمبه‌شان توی شلوار کش فرنگی قرص شده است. باسروسینه‌هائیکه اصراردارند بیرون بدهند. وعاقبت چشم و گوش دختردهاتی هم‌باز میشود که ای بابا تواین دنیاجزدرو وخرمن کوبی کارهای آسانتری هم هست که هم قرب وقیمت زیادتری دارد وهم فیس وافادهٔ بیشتری.

گذشته ازاین‌حرفها،دختران فشندك کمك خوبی‌برای‌مادرشان هستند. در کارنان بندی وآش‌پزی کمکشان میکنند؛ از چشمه آب میآورندواز«هیمه‌دان» (۱) گون و«گمره» (۲). ظرفها راهم سرچشمه میشویند و گاهی حتی رخت ولباس خانه را هم‌همین دختران شستشو میکنند. بعلاوه، هر روزصبح حیاط خانه ودم دروازه و کوچه‌را آب وجارومیکنند وعصرهاهم قبل ازغروب سبزی صحرائی جمع‌میکنند، تاآشی یا کته بلغوری روبراه بشود. هنگام درووخرمن کوبی‌هم یاور خوبی هستند. آنها که ذوق وسلیقهٔ بیشتری دارند قالی و گلیم هم

۱ــ هیمه دان = هیزم دان

۲ــ گمره = نوعی‌بته های بیابانی که بدرد سوخت میخورد.

میبافند. مختصر اینکه دختر فشندکی خودش را با چنین کارهائی میشناسد.

مدرسه:

چند سالی‌میشود که دبستان دخترانه‌ای با خانم معلمهای‌چادر نمازی‌اش دائراست و از تصدق سراین مدرسه، دختران دست در کار کتاب ودفترند؛ درسی ومشقی. جالب اینکه حتی در ساعات تفریح هم ازتحصیل دانش دست بردارنیستند. همه‌شان با روپوش مدرسه‌ای ولچك سفید «متحدالشکل!!» توحیاط با صفای مدرسه سخت مشغول مطالعه میشوند. مدرسهٔ پسرانه که جای خود دارد، دم در بزرگش روی‌تابلوی‌سیاه‌یکمتری‌باخط‌سفیدنستعلیق‌نوشته‌است:«وزارت‌فرهنگ دبستان دولتی فشندك طالقان - تأسیس ۱۳۲۳» درحیاط‌مدرسه‌پسرانه توروالیبال زده‌اند بایك منبع آب حلبی وچند تادرخت خشك... پسر بچه‌ها باریخت جوروا‌جورتوی حیاط وول میخورند. اینهاهم زمانی متحدالشکل بودند وحالاهمه لباسها سخت پاره پوره است و بعضی ها پاره پوره‌تر. با وجود این زیاد توذوق نمیزنند زیرا که هرچه باشد بازهم متحدالشکلند. آق معلمها هم ریخت چندان بهتری ندارند. یکی دوتاشان وقتی توشا گرده‌اقاطی‌شوند، مشکل‌میشودتشخیص‌شان داد. آخر، قدوقیافه‌شان به‌سن وسال همان‌شا گرد مدرسه‌هائیست که درسشان میدهند. بااین همه هرروزصبح جلودرخانه همین‌آق‌معلمهای کوچولوچند تا هیکل‌دهاتی سیخ میشود که ای دستم بدامانت امروز

بچه‌ام را مرخص کن، میخواهد گاو بچراند یا علف وجین کند و قاطر به صحرا ببرد و هزار جور عذر و بهانه‌های دیگر... تا شش کلاس ابتدائی را درفشندك میخوانند، بقیه را هم اگر خواستند مجبورند به شهرك بروند که دانستیم مرکز بخش است. راه فشندك به شهرك درحدود دو فرسخ است کمی بیشتر یا کمتر و بچه‌های دبیرستانی مجبورند همه روزه این راه را پیاده رفت و آمد کنند ، در زمستانها و برف و بارانها... برای ناهارشان نان و پنیری میبرند و همانجا میخورند . غروب هم دسته دسته هر دو سه نفر باهم برمیگردند، هر دو سه نفری که بیشتر بهم جوش میخورند .

این اواخر فشندکیها مشغول ساختمان مدرسه‌ای هستند که هیجده بیست تا اطاق دارد و میگویند که شامل دو مدرسهٔ پسرانه و دخترانه میشود. خیال دارند دوره دبیرستان را هم درهمان ساختمان دائر کنند. زمین و مصالح این مدرسه را چند اعیان محل واگذار کرده‌اند. بنائی وخشت زنی و فعلگی هایش را اهالی محل به نوبت عهده گرفته‌اند : هرروز ده دوازده نفر درساختمان حاضر میشوند ، یکی گل میگیرد، یکی خشت میزند وچندتای دیگر خشت و گلها را حمل میکنند و یکی دوتای دیگر هم که بنائی بلدند خشتها را میچینند . معتمدین محل و کدخدا امور مربوط به ساختمان را نظارت میکنند .

فرار بشهر :

غالب پسرها تا پنج شش کلاس بیشتر نمیخوانند ، بعد هیکلی بهم میزنند و میافتند توی کار زراعت و نان و آب آور خانواده

میشوند. تاز گیها هم یاد گرفته‌اند که تهران بیایند وتوی آهنگریها کار کنند: جوش کاری، تراش کاری، لوله کشی وازاین‌قبیل... بیشتر فشند کیها یکی دوتا پسر در تهران دارند. وقتی که بهشان گرم بگیری وازحال وروز گاربپرسی، برایت خواهند گفت که: «...دیگه زراعت خیر و برکت نداره، یك تخم چهار پنج تخم بیشتر نمیده. اونهم اگه خشکی نکنه و آبی باشه، وگرنه فاتحهٔ همون یه خورده شم باید خوند...» بعدهم از شهر تعریف میکنند و از پسر هاشان که همچین و همچین شده‌اند و مثلا توی ریخته گری شهر سوهانکاری میکنند ویا درو پنجرهٔ آهنی جوش میدهند. برای جوانها این‌نهایت آرزوست که درتهران دم ودستگاهی بهم بزنند و سروسامان بگیرند. بعضی‌ها زمستانها در تهران کار میکنند و فقط بهار و تابستان در ده هستند و خیلی‌هاهم بکلی از ده و مزرعه دست شسته‌اند و در تهران ساکن شده‌اند. مجموعاً اینکه جز کودکان و پسران ده پانزده‌ساله، کمتر جوانی در ده بچشم میخورد و اگر مثلا ساکنین‌ده را از نظر سن و سال آنهابه صف کنند در حد فاصل این صف از سنین هیجده نوزده سالگی تا سی‌چهل‌سالگی خالیست. به‌این ترتیب آنچیز که‌در این‌صف بچشم میخورد ازیکجانب کودکان و پسربچه ها واز جانب دیگر پیرمردان باقی هستند، که هنوز کلاه نمدی بسر دارند و شال وقبا به تن میکنند. در واقع همین پیرمردان هستند که به مزرعه‌وده وآداب و رسومش وفادار مانده‌اند.

لباس :

جز اینها، بقیهٔ‌مردان ریخت‌وقیافه شهری‌دارندو کت‌وشلوارتن کرده‌اند؛ در معاشرت‌وصحبت ادا اطوار شهری‌ها را تقلید میکنند، زنها حسابشان جداست، آنها کمتر ده را رها کرده‌اند و کمتر باشهر رفت وآمدهارند. ظاهراً در عالم زنانه خوددرست و حسابی فشندکی باقی مانده‌اند. ریختشان و کرد و کارشان هنوز فشند کیست : وقتی شیر میدوشند، یا نان میبندند به چیزی جز کارشان فکرنمیکنند. وقتی هم کنار یکدیگر دوك میریسند یا قالی میبافند چنان سر گرم میشوند که گویاحتی به بگومگوهای‌زنانه‌خودشان هم گوش‌نمیدهند. از کوچك‌وبزرگ یك روسری سفیدسر میکنند که غالباً چند رشته موی گیسو از زیرش بیرون میزند. خصوصاً دختران جوان که خاطر موهاشان راپر میخواهند. همه‌شان‌شلوارسیاه بلندی پامیکنند ورویش پیراهنی میپوشند که‌با یك‌حاشیه چین‌دار تا پائین‌زانومیرسد. زمستانها روی این پیراهن‌یك جلیقه هم تن میکنند و چادرشان را تنگ بدور کمرمیپیچند.

خرافات :

زنها در مورد آداب و رسومشان وسواس خاصی دارند، همه کاری‌را با رسم‌وقاعده‌اش‌تطبیق میدهند : مثلاوقتی گاو و گوسفندشان بزاید دوغ وماست و «آغوز» یا هرش به خانه همسایه ها و خویش و قومهاشان روانه میکنند و تازه آنها در جواب این هدیه باید که‌تخم

مرغی یا تکه قندی در همان ظرف برایشان بر گردانند ومطابق این رسم ضرب‌المثلی‌هم دارند که میگویند: «سیفیدییه‌جا ، باید سیفیدی هئن» یعنی که : جای‌سفیدی‌بایدسفیدی گذاشت : عقایدعوامانه‌بیشتر در میان زنهاپا گیر شده است . که مثلا نباید زائو را تنها گذاشت و نباید بدون «بسم‌الله» شبها آب جوش بیرون ریخت، سر قبرستان بی موقع نباید رفت که بیوقتی میشود و در بی‌وقتیها نباید روی گربه دست کشید که گربه همزاه دارد. از دم غروب تا شفق‌صبح «بی‌وقتی» است و در این فاصله نمیشود میان خرابه‌ها رفت و زیر درخت گردو نشست. بنظر آنها جن و پری‌از خود مابهتران هستند و فرق جن و پری با «آل» آنست که آل نمیتواندخودش را ناپدید کند . «آل» را قدیمها دیده‌اند که‌قد بلندی داشته. آل زن است و باهر چیز تیز مثل سوزن یا چاقو و بیل رد میشود. اما جن وپری بابسم‌الله رد میشود و باقران و نان که بر کت خداست. «غول بیابانی» هم دارند که‌مانند آل باتیزی رد میشود و بعلاوه اگر چوب توی سرش بزنند میمیرد و از سگ هم میترسد . و «شیر» راهم معتقدند که باید قسمش داد تا ردشود مثلا به‌سر حضرت علی (ع) آخر، شیر فدائی حضرت‌علیست.ـ

عروسی :

وقتی جوان فشند کی دل به دختری بست قاصدی دست و پا میکنند که محرم راز او باشد و پیغام عشقش را به معشوق برساند . این قاصد معمولا زن جا افتاده‌ایست که با داماد آینده قرابتی داردو

یا انس و الفتی، که شوق زنانه‌اش را در این امر خیر بر می‌انگیزد. قاصد با چنان زبان چرب و نرمی دختر را بدام جوان میاندازد که روزی خودش با همان زبان بدام شوهر افتاده بود. بهر حال ... این ابتدای کار است، پس از آن خانوادهٔ داماد به میدان کشیده میشوند تا موضوع را جدی تر با خانوادهٔ عروس در میان بگذارند و سور و سات عروسی را راه بیاندازند. پیغام به خانواده عروس میدهند که قصد داریم فلان شب بخواستگاری بیائیم و باصطلاح خودشان «اری‌ها گیریم» یعنی خواستگاری کنیم وبهمین مناسبت شب خواستگاری را «اریا گیران» میگویند. خانواده عروس هم جواب میدهند که خوب بفرمائید قدمتان بالای چشم. آنوقت ده دوازده نفر از طرف خانواده داماد و ده دوازده نفر هم از طرف خانواده عروس در خانه عروس جمع میشوند؛ شیرینی و شربت و سیگار، چپق و چای هم روبراه میکنند و مراسم خواستگاری با انگشتر و گوشواره و چادری که خانواده داماد به عروس هدیه میکنند تمام میشود. از آن پس تا یکماه کمی بیشتر یا کمتر با عقد و عروسی فاصله است و تا آن وقت دختر و پسر جوان فرصت خواهند داشت که حتی بدون قاصد با هم‌راز دل بگویند و توی صحرا و باغها خلوت کنند. خانواده‌های عروس و داماد قبل‌از عروسی یك شب دیگر هم جمع میشوند تاخرج و مهر را مشخص کنند. چند نفر از خانواده داماد کدخدا مردی میکنند وبا خانواده‌عروس‌بر سر مهر و مخارج عروسی چانه‌میزنند. مهریه ها در حدود هزار و دویست سیصد تومان میشود که دویست‌- تومانش را بعنوان «پیش خرج» بـه پدر عروس میدهند و دونسخه از

صورت خرج عروسی را که خانواده داماد متعهد میشوند بعنوان «خرج بار» بدهند صورت میگیرند. خرج بار به این ترتیب صورت میشود: ده من آرد گندم (هر من ۷٫۵ کیلو)، دو من آرد جو، یك من کشمش، یك من کشك، یك من قند، ۱۵ یا ۲۰ بسته سیگار ده بسته توتون، دوسه سیر زردچوبه، یك کیلو چای، یك من «دان» (گندم کوبیده برای آش) نیم من لوبیا، یك چارك روغن، یك من برنج، دو کیسه حنا، دو کیلو صابون، دو سیر تنباکو، «یك تا» گوسفند (نصف تنه گوسفند). بعد ازاینکه خرج و مهر مشخص شد، جمعی از خانوادهٔ عروس برای خرید جهاز به تهران میروند. مثلا: سماور، آینه، یخدان (صندوق چوبی) کاسه بشقاب ورختخواب و اثاثه خرد و ریز دیگر برای دخترشان میخرند و تا موقع عروسی منتظر میشوند. عروسیها بیشتر در فصل بهار و تابستان پیش میآید، گاهی هم در پائیز و با توجه به ماههای رمضان و محرم و صفر که باید عزادار بود.

مراسم هر عروسی سه روز و سه شب دوام دارد. در اولین روز کسی از طرف خانواده داماد با یك سینی شیرینی تمام خانه های ده را یکی یکی در میزند و اهل ده را در خانه داماد به «قبابرش کنان» دعوت میکنند. مردم هم هر کدام با یك بشقاب کشمش و یك کلوخ قند به خانه داماد میروند که بساط چائی و قلیان و شیرینی روبراه است. خیاط هم با رخت ولباس داماد مشغول است و مراسم قبابرش - کنان با مبارك باد های اهالی تمام میشود. خانواده عروس هم مردم ده را برای خمیر گرفتن نانهاشان دعوت میکنند که باید درجریان

سه روز و سه شب عروسی بخورد همین خلق الله برود. بایـن ترتیب کسی از خانواده‌عروس با یك بشقاب شیرینی خـانه به خانه‌درمیزند و میگوید«شومر لاك آرد کنان‌خدمت دریم» و زنهای ده هم‌درجواب این دعوت توی خانه عروس جمع میشوند و هفت هشت تا «لاك آرد» خمیر میکنند و نان میبندند.

غروب همین روز از طرف خانوادهٔ عروس دختر های ده‌به‌خانهٔ داماد میروند تا صورت خرجی را که خانوادهٔ داماد تعهد کرده‌بود تحویل بگیرند. باین ترتیب که هفت هشتا مجمعه برنج و گندم و قند و چای را دخترکان به ردیف روی سر میگیرند؛ آرد هـا را هم بار الاغ میکنند و با ساز و دهل به خانه عروس میآورند، در حالی که خواهر داماد پیشاپیش این‌کاروان رقص وشادی میکند ومطربها هم در میان هلهله و شادی اهالی اولین سروصدای سازو تنبورشان را بلند کرده‌اند. مطربها سه چهار نفر هستند که دائم تو دهات‌طالقان میگردند تا هر جا که سور وسروری باشد با اشتیاق شرکت کنند. زمستـانها هم میروند بدهات گیلان و مازندران. سرمایه‌شان همان ساز و دهلشان است و کمانچه‌ای با دائرهٔ زنگی، آواز هم‌میخوانند و تصنیفهای عوامانه که بیشتر رنگ و بوی گیلان و برنجکاریهای آنطرف رادارد. و این مطربهاتو همه دهات طالقان سرشناس‌شده‌اند. هر جا که عروسی یاختنه‌ای راه بیافتد سرو کله‌شان با ساز و تنبور پیدا میشود. بهرحال ... وقتیکه «خرج بار» تحویل خانه عروس‌شد و یکی دو ساعتی تو خانه عروس رقص و آواز راه افتاد مطربها به خانه داماد بر میگردند و تا شامشان را بالا بکشند اهل محل جمع

میشوند و بروبچه ها و داماد و دوستانش که باصطلاح محلی «زاما براران» میگویند یعنی (برادران داماد) ، اینها از قبل میدانی را آب وجارو کرده‌اند که فرش پهن میکنند با چندتا چراغ‌زنبوری و چند ساعتی رقص و آواز دائر میشود. بعد هم سلمانی داماد، همه دوستان داماد‌را به حمام دعوت میکند که : «امشو ، شوهرز وزان‌شوما را حمام خدمت‌دریم» . یعنی که : (امشب ، شب «هرزه وزان» است‌در حمام خدمت شما هستیم) باین ترتیب داماد و «زاما براران» هر کدام یك لنگ از خانه‌هاشان میگیرند و شبانه به حمام میروند باضافه یك چراغ زنبوری و دو کیسه حنا و دوتا قالب صابون که از طرف داماد میبرند و شستشوئی راه میاندازند و سلمانی سر و دستشان را حنا میگذارد و تا حنا رنگ بگیرد یکی دو ساعتی توی حمام وقت میگذرانند . بعد هم سلمانی یکی یکی روسر داماد و زامابراران آب میریزد و از حمام بیرون میآیند .

در همین روز «هرزه‌وزان» از خانه عروس بشنوید که‌دخترکان شلوغی راه انداخته‌اند و با عروس حمام رفته‌اند و سرودستشان را با حنا رنگ کرده‌اند و منتظرند که نصف شبی از خانه داماد باساز و دهل‌حنا بکشندباین ترتیب که دوتا بشقاب حنا ودوتابشقاب کشمش و دوتا بشقاب آرد که رویشان‌شمع روشن کرده‌اند از طرف داماد به خانه عروس روانه میشود در حالیکه اهل محل این هدایا را دور کرده‌اند و مطربها که سرو صدا راه انداخته‌اند و دخترکان که تو آنهمه شلوغی میرقصند .

دوستان عروس که در اصطلاح محل به آنها «عروسی دست

خوآران» میگویند در شبهای عروسی قرار و آرام ندارند و در شب «هرزه وزان» بعد از اینکه هدایای داماد بخانه عروس رسید و همه اهل آبادی بسر و سامانشان رفتند تازه اینها جمع میشوند که توی این نصف شبی «پس شام» درست کنند . هر کدام نیم چارك برنج و دو «تخ» روغن («تخ» برابر ده مثقال) از خانه‌هاشان میگیرند و پلو میپزند و دم صبح پس‌شامشان را میخورند . بعد هم وقتی که روزشد «دان» میشورند و دو تادیك بزرگ آش میپزند ، زنها هم کمکشان میکنند . یکی کشك میسابد ؛ یکی کلم خرد میکند و سیر داغ درست میکنند ، تا دم ظهر آششان حاضر میشود و همه دخترکان بادیه دردست توی آبادی آش‌قسمت میکنند «بادی به بادی ، خانه به خانه»

ظهر همین روز که روز دوم عروسیست از خانه داماد برای عروس رخت‌و لباس میآورند و در میان جماعتی که توی حیاط‌جمع میشوند پهن میکنند و یکی از جانب داماد هدایا را با صدای بلند نام میبرد که مثلا: « اینه پیرهنشه » یعنی (این پیراهنش است) و «اینه‌اورسی‌شه، اینه‌جوروفشه» که این کفشش است و این جورابش... تاآخر همه‌لباسهارا نام‌میبرند بعدش‌هم به‌مادر عروس تحویل‌میدهند و ازمادرزن میخواهند که اجازه بدهد دامادش به حمام برود. مادرزن هم البته درمقابل هدایای دامادچنین اجازه‌ای میدهد و بعلاوه اوهم برای دامادلنگ وقطیفه و پیراهن و تسبیح و خیلی چیزهای دیگر روانه‌میکند که توی حیاط خانه‌داماد و درمیان جمعیت باز کسی آن اشیاء رامعرفی‌میکند که: «اینه‌پیرهنشه، اینه‌شلوارشه، اینه‌جوروفشه،

اینه دستمالشه، اینه تسبیحشه، اینه عطر دانشه، اینه شانه قاپشه اینه عروسکه‌شه (مادرعروس درمیان هدایائیکه برای دامادش میفرستد یك عروسك کوچك‌هم جامیدهد) اینه توتون کیسه‌شه، اینه گل کیسه شه (کیسه کوچکی به‌قد کف دست که گلبرگهای گل محمدی را خشك میکنند و تویش‌میریزند تا عطرش را بوبکشند)... بهرحال وقتیکه این مراسم تمام‌شد جمعیت پاره‌ای در منزل عروس و پاره‌ای دیگر درمنزل‌داماد ناهاررا مهمان میشوند وداماد‌هم با «زامابراران» به حمام میروند که آب بخت‌بزنند. توی حمام بعد ازشستشو سلمانی دعائی میخواند و اول روی دوش راست و بعد روی دوش چپ و دفعه سوم روی سرداماد آب میریزد و با یك صلوات محمدی داماد را از خزینه حمام درمی‌آورند و میبرند رختکن و ساقدوشهای داماد اورا با قطیفه خشك میکنند، (از این پس در تمام مراسم عروسی دو نفر از دوستان صمیمی داماد ساقدوش او میشوند) در رختکن حمام دامادرا دوزانو رو بقبله مینشانند ولباس تنش میکنند . اول پیراهن زیر، بعد شلوار ، بعد پیراهن رو و بعدش‌جوراب (یکی از سر ویکی ازپا او را لباس میپوشانند) و آخر از همه کت داماد را سه بار دور سرش میچرخانند و سه مرتبه هم سلمانی یقه کت را دندان میگیرد و بعد تنش میکنند . آنوقت داماد کفشش را میپوشد و سرو کله‌اش را شانه میزنند و عطر میپاشد و بعد از همه اینها تو همان رختکن حمام یك بشقاب نقل و شیرینی روسرش میریزند و « زامابراران » هم مبارك باد میگویند و سر و صورت داماد را ماچ و بوسه میکنند . ماچ بالای ماچ «i dimä mach kon ، un dimä mach kon» (۱) ازاین به

۱– این صورت ماچ کن ، آن صورت ماچ کن – صورت = dim (چ = ch)

بعد اختیار داماد با زامابراران و ساقدوشهاش است ، او را با ساز و دهل از حمام بیرون میآورند . جلو در حمام که اهالی جمع شده‌اند اسپنددود میدهند و گلاب‌میپاشندوساقدوشهازیردست‌دامادرامیگیرند و با ساز ودهل تو کوچه محله‌هامیگردانند . مردم ده تو دستمالهای « زامابراران» برای‌داماد قند و شیرینی میریزند وهمه قندو شیرینیها را تو بقچه بزرگی برای داماد جمع میکنند و بعد هم دستجمعی به خانه عروس میروند . مادرزن رو سر داماد اسپند دود میکند که‌چشم‌بد دور شود ونقل و گلاب میپاشد وصورت دامادش رامیبوسد بعد یك چهارپایه تو حیاط میگذارند و داماد را روچهارپایه‌رو بقبله مینشانند یك سینی‌هم‌جلوش میگذارند . مردم هم دورش جمع‌میشوند وخانواده عروس و دوستان و آشنایان برای داماد توی سینی پول میریزند که‌به‌اصطلاح‌میگویند **Pul bächäsbändän** (پول‌چسباندن) یك میرزا هم اسم اشخاص را ومقدار پولی که میدهندیادداشت میکند وقتی پولها را جمع کردند با ساز ودهل به خانه داماد راه میافتند . آنجا داماد را دوباره رو بقبله‌مینشانند . مادر داماد هم برای پسرش اسپند دود میکند و نقل و گلاب‌میپاشد . مردم دوباره دور دامادجمع میشوند . پولهائی را که‌تو خانه عروس برای داماد جمع کرده‌بودند دوباره رو میکنند و میرزا از روی یادداشتها یکی‌یکی میخواند که مثلا مادر عروس ده تومان داد و سلمانی با صدای بلندداد میزند که «**zän mar däh tamän hadä** » (زن مار ده تومن‌هادا) و دهل‌چی هم با سروصدای دهل و بافریاد داد میزند : « خانش آبادان » یعنی که (خانه‌اش آبادان) و سلمانی‌دوباره میگوید پدر عروس مثلا فلان‌قدر

داد و باز دهل‌چی با سروصدای دهل فریاد میکشد : خانش آبادان و همینطور برای همه هدیه دهندگان دیگر خانش آبادان میگویند و بعد خویش و قومهای داماد و دوستان و آشنایان برای اوپول‌میریزند وباز هم میرزا صورت‌برمیدارد و سلمانی‌بلندبلند نام میبرد ودهل‌چی بازهم « خانش‌آبادان »میگوید تا مراسم تمام میشود و مردم ازخانه داماد بیرون میروند و میرزا و داماد وچندتای دیگر به‌حساب‌پولها میرسند که جمعش ۳۰۰ — ۴۰۰ تومانی میشود . بیست سی تومانش را به مطربها انعام میدهند بعنوان « پول نقاره »(این انعام‌سوای‌حق مطربی است) بعدهم‌پول سلمانی را رد میکنند با یك مقدار شیرینی بقیه پول را هم تحویل پدرداماد میدهند باهمان صورت حساب‌ووقتی که از کار حساب پولها فارغ‌شدند داماد و زاما براران به بیرون‌از ده میروند تا در مزارع وباغها گردش کنند .

در همین روز دوم بعد از اینکه مراسم حمام رفتن داماد تمام شد ، عروس را هم پیاده با ساز و دهل حمام میبرند . با همان‌رخت‌و لباس که ازطرف خانواده داماد برای عروس هدیه آورده بودند .همه « دست خوآران » (ینگه‌های عروس) لباسشان را تر و تمیز میکنند و با عروس به حمام میروند و خواهر داماد تو حمام‌یکبار روی شانه راست‌عروس با یك صلوات‌محمدی‌آب میریزد وبار دیگر روی شانه چپ‌با دومین صلوات و دفعه سوم روسر عروس با سومین صلوات آنوقت عروس را تورختکن حمام میآورند که زنها جمع اند و لباس تنش‌میکنند و سرو صورتش را ماچ میکنند . بعدهم برایش اسفند دود میکنندویك‌روسری‌سفیدبزرگ که‌همه سروبالاتنه‌عروس

را میپوشاند رویش میاندازند و ازحمام بیرونش می آورندونقل و گلاب رویش میپاشند وپیاده آرام آرام باسازودهل تو کوچه‌های ده میگردانند و اهالی برایش کشمش و قند و شیرینی هدیه میکنند که چند نفر از «دست خوآران باصطلاح «تربه‌دار» یا « شیرینی جمع کن » اومیشوند و هدایا راجمع میکنند . عروس را همراه همه‌شلوغی و باهمه جمعیت پیاده به خانه داماد میبرند. پدر و مادر صورت عروسشان را ماچ میکنند و سرش نقل میپاشند و برایش پول جمع میکنند بعد هم میبرندش منزل خودش و آنجا هم برایش پول جمع میکنند.همانطور که برای داماد جمع شده بود باهمان سلمانی‌ومیرزا و دهل چی‌وهمان «خانش آبادانها» و این سلمانی که تنها «دلاك» حمام ده‌است در میان زنان و دخترکان چنان معروفیتی دارد که آنورش ناپیداست. دائم سر بسرش میگذارند ونیشگونش میگیرند. بهرحال تا پایان این‌مراسم غروب میشود . اکنون در آستانه شب دوم عروسی در خانه عروس شلوغی‌دیگریست: از یکطرف ریخت‌وپاش بساط شام و مراسمی که بعنوان «شب‌حنابندان» روبراه میشود و بروبیای دخترکان و سلمانی که برای زنها ودخترها سفره میاندازد نان و آبگوشت، احیاناً پلو خورشت ماست، سبزی‌وپنیر که تو اینجور سفره‌ها زیاد پیدا میشود .

چند کلمه هم از داماد و «زامابراران» بشنویم که همین شبانه با چراغ زنبوری توصحرا بساطی راه انداخته‌اند سازودهلی و بزن‌و برقصی. دخترکان‌هم وقتی که شامشان را خوردند با عروس میروندبه تماشای جشن داماد سریها. در حالیکه عروس خودش را تو دخترکان پنهان‌میکند تا خواهرشوهرش و پدرومادر داماد او را نبینند و بعد

از جشن همه جمعیت با ساز و دهل برمیگردند و از خانه داماد برای عروس با همان تشریفات شب قبل حنامیکشند. همان سینی‌های کشمش و آردوشمع روشن که دخترها سرمیگیرند و به خانه عروس میبرند. آنجا باز میرقصند و شیرینی میخورند و دوباره باساز و دهل به خانهٔ داماد برمیگردند. چند تا از «دست خو آران» ازداماد پول میگیرندوبرنج و روغن جمع و جور میکنند. و شام میپزند و این شام را داماد با دوتا ساقدوشهاش و عروس باساقدوشهاش شش نفری دوریك سفره میخورند که «شام عروس سلام» میگویند و بعد هم خوش وبشی میگویند و بگو بخندی.

فردا صبح دخترکان برای ناشتائی خانه عروس دعوت میشوند بعدهم عروس را باخودشان به صحرا میبرند وجشن داماد وزامابراران را تماشا میکنند که تاظهر بزن وبکوب راه میاندازند. ظهرعروس را به خانه برمیگردانند، ناهارشان را میخورند و دوباره به جشن برمیگردند. اما عروس بادوتا ساقدوشهاش به خانهٔ سلمانی میروند؛ که زن سلمانی عروس را درست میکند: روصورتش بند میاندازد و گیسهاش را با انبرداغ فرمیزند، وسمه‌ای وسرخاب سفیدابی وپودرو ماتیك هم که حتی بدهات رسیده. یك پارچهٔ تورهم سرش میاندازندبا یك گل پارچه‌ای سفید که ازشهردست وپا کرده‌اند. خلاصه عروس را درست وحسابی عروس میکنند. آخرامشب سومین شب عروسیست و هم‌اکنون «زاماسران» ازجشن برمیگردند تا عروس را به خانهٔ داماد ببرند. اینها یك «مادیان» حاضر میکنند که رویش قطیفه بزرگ و سفیدی انداخته‌اند وباسازودهل به خانه عروس میآورند وبزن‌وبرقصی

راه میاندازند. عروس بالباس سفید روی چهارپایه وسط حیاط نشسته است. سرش‌را زیرروسری پائین انداخته، ظاهرا خیلی باحجب و حیا بنظرمیآید. نورچراغهای زنبوری لباس سفیدش را سفیدتر و چهرهٔ سرخاب سفیداب شده‌اش را زیباتر کرده است. دخترکان هر دم به او میگویند که: «biya miyä torä bäbärän» (بیا میان‌تورا ببرن) مادرعروس برای‌دخترش « arushä آروشه»(خاگینه)درست کرده‌است وبامقداری نان‌ویك قاشق‌چوبی توبقچهٔ سفیدی میپیچدوقبل ازاینکه عروس‌را سوارمادیان کنند یکی ازخویشان جوان داماد بقچه‌خاگینه را به کمرعروس میبندد. این خویش ممکن است برادر کوچك‌داماد یاپسرعموویاخواهرزاده‌اش باشد، فقط به این شرط که عروسی‌نکرده باشد، وباصطلاح هنوز آقا پسرمانده باشد. واین آقا پسر در حالیکه سفرهٔ خاگینه‌را به کمرعروس میبندد به چهارده معصوم ودوازده امام قسم میدهد که چهارده تاپسرو هفتا دخترنصیب عروس بشود. بعد هم وقتیکه بقچه‌را بکمر عروس بست به میان دخترکانی میرود که دور عروس جمع‌شده‌اند ودختران پسرجوان‌رابه‌شوخی نیشگون‌میگیرند وسربسرش میگذارند درحالیکه پسرك درمیان آنهمه جمعیت به سرو سینهٔ دختر کان دست میکشد و کوشش میکند که در این کار هرچه بیشترموفق باشد وبعد هم از میان دختر کان درمیرود. در این میان خواهرداماد عروس‌را چادر روبند میکند که وقتی سوار «مادیان» شد باد روسری‌اش‌را کنارنزند وصورتش پیدا نشود. بعدهم پدرعروس و عمو یا برادرش دست عروس را میگیرند و میآرندش دم در و سوار مال میکنند.

ش = sh

ازآنطرف بشنوید که دوستان داماد ساز و دهل زنان داماد را سرراه عروس میآورند که جلوعروس‌را بگیرند و «ناربزنند» به این ترتیب که دوتا اناریك کلوخ قند درجیب ساقدوش طرف راست‌داماد است وداماد انارها و کلوخ قندرا بطرف کاروان عروس پرت میکند که بروبچه‌هابدنبال انارها و کلوخ قند میدوند وشلوغی دیگری‌راه میافتد . وقتی که عروس‌را بخانهٔ داماد رساندند پدرداماد پیش میرود وعروسش‌را بغل میزند واز«مادیان» پائین میآورد ودر حالیکه عروس دست پدرشوهرش‌را میبوسد مادرداماد‌عروس‌را «اسفنددود» میدهد.یك بره هم جلو پای عروس قربانی میکنند که گوشتش صبح فردا میان اهالی قسمت میشود . در این حال داماد روی بام خانه است و برسر عروسش نقل وپول خرد میپاشد ویك نیم ساعتی مردم توحیاط باساز ودهل میزنند ومیرقصند وآخرین شادمانیهایشان‌را به مقدم عروس‌ده میریزند. آنوقت مادر داماد دست عروسش‌رامیگیرد وتواطاق میبرد. یك کاسه عسل یاشیره تودستش میگذارد ، تا یکایك زنهای فامیل یا دوست و آشنایان عروس خدمتش بروند و عروس به ترتیب دهان هر کدامشان‌را بایك انگشت عسل شیرین میکند . اول مادرشوهرش را وبعد قوم وخویشهای دیگرودوست وآشنایانش‌را ... بعد هم‌خانه‌از جمعیت خالی میشود وبه داماد خبرمیدهند که یاالله ... عروس وداماد تواطاق خلوت میکنند . درحالیکه دوتازن از طرف خانواده عروس بایك مرد و زن دیگر از خانواده داماد چهار نفری تو ایوان کشیك میکشند واینهارا باصطلاح «ینگه **yéngé**» میگویند.

بعد ازسه‌شبانه روز عروسی و آنهمه سروصدای مداوم اکنون

فشندك درمیان تاریکی شب به خاموشی میرود . چراغ خانه‌ها کورسو شده است . همه‌جا ساکت است ، جز زوزه دوردستی ازشغال و فریاد گاهگاه سگان ده وزمزمهٔ دوروشبانه شاهرود که آبهایش را دربستر پهن خود پیش‌میکشد وحالا درایوان نیمه تاریك خانه داماد سه‌چهار نفری که از درزپنجره توی اطاق سر کشیده‌اند پچ پچ میکنند :

–arus hamunjur chardor rubändi hämra bénéshtiyä

– عروس همانطور باچادر روبند نشسته

–zama tazä do rokät nomazäshä bäxandiyä

– داماد تازه دو رکعت نمازش‌را خوانده

–arusi täräf bishiyä, chadoräshä vigit, dimäsh diyar kät.

– رفته طرف عروس ، چادرش‌را برداشت، صورتش پیدا شد .

–xoda konä arus doxtär bu,ägä xoda nokordey...

– خدا کند عروس دخترباشد، اگرخدانکرده ...

–Lal gärd, in härfan chiyä

– لال شو ، این حرفهاچیه

– dibim xodim bä gäb mizim... ägä doxtär nubu färdai sob rosva mibu, beyni chobola säräsh biyaron . . . gisanäshä mitashän, xär sävaräsh minan, behi miyan dä tofä länäsh minan. abrushä mibäran... unväx mährish dä käm minon, migun: «malé bäd bérishé sahäbosh»

– داشتم با خودم حرف میزدم ... اگر دختر نباشد فردا صبح رسوا میشود ، ببین چه بلائی سرش بیارند... گیسهایش‌را میتراشند ، سوارخرش میکنند ، توی ده باتف و لعنت میگردانند . آبرویش را میبرند ... آنوقت مهرش‌را هم کم میکنند، میگویند : «مال بد به

ریش صاحبش»

بحمداله همه چیز به خیر گذشت ، داماد همان نصف شبی حمام رفت و آن سه‌تا زنها هم که کشیك کشیده بودند رفتند تواطاق‌پهلوی عروس واز کنار رختخوابش دستمال زفاف را برداشتند وبردندبه مادر وخواهرشوهرنشان دادند که : بفرمائید اینهم نشانه . فردا صبح مادر عروس برای‌دختروداماش نان وخاگینه روانه میکند وجهازه‌خترش را هم سوارقاطرمیکند وباسازونقاره همراه دختر کانی که روسرشان شکستنی‌های جهازرا میکشند روانه خانه داماد میکند وبازهم مردم جمع میشوندوشلوغی‌راه میاندازند .

عروس وداماد سه روزوسه شب باهم تواطاق میمانند. فقط شبها که خلوت کردند دونفری به خانه قدیم عروس شب نشینی میروند و پدر عروس برای دختر و دامادش «رونما» تهیه میبینند : گوشواری ، انگشتری، یا دوسه تا گوسفند ویایك گاومیش . بعد ازاین سه‌روزوسه شب که عروس وداماد خلوت ماندند یکبار دیگر هم اهل ده را خبر میکنند که یااله بفرمائید عروسمان‌را ازاطاق بیرون میاوریم‌وبازهم بساط چائی وشیرینی راه میاندازند . وبامبارك بادهای اهالی عروس و دامادرا ازاطاق بیرون میآورند و واردزندگی روزمره می کنند .



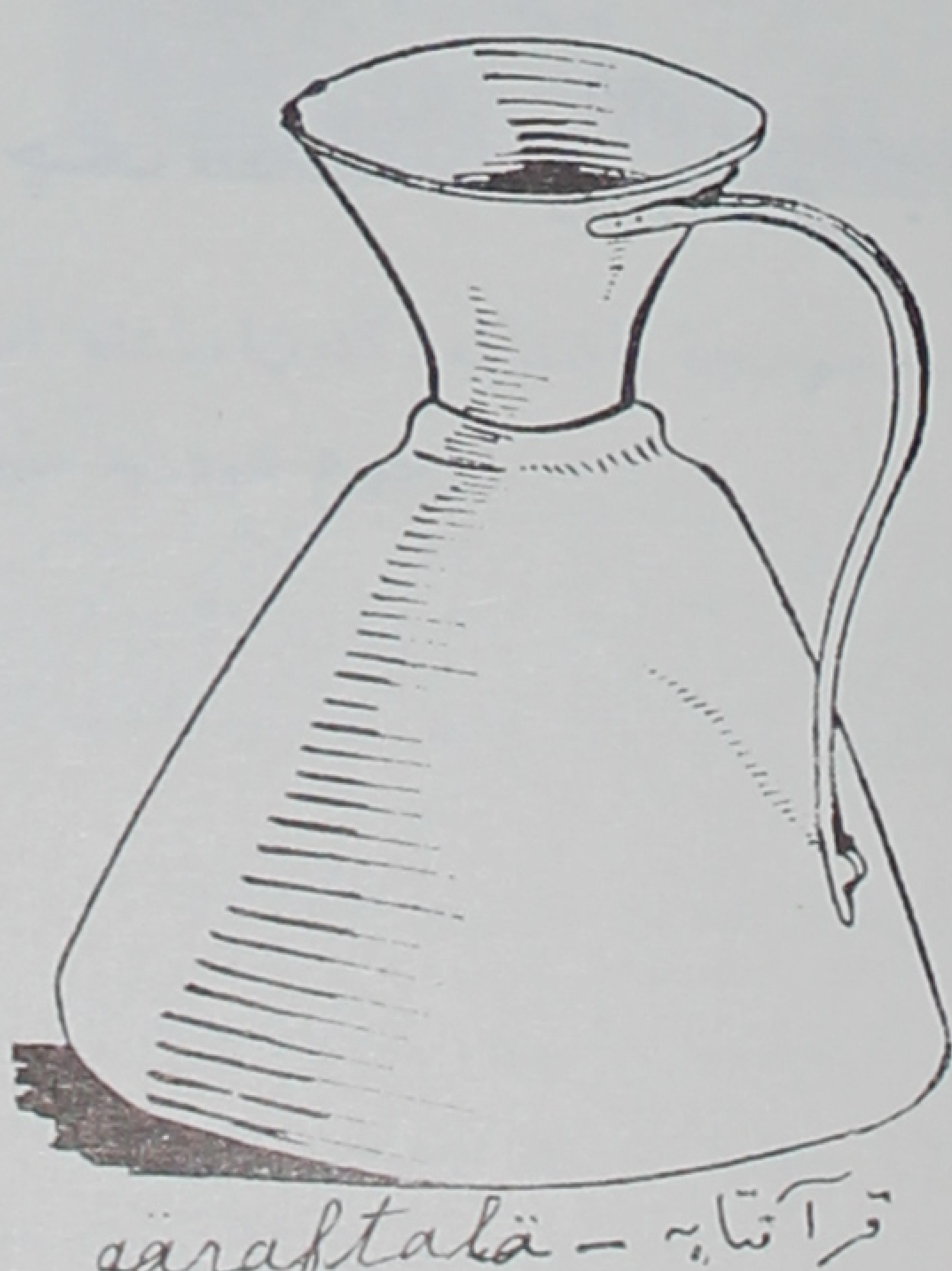
تابستان فشندك (شرح در صفحه ۱۳)



زمستان (مربوط بەص - ١٣)



چشمه «در محل چشما سران» فشندك (رجوع شود به ص - ۱۷)



ارتفاع نیمتر و گاهی
بیشتر. ساخته شده ازمس
ظرف آب

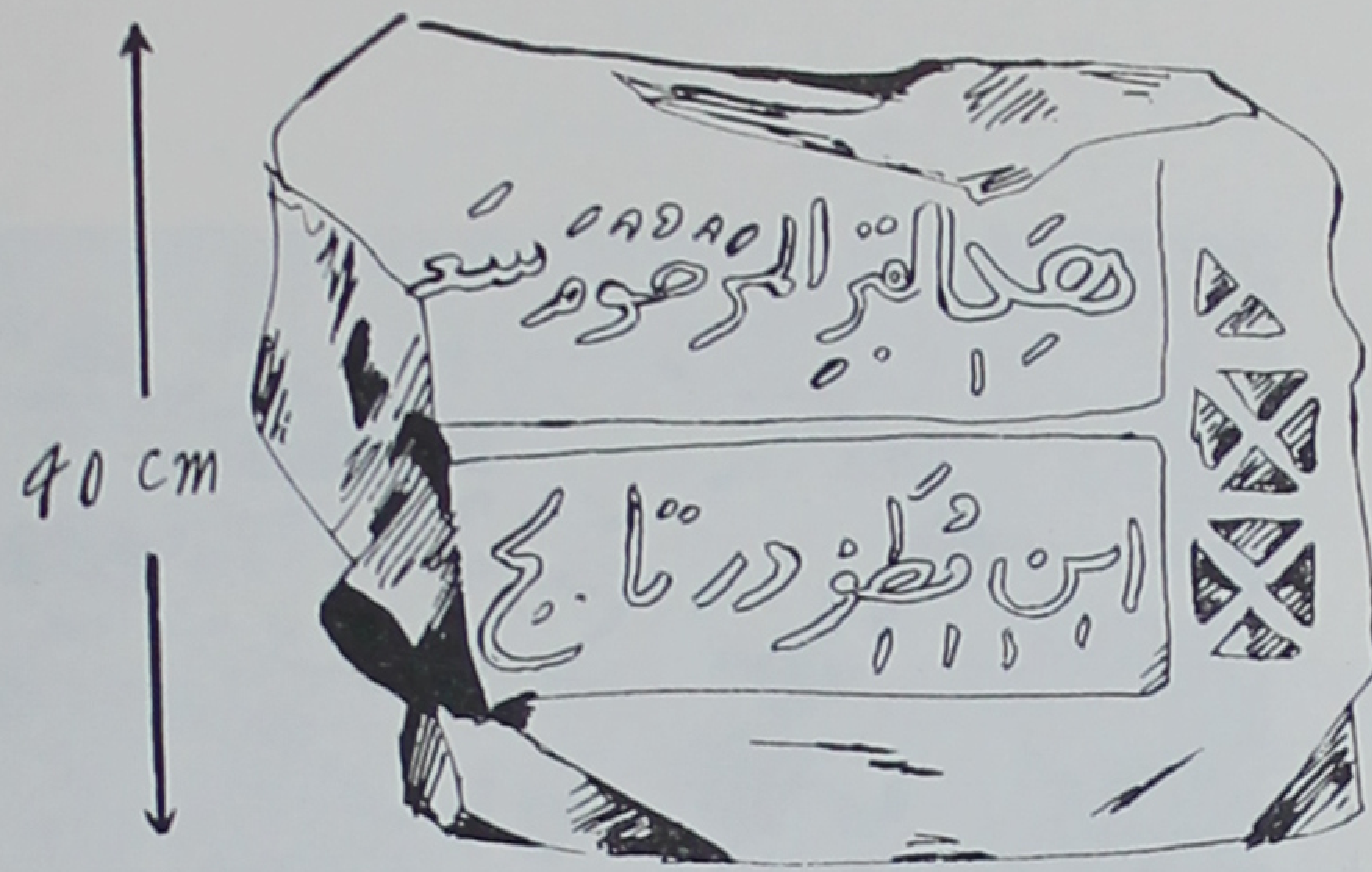


«ارچنگ قلعه» پاکار دایره‌ئی یك برج به قطر سه متر با دیواره‌سنگی ۴۰ – ۵۰ سانت و کمی آنطرفتر...

(مربوط به ص - ۲۰)



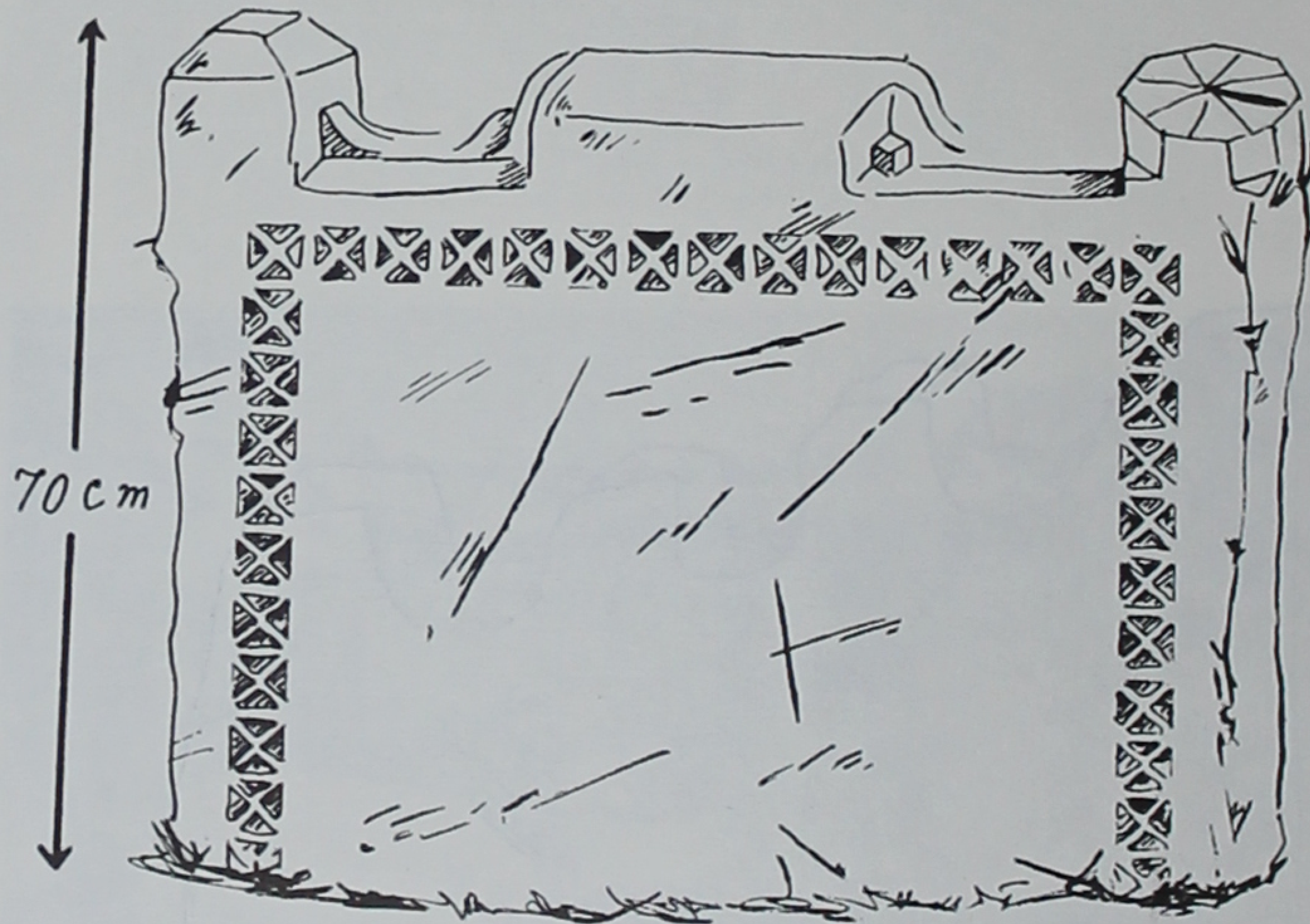
جدار دیواره‌ای فروریخته‌وحوضچه مانند که اکنون‌انباشته است .
(رجوع شود به صفحه ۲۰)





دو سنگ قبر در مزرعهٔ «خرمناچال» (شرح درس ۲۱)

از آقای استاد حبیب‌الله محمود کلائی که «سنقر» آسیاب وبناونجار سرشناس ده نیز میباشند و نگارنده را بمزرعه خرمناچال راهنمائی کردند سپاسگزارم.



محل‌سنک : جانب‌شمالی‌آبادی فشندك ودر «چشمه‌دره»(به‌ص-۲۲ نگاه کنید)
نقوش این سنگ در هر دو طرف و با همین شکل دیده میشود .
راهنمایانم آقایان «اردوان صادقی» و « بهروز فروزنده » میگفتند که سال قبل نوشته‌هائی را در وسط سنگ خوانده‌اند که اکنون بکلی از بین رفته است . مقایسه نقوش این سنگ با سنگ قبر مزرعه « خر مناچال » این احساس و شاید اطمینان را بوجود میآورد که این سنگ هم از جمله‌سنگ قبرهای آن حواشی باشد .

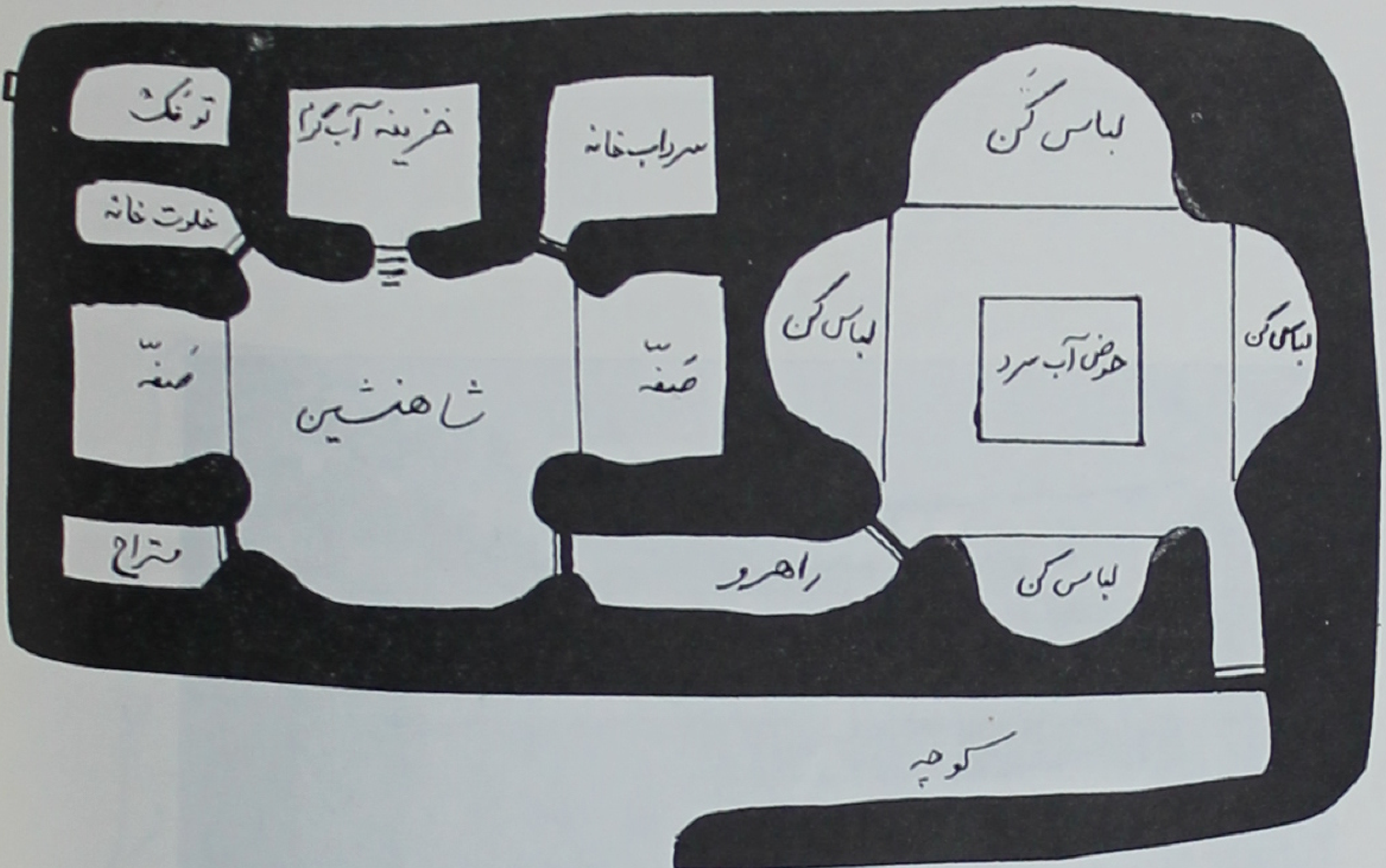


این سنگ بطول نیم‌متر در مزرعه سابقاً مسکون «زرعکان» موجوداست و بنظرمیرسد که سابقاً سنگ قبر بوده باشد و چون اکنون در پای چشمه زرعکان کارگذاشته‌اند و بمناسبت اینکه سه‌راه‌آب دارد «سه کلاشرنا» میگویند توضیح اینکه: کلمه «شرنا» بمعنی «آبریز» است.

(رجوع کنید به ص - ۲۱)



کوچه‌ئی در فشندك (به ص - ۱۷ نگاه کنید)



نمایش مقطع افقی حمام ده

نکات قابل یادآوری :

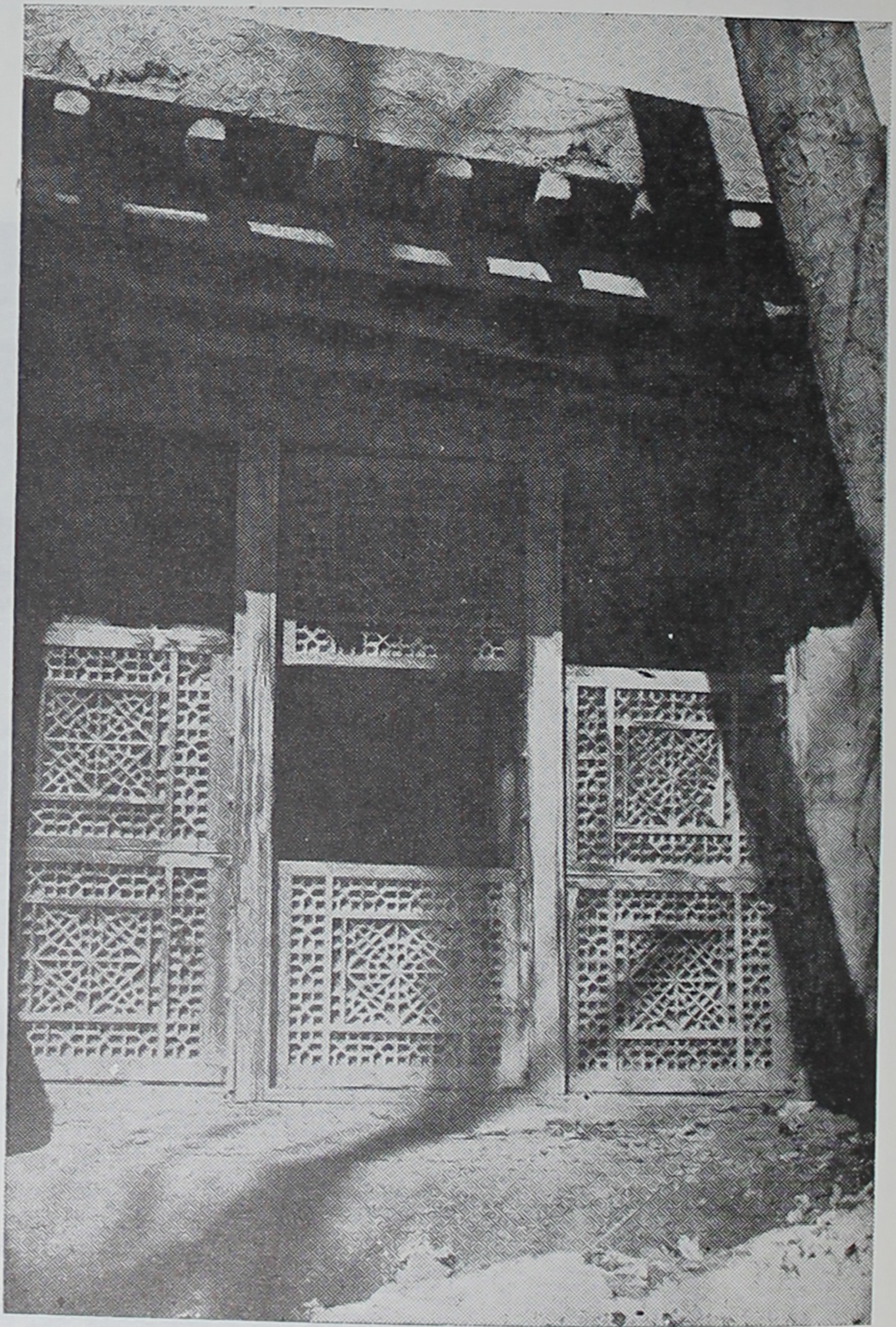
۱ ــ درازا در حدود ۱۸ متر

۲ ــ جرز کلفت دیوار ها که گاهی بیشتر از ٦۰ ــ ۷۰ سانتیمتر است با خشت گلی بالا آمده است و از داخل با سیمان و ساروج اندود شده است و سقف هم اندود شده بوسیله سیمان .

۳ ــ نور از شیشه های قلمبهٔ طاقها به حمام میتابد . سوخت از گون صحرا. محل سوخت در «تونك» حمام که با دیگ بزرگ مسی آب را گرم میکند .

٤ ــ یك توجه به محل راهرو نشان میدهد که‌چگونه با کار گذاشتن دو در، یك هوای متعادل در راهرو بوجود میآورند . این هوای‌متعادل بین سرمای بیرون حمام و هوای گرم درون حمام ضروری است .

(مربوط به . ص ـ ۲۵)



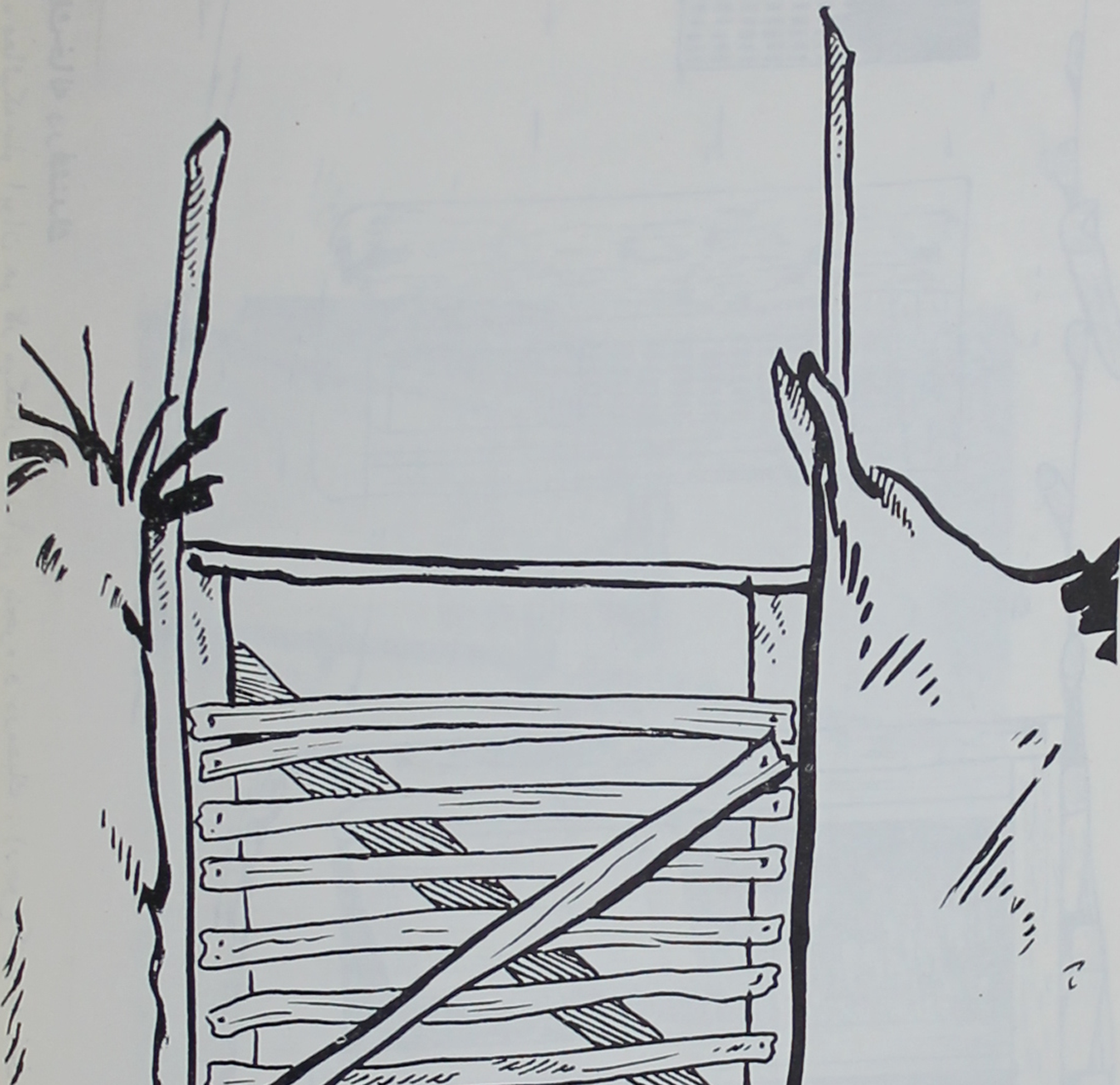
مسجد ده (تصویر مربوط به صفحهٔ ۱۷و۲۸)



یکی‌از خانه‌های فشندك (مربوط به . ص ـ ۳۰)



طرحی از یک خانه درفشندک
نمایش « لتازه »هائیکه جلو ایوان هم کار میگذارند ونمایش پنجره و درمشبک . (رجوع کنید به فصل خانه سازی)



azängälä = درچوبی یک باغ



ärdä durä

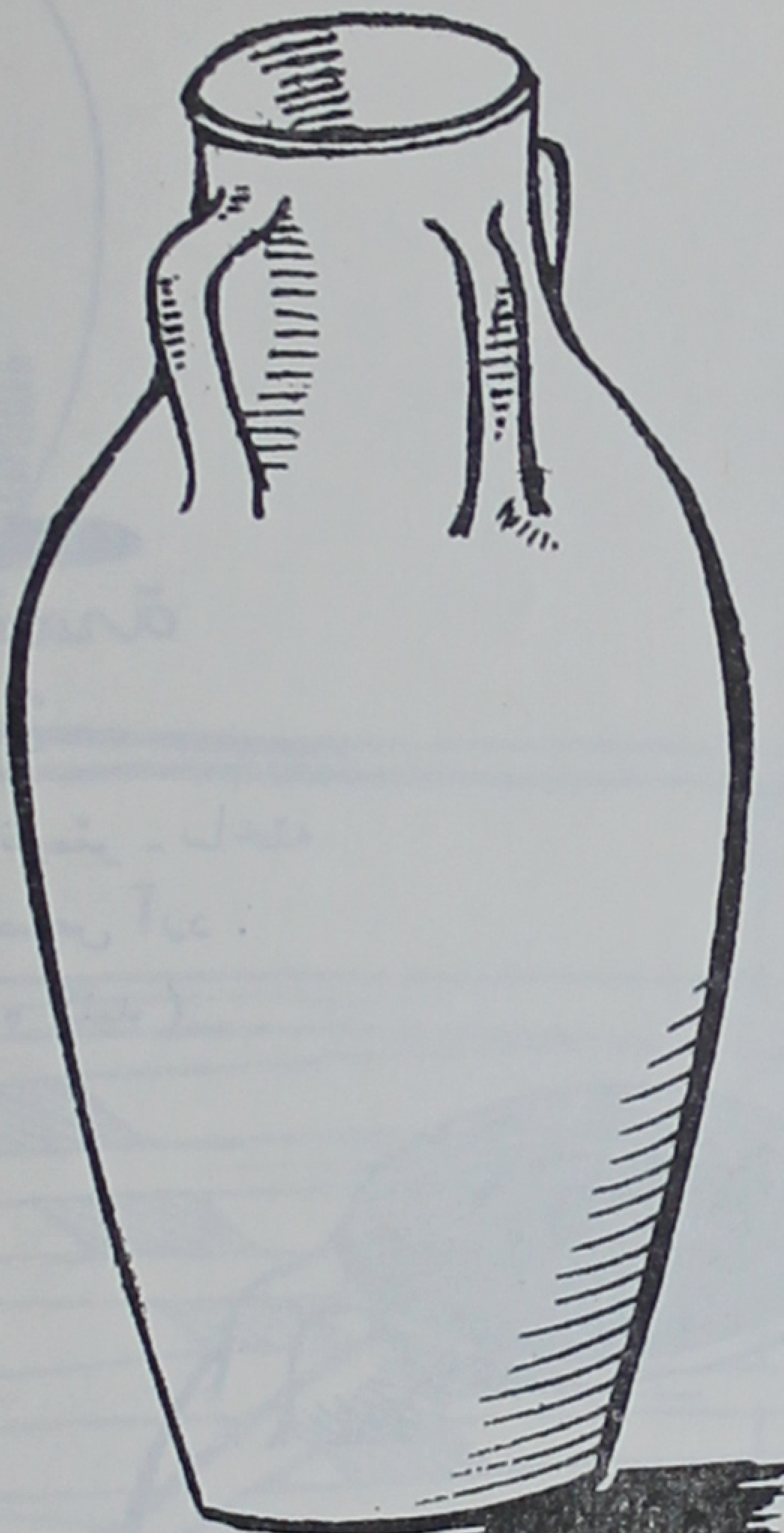
آرَدَ دورَه

ارتفاع در حدود ۳۰ سانتیمتر ـ ساخته
شده از گل ـ کوزه مخصوص آرد .
(به ص ۳۲۲ نگاه کنید)



Källä durä - گلَ دورَه

ارتفاع ـ درحدود ۳۵ سانتیمتر ـ ساخته شده از
گل ـ در آن دیزی بارمیکنند



rugān durā – روغَن دُورَ

ارتفاع در
حدود نیمتر
ساخته شده
از گل-ظرف
روغن



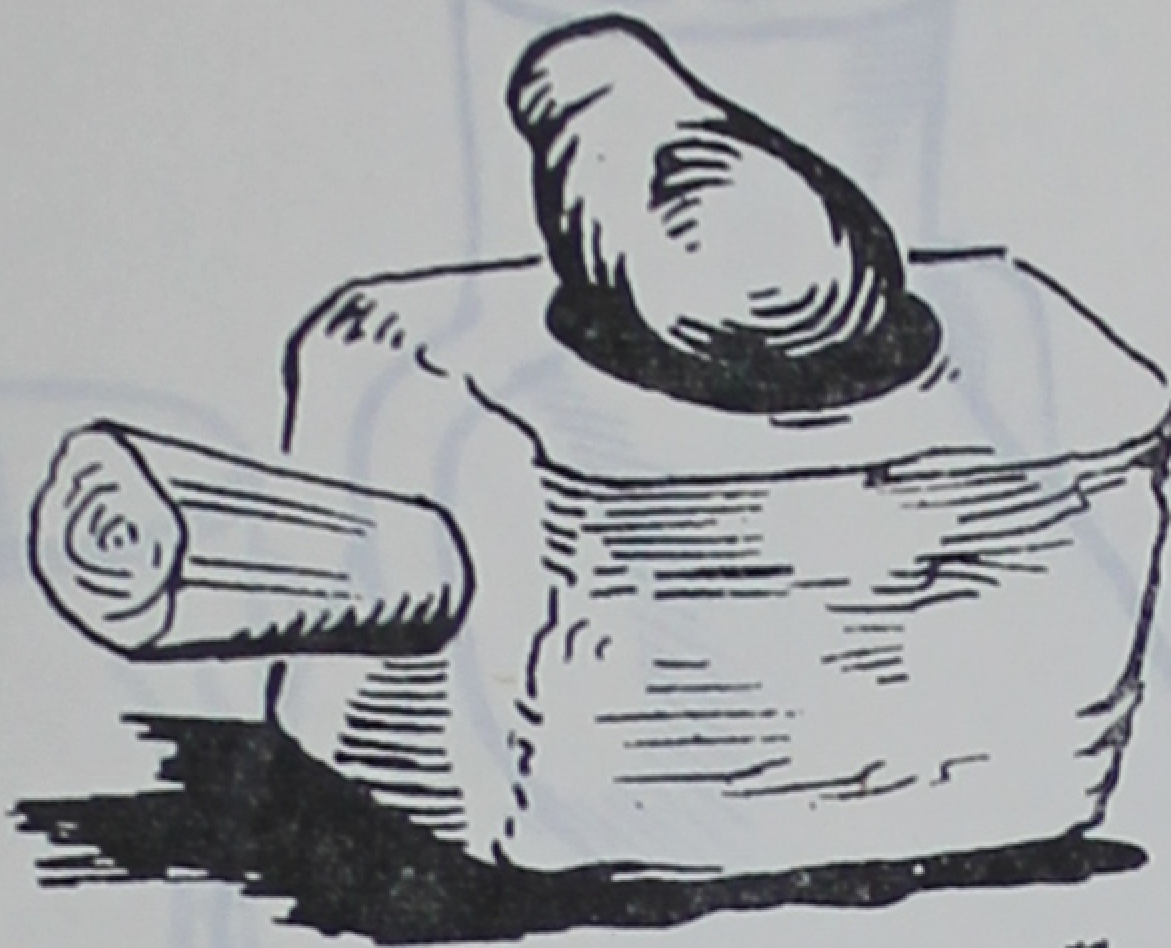
tulkā° - تولکا

ارتفاع در حدود نیمتر ساخته‌شده
از گل
ظرف : آب، ترشی، روغن



tul - تول

ارتفاع کمتر از نیمتر ساخته‌شده از گل
ظرف آب
(به ص ۳۲ رجوع کنید)



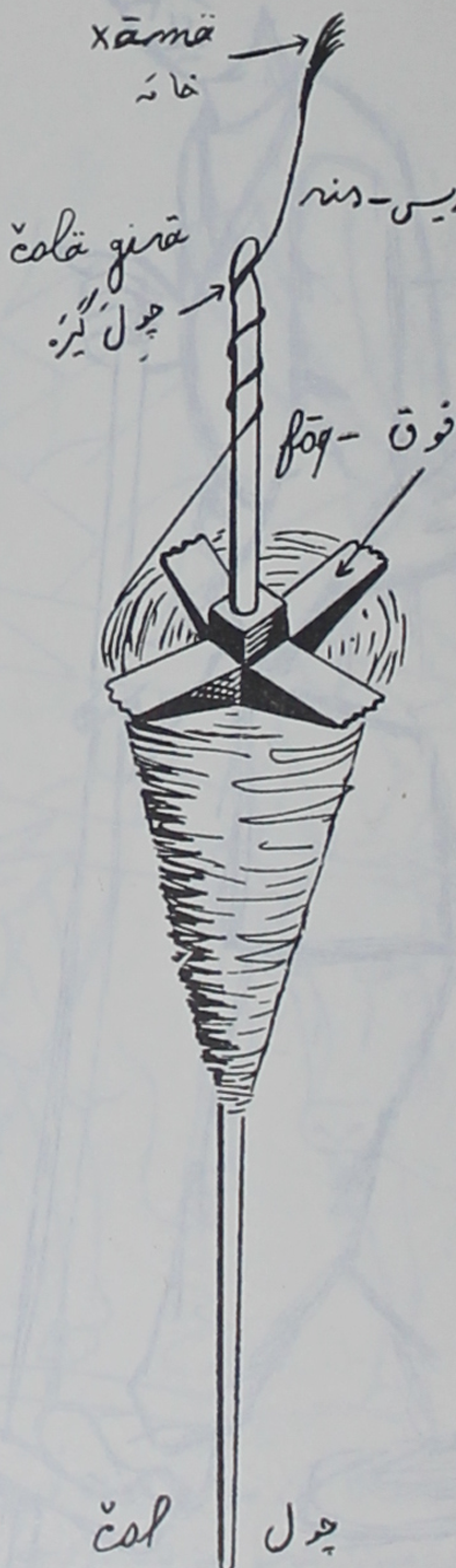
sirä kutän - سیرکوتن

طـول ۲۵ سانتیمتر
ساخته شده از چوب
دستـه آن از سنگ
بـرای کوبیدن سیر



dizåk - دُیُوک

طول ٤٥ سانتیمتر
ساخته شده‌ازچوب
دستـه از سنـگ
برای کوبیدن گوشت



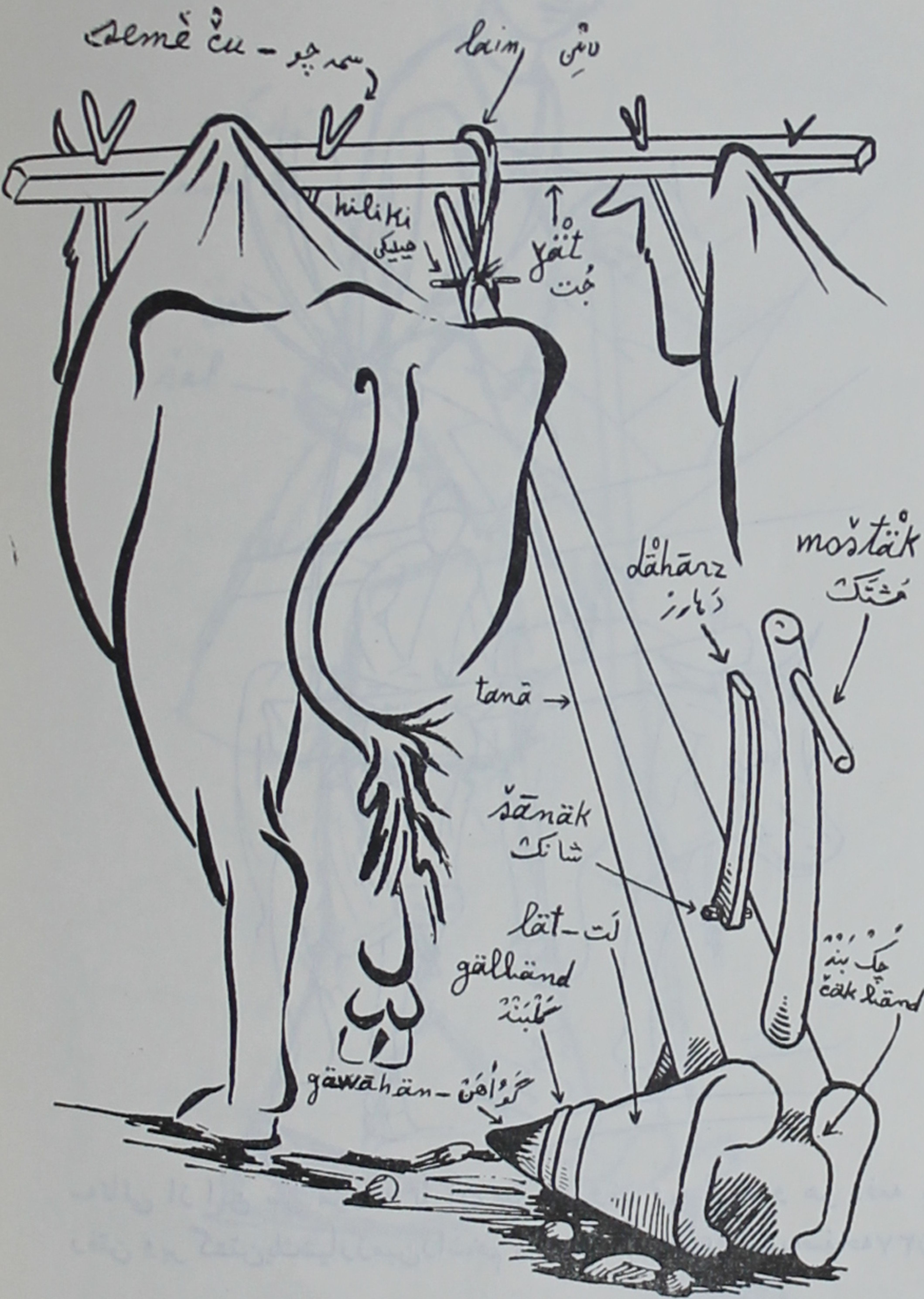
طرح دقیق « چول » وسیله‌ئی که در هر خانه فشندکی ۵ - ٦ تا است و زنها با آن پشم را میریسند . (به ص ۳۲ نگاه کنید)



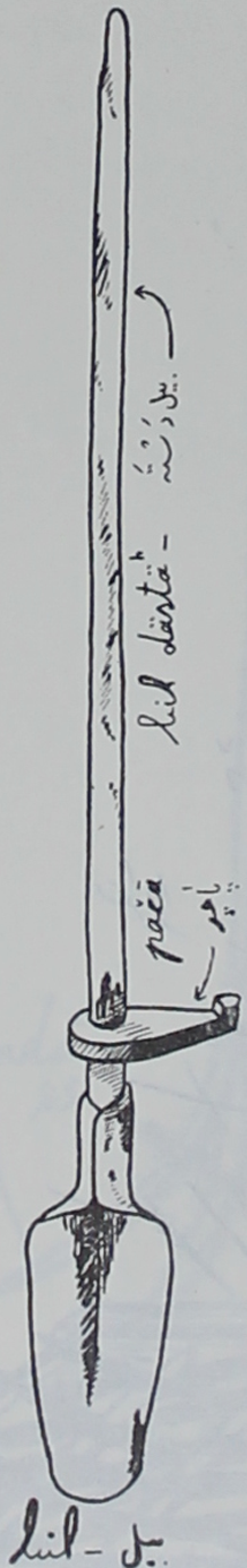
مرد فشندکی در لباس معمولی و با کار معمولی (به صفحهٔ ۵۹ نگاه کنید)



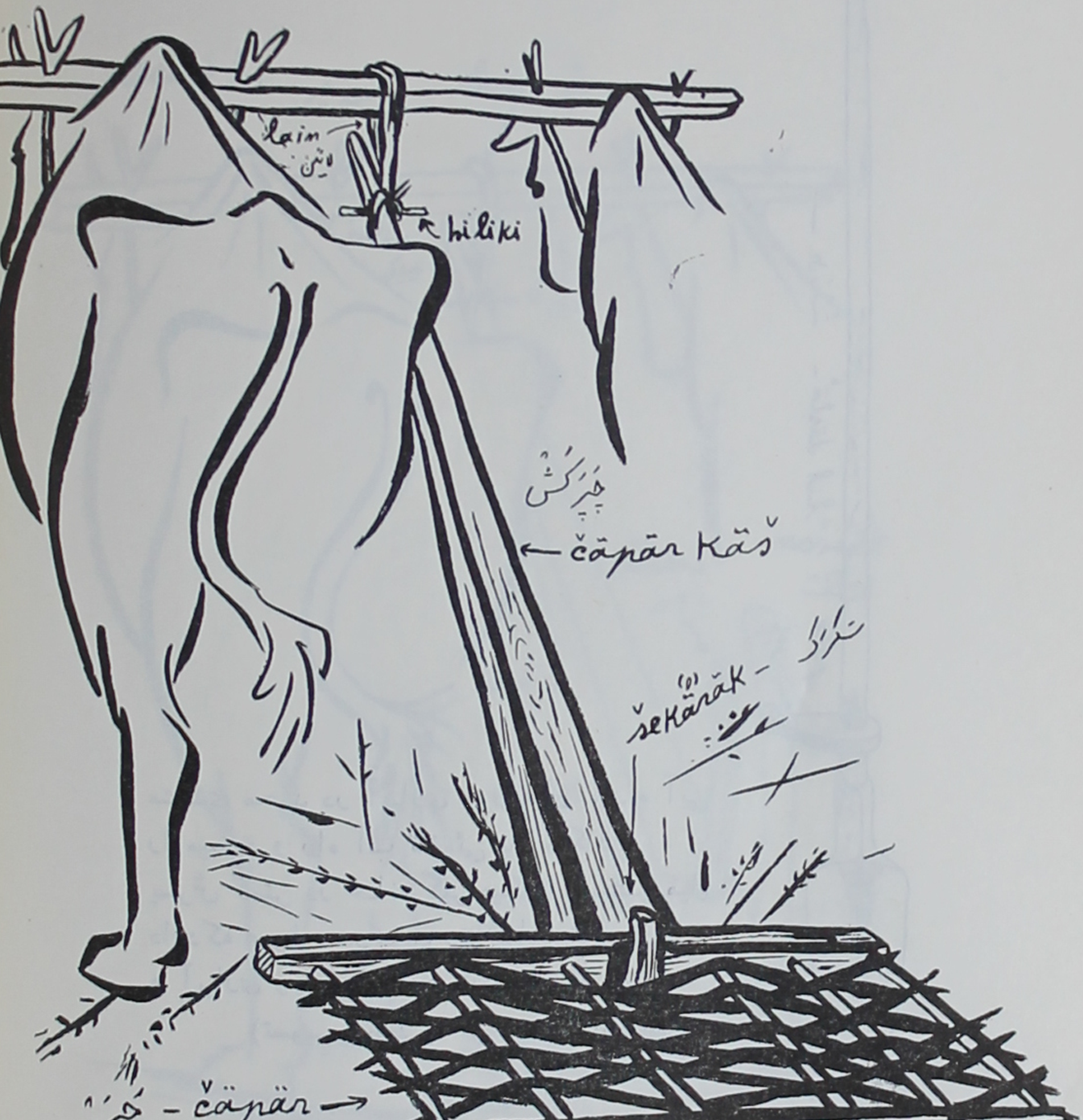
سه‌تائی از این سر مزرعه تا آن سر میروند و میآیند و هر دفعه با یک رفتن و بر گشتن یک شیار زمین را شخم میزنند .(رجوع کنید به صفحه ۳۷ زراعت)



طرح دقیق و کامل گاوآهن‌های فشندك با ضبط اسامی‌محلی هرقسمت .
(به فصل‌زراعت صفحهٔ ۳۷ نگاه کنید)

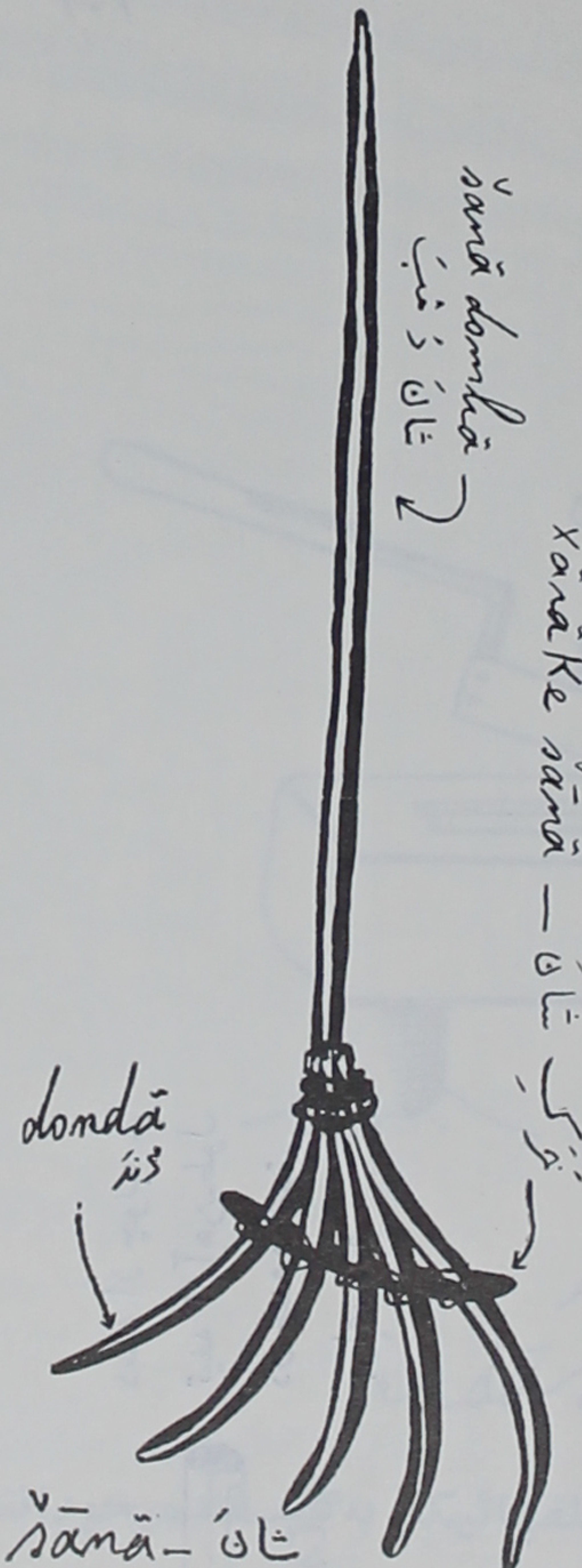


مشهدی محمد در آبیاری مزرعه‌اش ، راه آبی را میبندد و راه آب تازه‌ئی باز میکند .
پسرش کمتر در خانه گیر میکند و بیشتر میل دارد که همراه پدر به مزرعه بیاید شاید درشخم و آبیاری و درو از او هم‌کاری ساخته باشد.
(تصویرمربوط به ص - ٤٣ آبیاری)

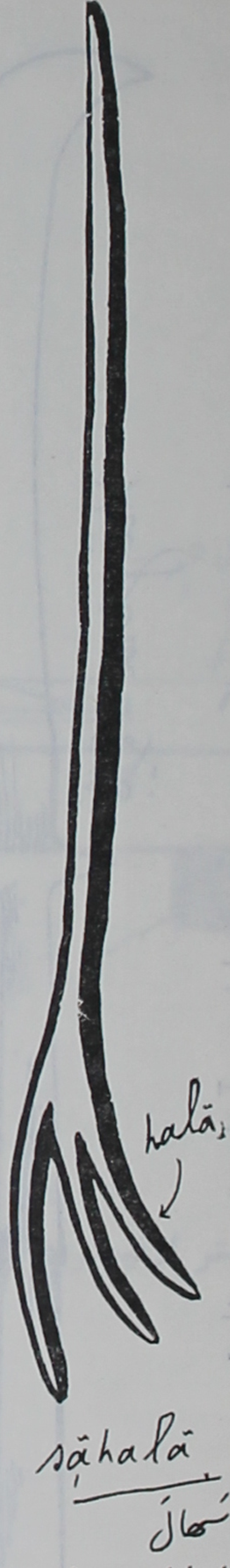


وسیله خرمن کوبی : چپر اشباب - čäpär äshāh

(به ص - ٤٤ مراجعه کنید)



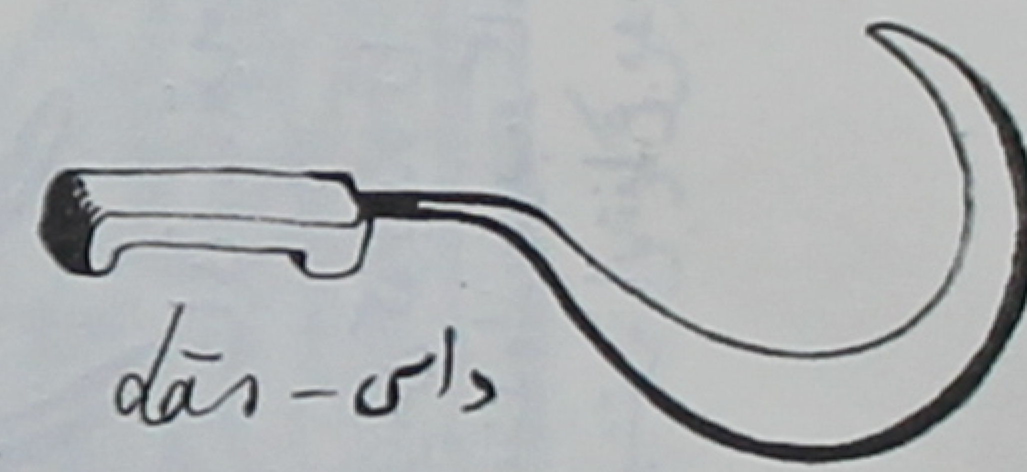
با این وسیله‌خرمن کوبیده را باد میدهند ـ ساخته‌شده‌ازچوب و گاهی با « دند»های‌بیشتر ـ ارتفاع دومتر.



خرمن‌را با این‌وسیله جمع وجورمیکنند ارتفاع دو مترساخته شده ازشاخه درخت.

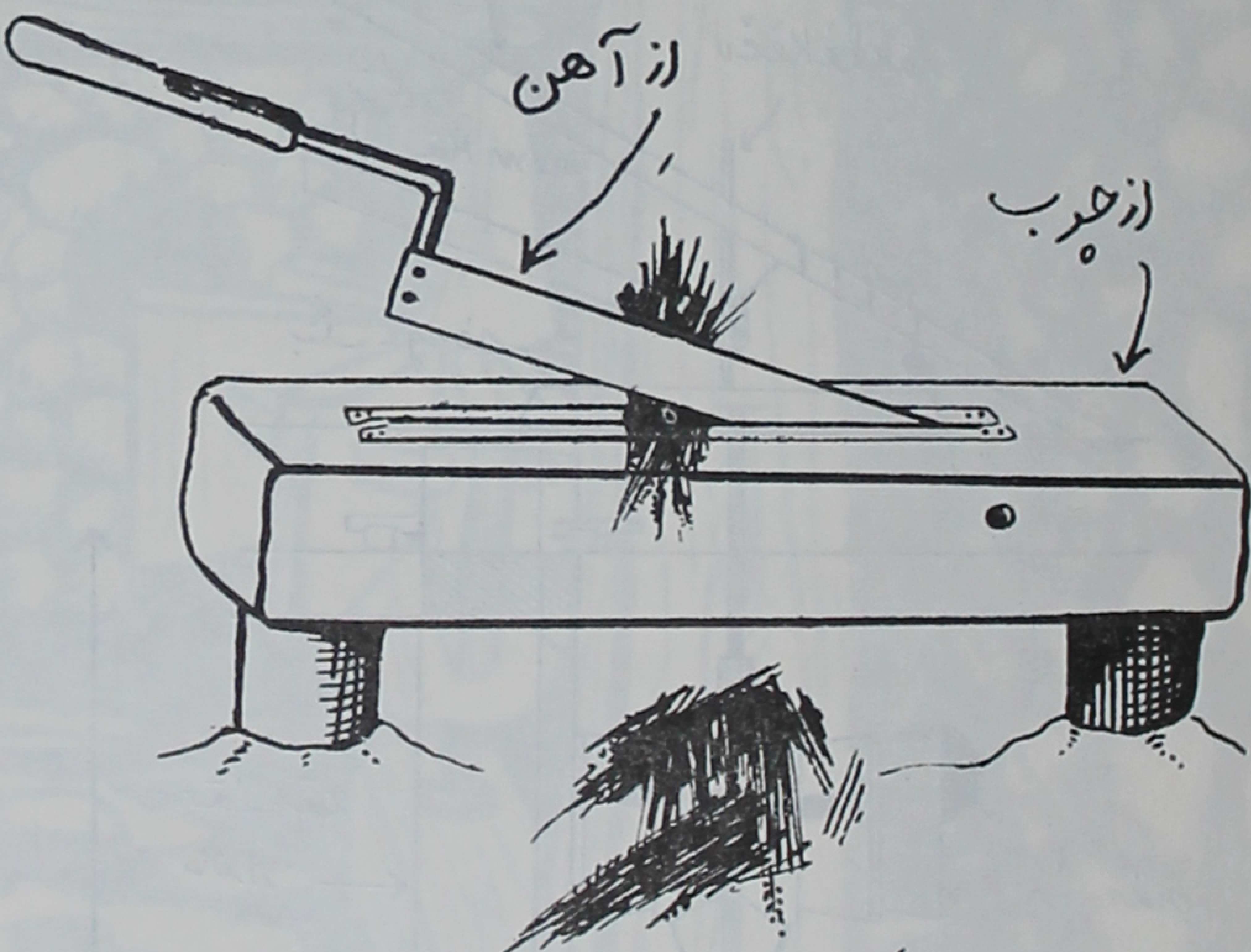
(به صفحهٔ ٤٥ رجوع کنید)

دسته از چوب ـ
تیغه ازآهن ـ طول
در حدود نیمتر
برای درو



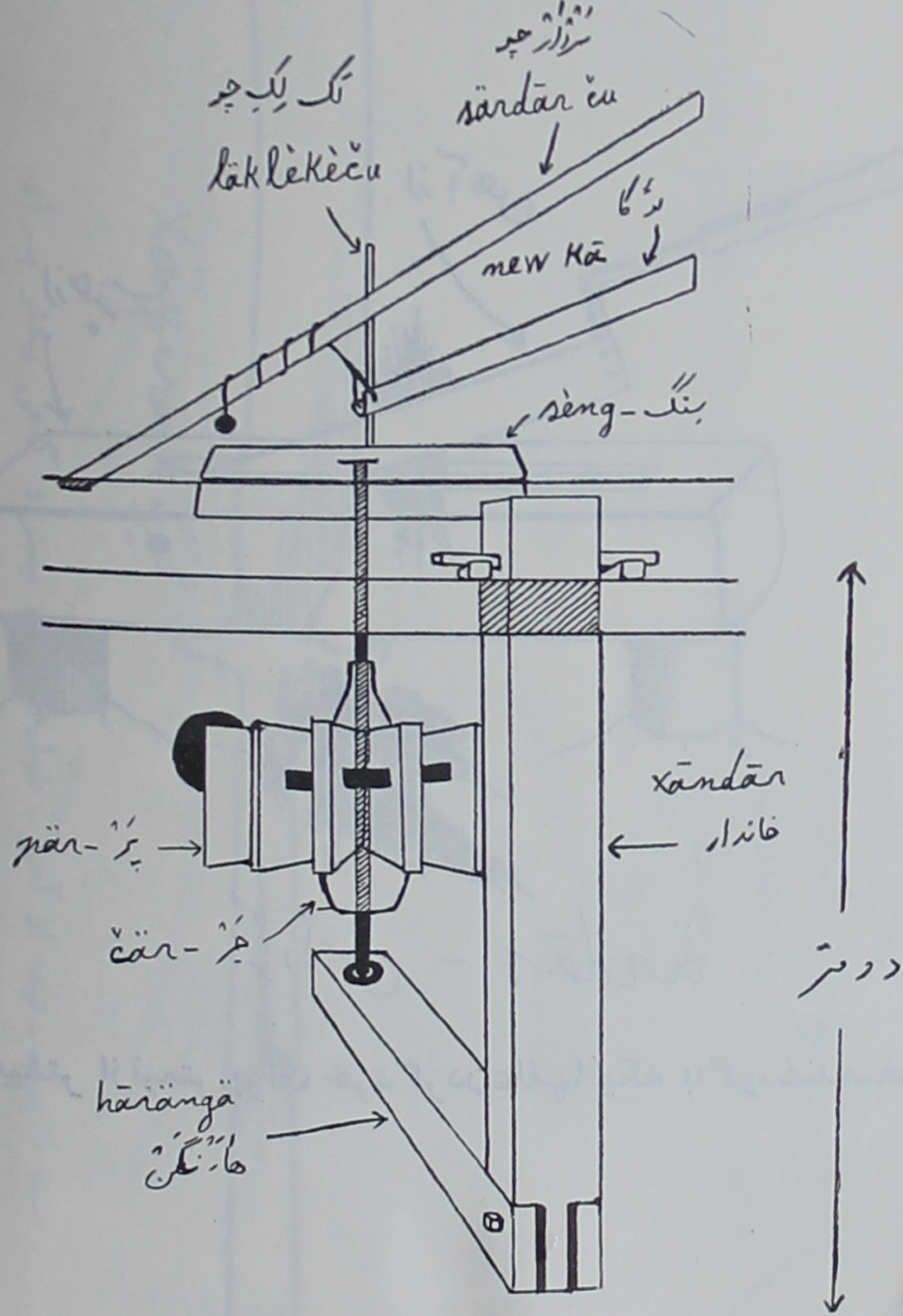


دسته ازچوب ـ تیغه از آهن ـ طول درحدود نیمتر و گاهی بیشتر برای
چیدن شاخه و بال درختان . (مربوط به ص ـ ٤٤)



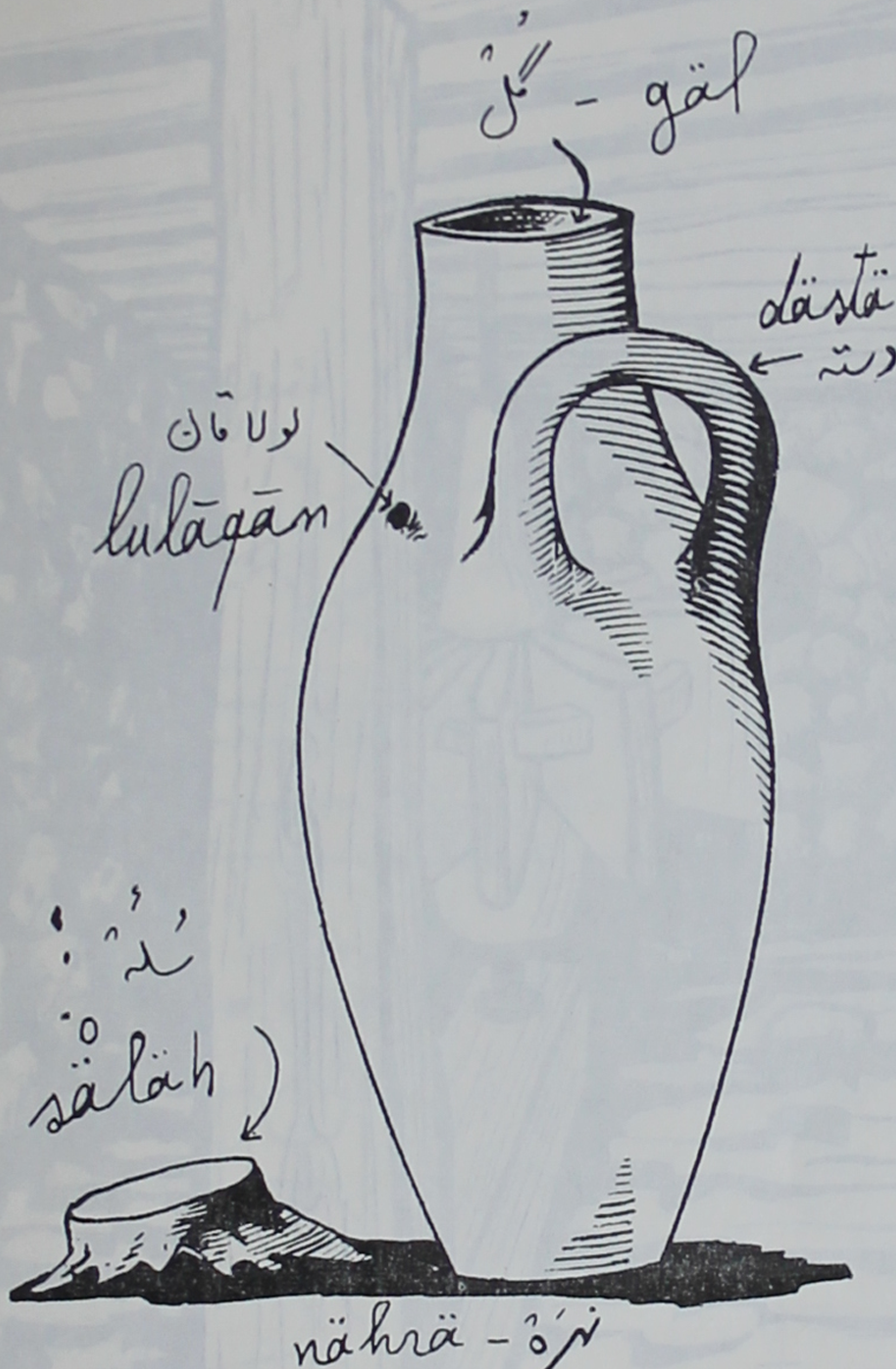
ازداش - ardaš

طول بیشتر ازنیمتر برای خردکردن علفهائیکه به گوسفندمیخورانند



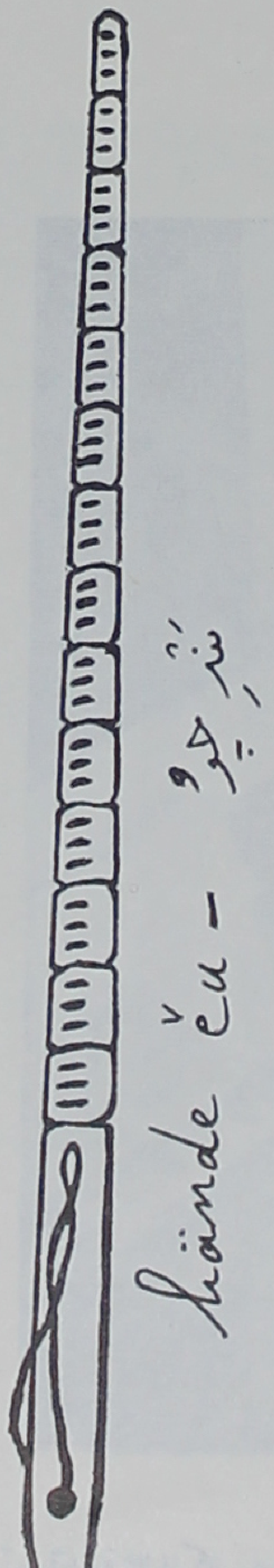
طرح آسیاب ده (به صفحه ۴۷ نگاه کنید)





وسیله کره گیری از ماست . ساخته شده از گل ـ ارتفاع درحدود ۷۰ سانت .

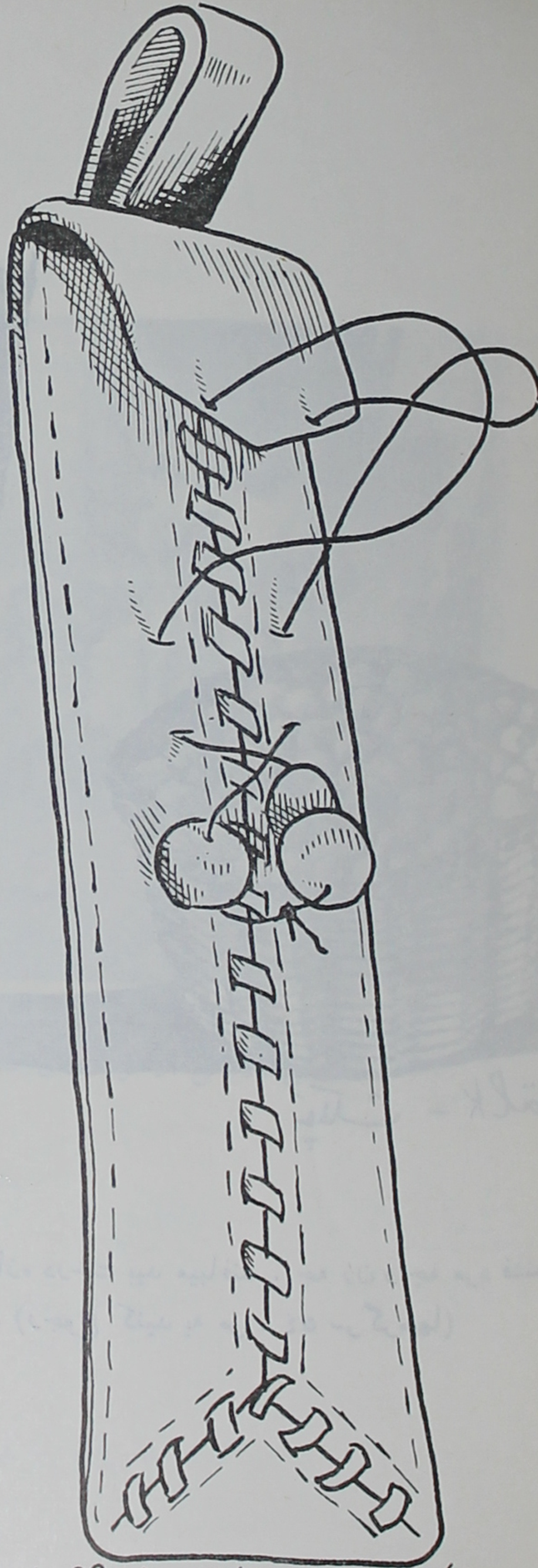
طرز استفاده : ماست را با کمی آب در «نهره» میریزند و در چرمی آنرا رویش میبندند و بعد هم آنقدر کوزه را تکان میدهند تا باصطلاح خودشان : (نهره عمل بیاید) و هردم از سوراخ «لولاقان» بوسیله چوب قاشق امتحان میکنند . اگر کره از دوغ جدا نشده باشد دوباره سوراخ «لولاقان» را میبندند و باز هم کوزه را تکان میدهند . این کار همیشه بعهده زنها است . (رجوع شود به ص ـ ۳۴ و۵۲ گله داری)



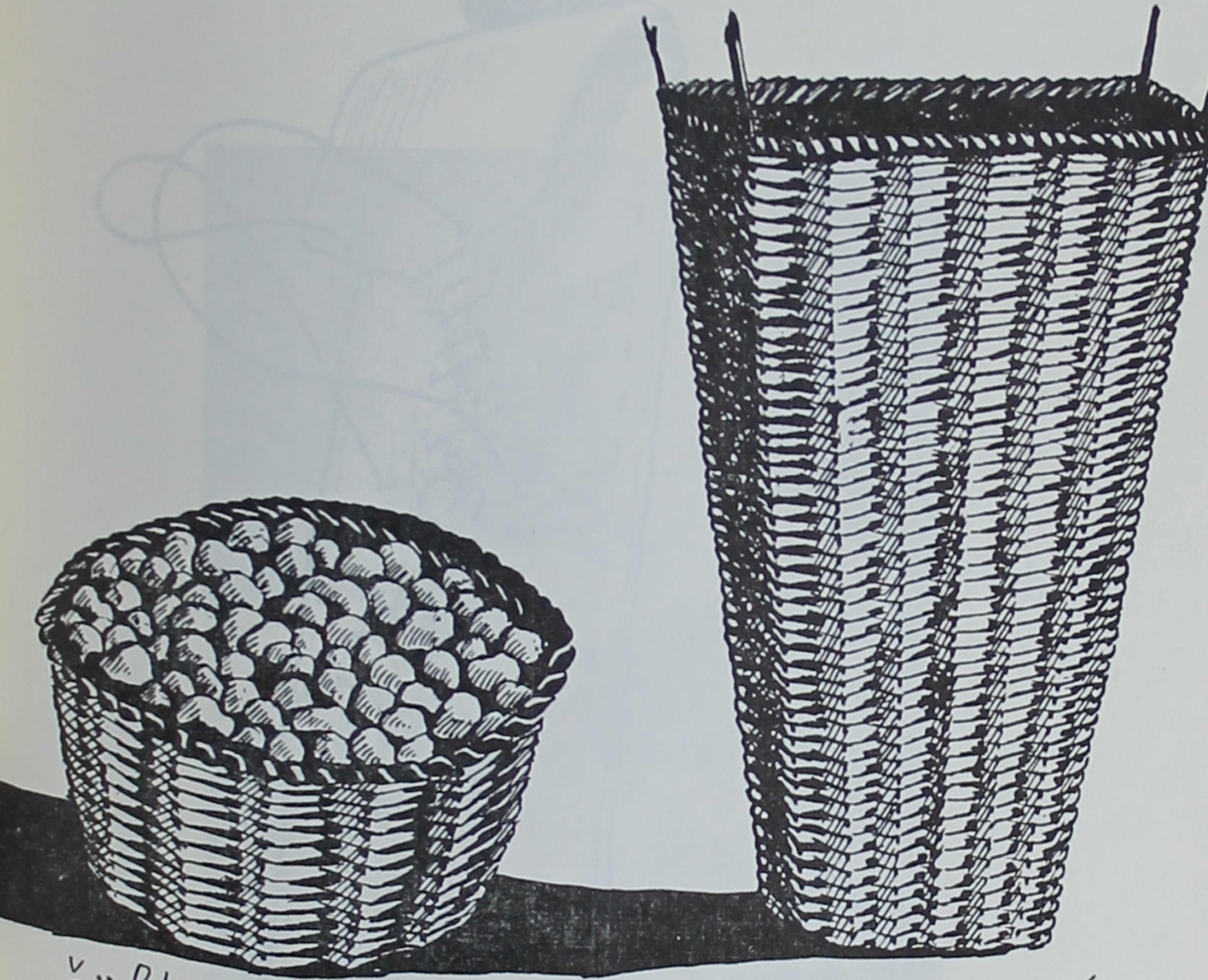
«شیرواره» ها برای حساب و کتاب
شیرشان که بهم قرض می‌دهند ، از
این «بندچو»ها بکارمیبرند که طول
آن درهرخانه متفاوت است . مثلا
درازای این یکی ٤۰ سانتیمتراست
که به ١٤ «بیرین» تقسیم‌شده وهر
بیرین هم شامل ٤ «دان» است .
(به ص ـ٥٢ نگاه کنید)



زن‌فشندکی رویه گیوه میبافد (به ص-۵۳ مراجعه کنید)



ارتفاع ۲۲ سانتیمتر
ساخته شده از چرم
جای جوال دوز



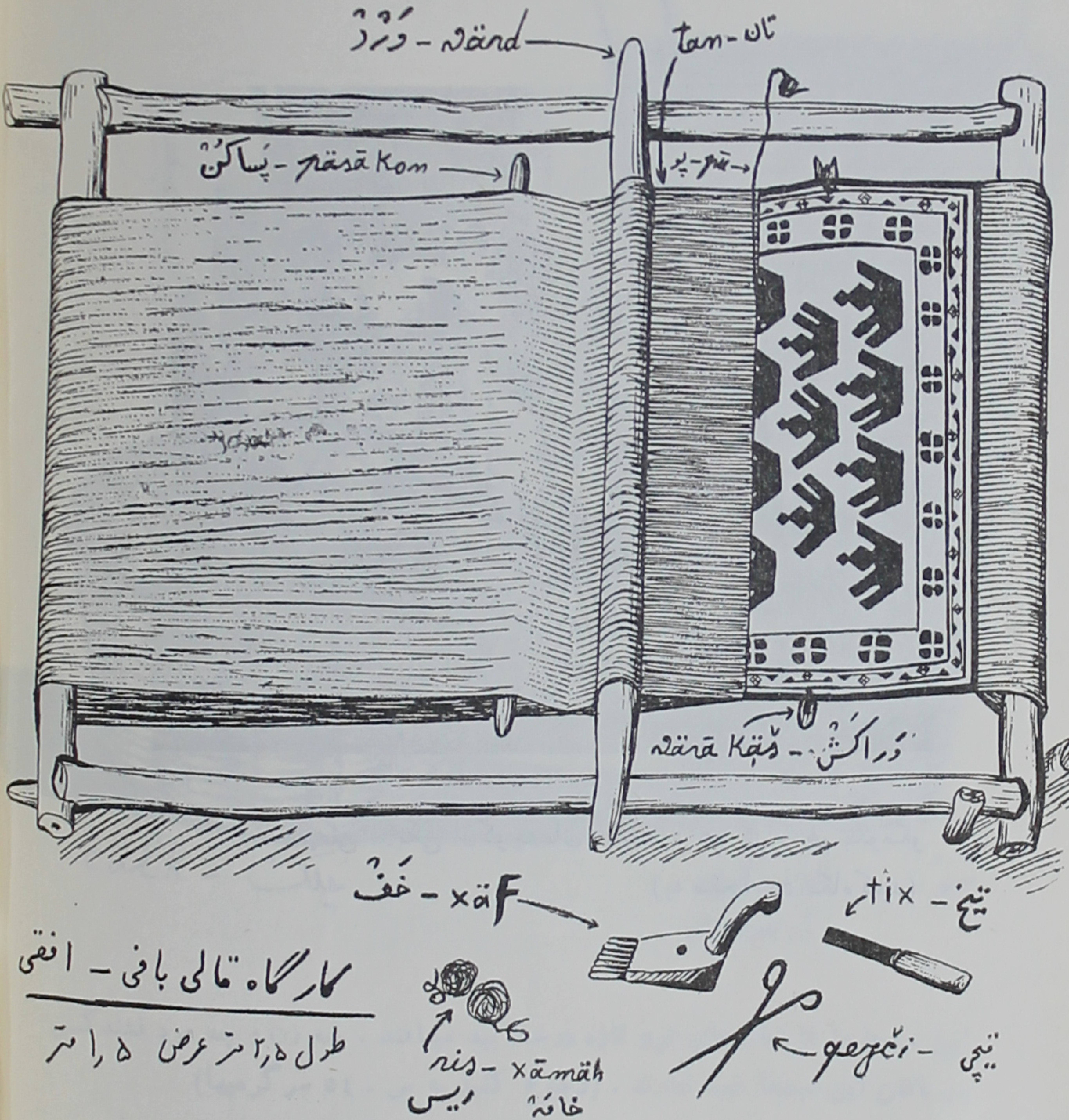
čälk - چلک

sâlä — سَوَ
sawä

این سبدها را از شاخه‌های ترو تازه درخت بید میبافند . چه زن و چه مرد فشندکی در بافتن این سبدها دست دارند . (رجوع کنید به ص ـ ٥٤ سرگرمیها)



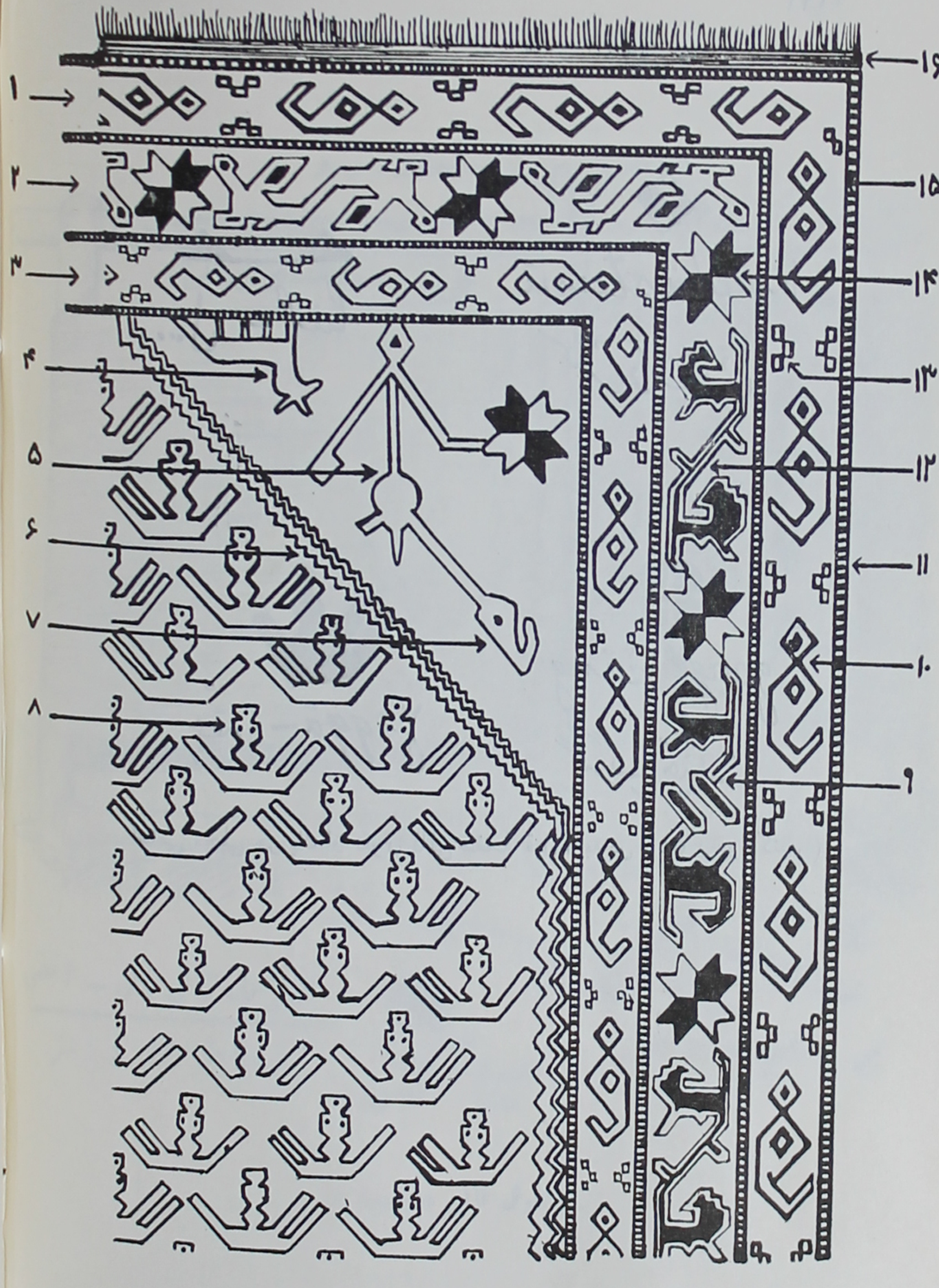
منظره‌ئی دریکی از کوچه‌های فشندك : هم کار و هم بگومگو
(به صفحهٔ ۵۳ نگاه کنید)



شرح نقوش قالی درصفحهٔ بعد



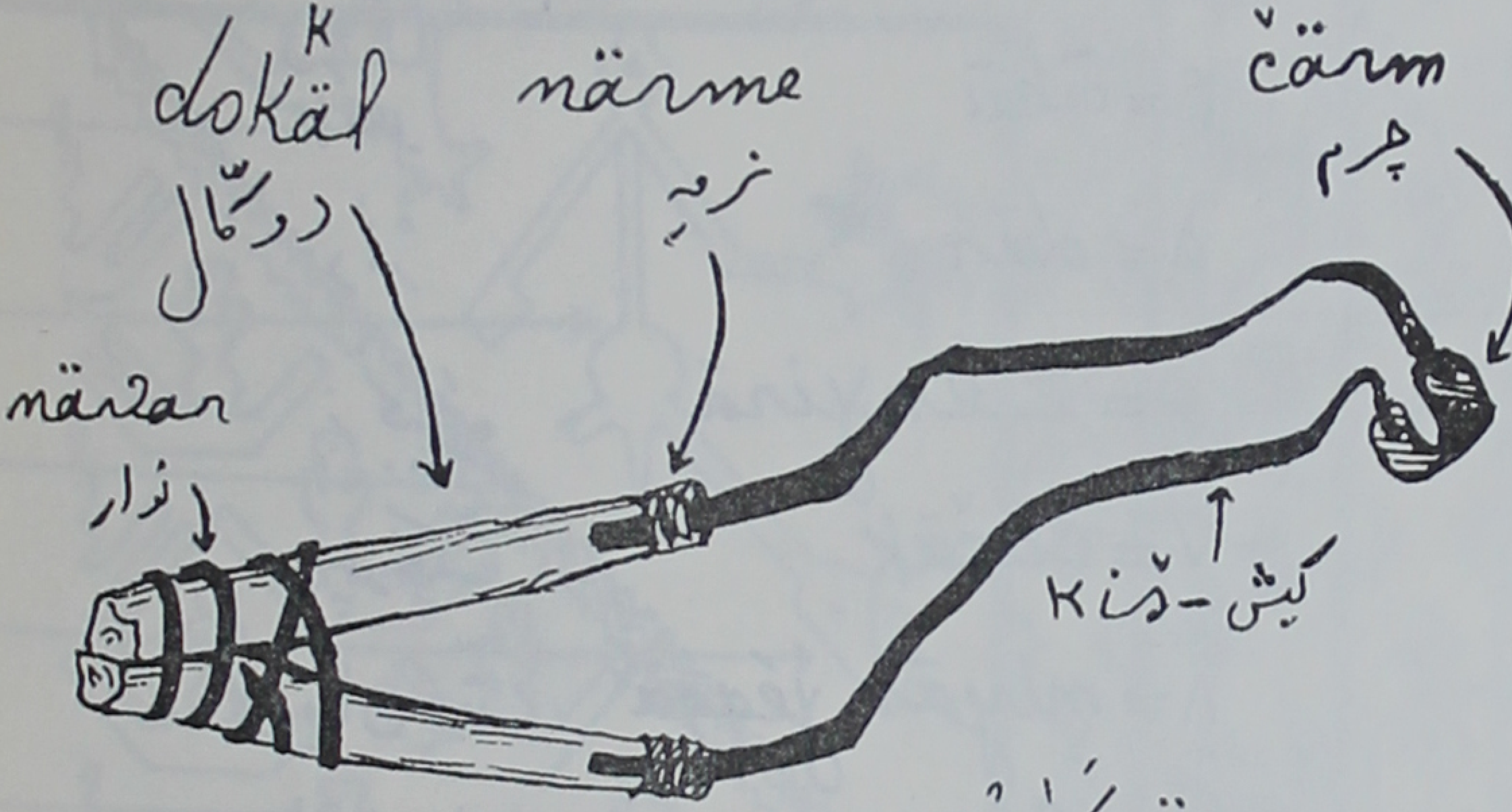
اسامی محلی هر یك از نقوش قالی صفحهٔ قبل (به ص - ٥٥ رجوع کنید)



« بافته شده در فشندک طالقان »

۱=hāši ävzäl	حاشی اول
۲=hāši dovōm	حاشی دوم
۳=hāši sävōm	حاشی سوم
۴=āhū	آهو
۵=dār	دار
۶=zènjirä	زنجیره
۷=čūčäk	چوچک
۸=miyān jéqqä	میان جقه
۹=bāldār hāši	بالدار حاشی
۱۰=lèvi jéqqä	لوی جقه
۱۱=sōtun	ستون
۱۲=Kolèng	کلنگ
۱۳=pūläk	پولک
۱۴=häšpär	هشپر
۱۵=dōtā dōtā	دوتا دوتا

اسامی محلی هریك از نقوش قالی صفحه پیش



tirkäman - تیرکمان



سلمانی فشندك با این وسیله دندان هم میکشد.

(به صفحه ۲۷ رجوع کنید)

جغرافی طالقان

تألیف

محمد حسن صنیع الدوله

درسال ۱۳۰۱

هجری قمری


این رساله که
مشتمل است بر جغرافیای قدیم و جدید طالقان و تاریخ آن با شرح
حال معاریف رجال متقدمین و متأخرین آن سامان در رکاب
ظفر انتساب همایون شاهنشاه (اعلیحضرت ناصرالدین شاه) دام ملکه
که در اواخر سال هزار و سیصد یک هجری تشریف فرمای طالقان شدند
بقلم چاکر جان نثار محمد حسن (صنیع الدوله) نگاشته شد
اسم و شرح طالقان در کتب جغرافی و تاریخ عرب و عجم
مسطور و مذکور است بعضی از او ولایت نوشته و برخی
رستاق یکی بلده و رستاق نگاشته و دیگری بلوک و
از مجمله بر می‌آید که ناحیه معظمی بوده است و در اینکه
این ناحیه از مضافات و متعلقات کدام ولایت است نیز
اختلاف

صفحه اول رسالهٔ طالقان ـ به‌قلم «صنیع الدوله» عکس از نسخهٔ خط

رود حائز عظیم معروف تشکیل داده میشود و چنانکه گفتیم
بخاک طارم و گیلان رفته با قزل اوزن اتحاد و اتصال یافته باسم
سفید رود موسوم و ببحر خزر میریزد

قرا و مزارع طالقان

پوشیده نباشد که در این زمان ناحیهٔ طالقان منقسم بسه
قسمت است طالقان علیا و طالقان وسطی و طالقان
سفلی و هر یک از این سه قسمت دارای قرا و مزارع چند
میباشد و شرح آن از قرار ذیل است

طالقان علیا

(۱) یکی از قرای طالقان علیا قریهٔ پراچانست مشتمل

بر پنجاه

واین هم صفحه‌ای دیگر از همان رساله

این رساله که

مشتمل است بر جغرافیای قدیم وجدید طالقان وتاریخ آن باشرح حال معاریف رجال متقدمین ومتأخرین آنسامان در رکاب ظفر انتساب همایون شاهنشاهی (اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه) دام ملکه که دراواخر سال هزاروسیصدویك هجری تشریف فرمای طالقان شدند بقلم چاکر جان نثار محمدحسن (صنیع الدوله) نگاشته شد.

اسم و شرح طـالقان در کتب جغرافـی و تـاریخ عرب و عجم مسطور و مذکور است . بعضی آنـرا ولایت نوشته و بـرخی رستاق . یکی بلده و رستاق نگاشته و دیگری بلوك و ازین جمله برمی‌آید که ناحیهٔ معظمی بـوده است و در اینکـه این نـاحیه از مضافات و متعلقات کدام ولایت است نیز اختلاف کرده‌اند . بعضی آنرا جـزو طبرستان دانسته . زمره‌ای داخل در خاك گیلان . جمـاعتی از اعمال ری و زمره‌ای طالقانرا متعلق بقزوین خـوانده و نـگاشته‌اند . و مـا میتوانیم گفت در بعض احیان طالقان خـود ناحیه و ولایتی مفروز و مستقل بوده است و ابتدا مینمائیم بآنچه متقدمین از مصنفین درباب طالقان نوشته . تا حالت قدیم آن‌معلوم شود ، بعد حالیهٔ آنراتحدید و شرح خواهیم نمود انشاءالله تعالی .

شهاب‌الدین یاقوت حموی در معجم‌البلدان گوید دو شهر است که‌طالقان نام دارد . یکی‌درخراسان فیمابین بلخ ومروالرود وبعقیدهٔ اصطخری طالقان بزرگترین شهر طخارستان است واقع دردشت‌ولی مسافت آن تا کوهسار زیاده ازیك تیر پرتاب نیست . اطراف آنـرا

باغات احاطه کرده و از نهر عظیمی سیراب میگردد. وسعت آن مساوی ثلث بلخ میباشد.

طالقان دیگر عبارتست از شهر و رستاقی فیمابین قزوین و ابهر. و مشتمل است بر چندین قصبه که همه بهمین اسم موسوم و معروف میباشند. طالقان وطن صاحب بن عباد است که ازوزرای معروف و مشهور عالم میباشد و پدر صاحب عباد بن العباس بن عباد ابوالحسن طالقانی است. از علما و مصنفین معتبر این نواحی. اما صاحب بن عباد چندان بوصف اشتهار موصوفست که در اینجا حاجتی بنگارش شرح حال او نداریم. همینقدر گوئیم که این وزیر عالم فاضل درنزد علمای ری و بغداد بتحصیل اخبار و احادیث پرداخته تولد آن در سیصد و بیست و شش هجری و وفات آن در سیصد و هشتاد و پنج بوده است.

نیز از معاریف طالقان ابوالحسین احمد بن اسمعیل قزوینی طالقانی است که در نیشابور تحصیل نموده و پس از آن ببغداد رفته و در مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد مدرس شده و بعضی اوقات نیز بوعظ پرداخته است. وقتی حکومت بغداد اورا بموصل فرستاد و او از آنجا ببغداد معاودت کرد و بعد از اقامتی طویل درین بلد بقزوین آمد و در سیزدهم محرم سال پانصدونود درین شهر در گذشت.

حکایتی متعلق بطالقان ابوالفرج علی بن حسین نقل کرده. چون خالی از غرابتی نیست درین محل ذکر می‌نمائیم. گویند خلیفه هرون‌الرشید بعد از آنکه آل برمك را برانداخت روزی یکی از کنیزان برامکه را که موسومه به دنانیر بود طلب نمود. این کنیزك

مغنیه آوازی خوش‌داشت وچنگ را زیاده از حدنیکو میزد.چنانکه وقتی خلیفه میخواست او را بخرد و در جرگ (جرگهٔ) خادمان حرم خود منسلك نماید خلاصه‌چون دنانیر در پیشگاه خلافت‌حاضر آمد خلیفه با اواز در ملاطفت‌داخل شده نزدیك‌خود نشانید و گفت آقای تو و سلسلهٔ او غلامان من بودند و بمن خیانت نمودند . من ناچار آنها را معزول و معدوم کردم . فرض کن که آنها هیچ وجود نداشته دیگران هستند که تو را بمراتب بهتر از آنها نگاهداری مینمایند . دنانیر گفت یا امیرالمؤمنین‌من پروردهٔ‌نعمت آن دودمانم و همین نعمت حضور خلیفهٔ عصر را نیز از ایشان دانم و آنچه را امیرالمؤمنین ازمن طلب فرمود عجالةً برای من ممکن نیست .چه مقصود خلیفه آنست که من بنغمات خوش اسباب مسرت ملازمان گردم و من هر وقت قصد خواندن مینمایم برامکه بخاطرم می‌آیند و گریه گلوی مرا می گیرد و محال است که بتوانم بتغنی پردازم . شاید که پس از دیری آنها را فراموش و فرمان خلیفه را چون حلقه در گوش نمایم . خلیفه ازین گفته متغیر شده مسرور خادم‌را طلبیده دنانیر را باو سپرده گفت چندان او را شکنجه و عذاب کن که بآوازه خوانی و زدن‌چنگ راضی گردد . مسرور آنچه دنانیر‌را آزار کرد ثمری نبخشید . خلیفه را از ماجری خبر کرد . هرون مجدداً دنانیر را طلب کرده گفت دانی که بسی حق بگردن تو دارم . تورا بآن‌حقوق و بجان خودم سوگند میدهم که یك امروز را قدری‌بآواز دلنوازخود مرا شادی بخش . بعدها هرگز از تو این خواهش ننمایم. دنانیرچنگ‌خود رابدست گرفته‌نواخت و بانشاداین ابیات پرداخت:

تبکی مغازی الناس الاغزوةً بالطالقان جدیدة الایام
ولقدغزاالفضل بن یحیی غزوةً تبقی بقاءِالحل والاحرام
ولقدهشمت الفاطمی علی التی کاوت تزیل رواسی الاسلام
وخلعت کفر الطالقان هدیةً للهاشمی امام کل امام

یعنی جمیع غزوات گریه آورنده است غیر از جنگ جدید طالقان که فضل بن یحیی در آن رزمی کرد که تا حلال و حرام باقی است ذکر آن در دهنهاست. ای فضل تو فاطمی را مقهور و دین را خلاص کردی ازخطریکه نزدیك بود دعایم اسلام را ازجا کنده ونابود سازد و از کفر(۱) طالقان هدیهٔ برای هاشمی که پیشوای پیشوایان است ترتیب و تقدیم نمودی (یعنی رستاق طالقان را برای خلیفه گرفتی).

دنانیر این اشعار را خواند و عنان اختیارش از دست برفت. چنگ را بینداخت و مدهوش شد. هرون الرشید نیز منقلب شده لابد از مجلس بیرون رفت و مبلغی گریست. بعد از آن اشك خود را پاك کرد و روی خود بشست و بمجلس بازآمد وروورا بدنانیر کرده گفت تو را بدینجا خواندم که مرا مسرور کنی تو بر عکس مرا محزون مینمائی. بگذر ازین ابیات وفکر برامکه را از خود دور کن وشعری دیگر بسرا که غم از دل برد. دنانیر بازچنگ خود را برداشت و ایندوبیت را با پردهٔ ساز انباز نمود:

الم تر انّ الجود من صلب آدم تحدّر حتی صارفی راحة الفضل
اذاما ابوالعباس جارت سمائه فیالك من جود و یالك من فضل

---

۱) کفر یعنی رستاق

یعنی آیا نمی‌بینی که خود و بخشش از صلب آدم سرازیر شده که در دست فضل بن یحیی قرار گیرد ؟ هر وقت ابوالعباس (یعنی فضل) ببخشش پردازد خواهی دریافت که جود چیست و فضلی تو را عاید خواهد شد که مزیدی بر آن نیست .

هرون الرشید نخواست زیاده برین مدایح برامکه را استماع نماید لهذا بدنانیر گفت خدا تورا لعنت کند . پس از آن او را ازقصر خلافت بیرون کرد و دیگر نام اورا برزبان نیاورد . اما دنانیر پوست پوشید و درعزاداری آل برمك کوشید وچیزی نگذشت که در گذشت و ازتمام خدام برامکه بمزیت حقوق و وفا علم گشت (کلام یاقوت حموی درینجا بانتهی رسید.)

حمدالله مستوفی درنزهت القلوب گوید طالقان ولایتی است سرد سیر درشرقی قزوین در کوهستان افتاده است و کلاتها بوده و دیه‌های معتبر کمتر باشد . حاصل آنجا غله و اندکی جوز ومیوه بود و مردم آنجادعوی مذهب سنت کنند. اما ببواطنه مایلتر باشند (یعنی بالسماعیلیه) ولایتش «سراندود» و «جرود» و «قهپایه» و «کن» و «کرج» ازتوابع آنجاست و درین ولایت دیه‌های معتبر هست و حقوق دیوانی طالقان و این ولایات یك تومان است .

زکریابن محمدبن محمودالقزوینی در آثار البلاد گوید طالقان رستاقی است دارای قریه‌ها که در کوهستان واقع شده فیمابین قزوین و گیلان و کوههای دیلم . در کوههای طالقان زیتون و انار هست و از آنجا زیتون و ناردان زیاد بقزوین آرند . ابوالخیر احمدبن اسمعیل ملقب برضی‌الدین طالقانی است و او مردی عالم و فاضل و

پرهیزکار و صاحب کرامات بوده است. گویند ابوالخیر مذکور در بدو امر بلید و کند ذهن بوده. روزی استاد او چندین بار درس او را تکرار کرد و او فرا نگرفت. استاد منزجر شده از درس گفتن بگذشت. ابوالخیر دل‌شکسته گردید. چون استاد بخفت حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله را بخواب دید که، باو فرمودند چرا احمد را اذیت نمودی؟ پس از بیداری ابوالخیر را طلب نموده گفت بیا ای رضی‌الدین تا درس تو را بیآموزم. او گفت بشفاعت رسول خدا می‌آموزی. و در اینحال فتوحات برای او حاصل آمده صاحب ذهن صافی گردید. چنانکه ازحیثیت علم و زهد او حد عصر خود گشت و مدتی در مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد تدریس نمود. بعد قصد مراجعت بقزوین کرد اهالی مانع آمدند تا اذن حج خواست و بمکهٔ معظمه شرفهاالله تعالی رفته در باز گشت از راه شام بقزوین آمد ودر قزوین بدرجه‌ای قبول عامه یافت که‌نه پیش از آن کسی‌را آن درجه بوده نه بعدازآن. روزی که‌روزوعظ‌او بوده‌مردم‌هنوزروشنی‌روزظاهر نشده‌بود که بجهت گرفتن جا باچراغ بمحل‌وعظمی‌آمدند و اغنیا ازفقرائی که پیش‌تر آمده بودند جای ایشان را خریداری‌میکردند و آنچه از او می‌شنیدندروایت‌میکردند.چنانکه‌صحابه ازحضرت‌رسول‌صلی‌الله‌علیه‌واله روایت مینمودند. گویند شیخ زیاد ازحدمتعرض جماعت‌شیعه‌بود و درخت عظیمی باشاخه های بسیار بردرخانهٔ شیخ دیده میشد روزی شخصی‌رادیدند که بربالای‌درخت رفته ودرشاخه‌هاخودرا پنهان‌ساخته ومعلوم شد که اواز محلهٔ شیعه میباشد. گفتنداین شخص آمده‌است که‌آسیبی‌بشیخ رساند. آن مرد بگریخت وشیخ گفت من‌دیگر درین

شهر نخواهم ماند و ازقزوین بیرون‌شد . اهل بلد کلاً بیرون آمدند حتی‌پادشاه وازشیخ استدعای‌معاودت کردند.او گفت‌بر نمی گردم‌مگر بشرطاینکه بر آهنی‌اسم‌ابوبکروعمررانقش کرده و آن‌آهن‌رادرآتش گذارده‌باآن‌پیشانی‌جماعتی‌ازاعیان‌شیعه‌راکه من‌معین‌نمایم‌داغ کنید. قبول کرده و چنین نمودند و آن جماعت بعد ها عمامه‌های‌خود را تا پیش چشم پائین میکشیدند که‌اثرداغ پدیدار نباشد . شیخ عزالدین محمدبن‌عبدالرحمن الوارنی که از مشایخ کبار وساکن قزوین‌بوده گوید درروزجمعه‌دوازدهم‌محرم سنهٔ‌پانصدونودهجری شیخ‌ابوالخیر رضی‌الدین‌مجلسی منعقد نمودوآیهٔ‌شریفهٔ‌واتقوایوماًترجعون‌فیه‌الی‌الله را بیان کرد و اظهار داشت که حضرت‌رسول‌صلی‌الله‌علیه‌بعد از ین‌آیه زیاده از هفت روز درین عالم زیست نفرمودند و درین کلام شیخ بطور تعریض از مرگ خود خبر میداد . بالجمله‌تب‌داربخانهٔ خود بازگشت و بعداز هفت‌روز در گذشت وروزهشتم نعش‌اورا برداشتند وآیات وعلامات دراین‌روزنمودار آمد . انتهی .

ملك‌مؤید ابوالفداصاحب حماة در کتاب الاطوال گوید طالقان درقهستان واقع است و در کتاب تقویم‌البلدان نقل از مشترك یاقوت کرده میگوید طالقان دوموضع است یکی بخراسان ودیگری ببلاد جبل . و آنکه دربلاد جبل‌است شهری و رستاقی است فیمابین قزوین و ابهر وعقیدهٔ ابن حوقل این‌است که طالقان‌بدیلم نزدیکتراست تا بقزوین . احمدکاتب گفته است طالقان در میان دو کوه عظیم است . انتهی .

احمدرازی صاحب کتاب‌هفت‌اقلیم گوید طبرستان ولایتی است

درنهایت نضارت وصفا و کمال طراوت وهواازآبش کوثر درانفعال و درختانش همه‌طوبی‌مثال ، سبزه‌زارسپهر در مقابل چمنهای مرغزارش شرمنده‌ومنفعل . ازحوالی جرجان و حدود دامغان تا کوهستان ری‌و طالقان همه طبرستان است (ازین گفته چنین برمی‌آید که در زمان احمدرازی که‌تقریبا اوایل عهد سلطنت‌سلاطین صفویه میباشدطالقان جزوطبرستان محسوب میشده .)

در کتاب‌مسالك‌وممالك فارسی‌درذیل شرح طبرستان‌می‌نویسد از سرحد دیلمان و کنار دریا تا استرآباد یکروز راه بیش‌نیست و ناحیهٔری و قزوین پیوسته است . ابهر و زنگان و طالقان در نواحی بود(شایدنوده) وخوارو‌شلنبه‌بری‌متصل‌است (ازین‌عبارت معلوم میشود که صاحب مسالك و ممالك طالقان را جزو طبرستان میداند و متصل بآنجا دانسته است.) (۱)

نگارنده گویداگرطالقان را ولایتی مفروز فرض‌نمائیم‌طبیعی آن این‌است که از مضافات‌قزوین یادیلم بوده باشد . اگر گاهی آنرا جزوطبرستان یا ازاعمال ری نوشته ازروی اعتباراتی است که در اوقات مختلفه ببعضی جهات نموده‌اند . بعبارهٔ آخری امری اعتباری بوده است .

حالاً طالقان یکی‌ازبلوکات معظمه وییلاقات قزوین است . حد شرقی‌آن کوه عسلك و گردنه انکران‌است که سرحد وفاصل طالقان

---

۱) درجهان نمای خلیفه مسطور است که طالقان بسکون اللام‌بلده وناحیه‌ای است عرض‌آن‌سی‌وهفت‌درجه‌ونیم طول‌آن هشتاد درجه‌ونیم درمیان دو کوه‌بزرک فیمابین قزوین و ابهر واقع است . هوای آن سرد . محصول آن غله و قدری گردو می‌باشد .

و آزادبر میباشد . حدغربی کوه انکه و گردنه کلانك میباشد و کوه و گردنهٔ مزبوره طالقان را از فشکل‌دره که آن نیز بلوکی است از قزوین جدامینماید. حدشمالی کوه‌عقیق و کوه‌صاه(ساد)و کوه‌بادی‌سرو گردنهٔ هزار چم است که از طرف مغرب فاصل البرز کوه الموت از طالقان و ازسمت‌شمال کلاردشت وتنکابن را ازناحیهٔ مزبورجدا میکند (کوه هزار چم یکی از شعبه‌های کوه صاه است) . حد جنوبی کوه کاهار و گردنهٔ مامشکه‌در میباشد که حد فاصل طالقان است از ولیان که یکی از قراء ساوجبلاغ باشد . پیش ازین از قرارمذکور طالقان صدوسی‌قریه‌معمور داشته فعلا هفتاد وهشت دهکده و چهارده مزرعه درین‌ناحیه‌دایر و آباد است وتمام این قراء ومزارع درطرفین‌رودخانهٔ شاهرود وانهاریکه این رودخانه را تشکیل داده واقع‌شده است و از آب رود و انهـار مزبوره سیراب میشود. بنابـر این ابتدا مینمائیم بشرح رود شاهرود .

شاهرود در ناحیهٔطالقان از هشت نهر عظیم‌یاهشت رود کوچك که اسامی آنها درذیل میآید تشکیل یافته . ازحدود طالقان گذشته بخاك طارم جاری میگردد . پس‌از آنکه اززیر کوه خزران گذشته و از پای چنارمنجیل واز پهلوی پل منجیل جریان یافته‌در زیر منجیل با رودخانهٔ قزل‌اوزن متحد میشود وچون این دورودخانه بهم پیوست موسوم بسفیدرود میگردد وقریهٔ کلج‌طارم که اهالی‌آن را کله گویند قـریب بملتقای این دو رود واقع شده است و سفیدرود تقریباً از پنج فرسنگی شهر رشت گذشته در طرف شمال شرقی این بلد بدریای‌خزر میریزد. واسامی رودخانه‌هائی که شاهرود را تشکیل میدهد از قرار

ذیل است :

۱) رودخانهٔ بادسر که باسم قلهٔ کوه هزار چم موسوم است واز چشمه‌سارهای زیرقلهٔ بادسر سرچشمه‌میگیرد و از طرف شمال جاری شده تقریباً پنج فرسخ راه در دره‌های کوه صاد مجری وبستردارد و بهردره‌ای که میرسدآبهای‌چشمه‌های‌دیگر بآن ختم وملحق‌میگردد. بعداز محاذی قریهٔ پراچان گذشته اراضی این قریه و قرای خیکان و دیزان و مهران را سیراب ساخته یك‌میدان بالای قریهٔ جوستان با دو رودخانهٔ دیگر که ناریان و بایزن باشد متحدشده میرود به قریهٔتکیه جوستان و در زیر جوستان برودخانهٔ عالی‌زن پیوسته آنوقت موسوم بشاهرود میشود .

۲) رودخانهٔ عالی زن که باسم شعبه‌ای از شعبه‌های کوه صاد موسوم‌است . سرچشمه آن چشمه سارهای زیرقلهٔ کوه‌عالی‌زن میباشد و قلهٔ مزبوره شیربشم‌نام‌دارد . این‌رودخانه تقریباً سه‌فرسخ‌جاری‌شده در دره‌های کوه صادازشمال بجنوب جریان رفته در زیر قریهٔ جوستان برودخانه‌های سابق‌الذکر پیوسته بسمت قبله روان و تمام قرای طالقان را سیراب‌مینماید .

۳) رودخانهٔ ناریان و چون این رودخانه از اول قریه‌ای کـه می گذرد وآنراسیراب مینماید ناریان نام‌دارد وباین‌اسم موسوم شده. سرچشمهٔ آن پای گردنهٔ دریچه است و گردنـهٔ مزبوره یکی‌از قلل کوه صاد است ، آب چشمه‌سارهای‌پای قلهٔ دریچه بهم پیوسته بطرف جنوب جاری شده و در یك فرسخی جوستان برودخانهٔ بایزن ملحق گشته در یك میدانی جوستان ضمیمهٔ رود بـادی‌سر گردیده در زیر

جوستان با رود عالی‌زن یکی میشود .

٤) رودخانهٔ بایزن که آن نیز از چهار رود مرکب است . رود گته‌ده که سرچشمهٔ آن چشمه سارهای گدوك عسلك است و گدوك مزبور از شعب کوه کاهار میباشد . و چشمه سارهای مذکور معروف‌بچم کورو وآب آنها ازمشرق بمغرب جاری است . رود دیگر گراب‌است که از چشمه‌سارهای کوه صاه معروف به کرتیل وجود یافته از شمال بجنوب جاری است تازیر قریهٔ گراب که آنجا برود گته‌ده پیوسته از مشرق بمغرب جریان میبابد و بعدها برود ده‌در ملحق میگردد . دیگر ده‌در که‌از گدوك انکران یعنی از چشمه های پای آن گدوك از شمال بجنوب جاری است تازیر گته‌ده که در یك‌میدانی‌آن با دو رودسابق‌الذکر یکی‌میشود وبرود خچیره ملحق میگردد . دیگررود خچیره است که از رود وارکش از چشمه سار های‌آن‌جاری‌شده از جنوب بشمال‌می‌آید و بسه رود مذکورمیپیوندد وکوه‌وارکش شعبه‌ای است از کوه کاهار . خلاصه پس‌از آنکه این چهاررود بهم پیوست موسوم به رودبایزن میشود واز مشرق به‌مغرب جاری است تا برودخانه های ناریان و بادی‌سر و عالی‌زن متصل شده آنگاه از زیر جوستان از شمال بجنوب روان میگردد .

٥) رودخانهٔ نویز که‌از طرف شرقی گدوك محمد حنفیه از چشمه‌های‌موسوم به پراویزان و وری‌یره (وری‌یورت) ازشمال بجنوب جاری است . اولا این رودخانه بقریهٔ نویز میرسد ودرحوالی قریهٔ مرجان برودخانهٔ شاهرود می‌پیوندد .

٦)رودخانهٔ کهر کبود که منسوب بقریه‌ای‌است‌موسوم‌به همین

اسم. این رودخانه از کوه عقیق و صاد از طرف مغرب گدوك محمد حنفیه از چشمه سارهای موسوم به چشمهٔ چارده مناران وقلقله چشمه تشکیل یافته از شمال به جنوب جاری شده زیر قریهٔ کهر کبود برودخانه شاهرود ملحق میگردد.

۷) رودخانهٔ مامشکه در می‌باشد. مامشکه درشعبه‌ای است از کوه کاهار و چشمه سارهای آن این رودخانه را تشکیل داده از طرف جنوب شرقی بسمت مغرب جاری میشود و پهلوی قریهٔ گوران برودخانهٔ شاهرود اتصال می‌یابد .

۸) البرز رود که از جانب غربی کوه صاد که آنرا البرز الموت مینامند از گدوك مالخانی از چشمه سار های آن ترکیب و جریان یافته از شمال بجنوب روان و در زیر قریهٔ حسن‌جون باسایر شعب رود شاهرود که یکی شده متحد میگردد و این رودخانهٔ عظیم معروف تشکیل داده میشود و چنانکه گفتیم بخاك طارم و گیلان رفته با قزل اوزن اتحاد و اتصال یافته باسم سفیدرود موسوم و به بحر خزر میریزد .

قرا و مزارع طالقان

پوشیده نباشد که در این زمان ناحیهٔ طالقان منقسم به سه قسمت است: طالقان علیا وطالقان وسطی وطالقان سفلی وهریك ازاین سه قسمت دارای قرا و مزارع چند میباشد و شرح آن از این قرار است .

طالقان علیا

۱) یکی از قرای طالقان علیا قریهٔ پراجان است مشتمل به پنجاه خانوار سکنه که تماماً سادات میباشند . این قریه را مسجد و حمامی نیست و اول آبادی طالقان است که از طرف شمال درپای گردنهٔ هزار چم و در طرف راست رودخانهٔ بادی سر واقع شده . از غرایب آنکه درین آبادی مرغ خانگی نگاه نمیدارند و میگویند پیشینیان ما اینکار را مشئوم دانسته‌اند . ارتفاع پراجان از سطح دریا دو هزار و سیصد و پنجاه ذرع میباشد . زراعت این قریه بواسطهٔ قلت اراضی کافی بمعاش اهالی نیست . غله از خارج بدینجا میآورند. اشجارمیوه نیزدرین قریه وجودندارد.

۲) قریهٔ دیگر خیکان است . سکنهٔ آن ده خانوار میباشد . این قریه در طرف یسار رودخانهٔ بادی سر واقع است . مسافت آن تا پراجان نیم فرسخ . زراعت دهکده بقدر کفایت اهالی است. مسجد وحمام ندارد.

۳) قریهٔ دیگر دیزان میباشد دارای صد و بیست خانواررعیت و مسجد و حمام و مزارع متعددهٔ آبی و دیمی و چمنهای بسیار . این قریه در طرف چپ رودخانهٔ بادی سر واقع و جای باصفائی‌است. آسیای آبی هم دارد.

۴) قریهٔ دیگر ناریان است . مقابل قریه دیزان که کوهی در میانه فاصله است . این قریه در کنار رودی است موسوم باسم ؟ قریه و آبادی آن هفتاد خانوار. مسجد و حمام و زراعت آبی ودیمی دارد .

۵) قریهٔ مهران که در طرف یمین رودخانهٔ بادی سر واقع و صد و پنجاه خانوار آبادی دارد با مسجد و حمام و دکان صباغی وسه باب آسیا. در بالای این قریه چشمهٔ آب سردیست معروف بسرچشمه که تقریبا دوسنگ آب خنك گوارائی دارد.

۶) قریهٔ گراب که محاذی مهران پای گردنهٔ عسلك (استلك) وانکران واقع است. ولی دو سه شعبه کوه در میانه فاصله میباشد. این قریه را با پنج قریهٔ دیگر که بعدها ذکر خواهد شد مخصوصا بلوك بایزرود مینامند. و گراب اولین قریه از قرای ستهٔ میباشد که پای گردنهٔ عسلك و انکران واقع و فیمابین دو شعبه آب رودخانهٔ بایزرود است. سکنهٔ گراب پنجاه خانوار ودارای مسجد و حمام و دو سه چشمه‌آبست که چشمه ها در کنار آبادی در درهٔ جهت شمال غربی میباشد. بعقیدهٔ اهالی طالقان آب این چشمه ها معدنی است و برای ناخوشی جرب و سودا نافع و ازآنجا که گری را زایل میکند این قریه به گراب موسوم شده است.

۷) قریهٔ نوده که پنج خانوار سکنه دارد و دویمین قریه است از قرای ستهٔ بایزرود ودر طرف یمین این رودخانه واقع شده است.

۸) قریهٔ دارپی که سیمین قریه از قرای ستهٔ مزبوره است. سکنهٔ آن ده خانوار و در کنار رودخانهٔ بایزرود واقع است.

۹) قریهٔ گته ده که شصت خانوار سکنه دارد و چهارمین قریه از قرای ستهٔ مذکوره میباشد. دارای حمام و مسجد و در طرف راست رودخانه بایزرود واقع شده و ارتفاع آن دو هزار و

سیصد ذرع است.

۱۰) قریهٔ ده‌در که سی خانوار سکنه دارد و در کنارشعبه‌ای از رودخـانهٔ بـایزرود واقع است و پنجمـین قریه از قرای ستهٔ سابق الذکر میباشد.

۱۱) قریهٔ اسکان که سکنهٔ آن زیاده از پنج خانوار و ششمین قریه از قرای سته میباشد.

۱۲) قریهٔ خچیره‌است. آبادی آن پنجاه خانوار و در طـرف یسار رودخانه‌ای واقع شده که منسوب بهمین قریه میباشد. سرچشمهٔ این رودخانه مشهور به چشمهٔ وار کش است و در شعبهٔ از کوه کاهار و خود رودخانه را پیان چال مینامند. هوای خچیره سرد تراز سایر قرای طالقان‌میباشد ومسجد وحمامی دارد. چندی قبل درین دهکده شخصی بحفر مکانی مشغول بوده. تیشه یا تبر آن بجسد مرده می‌خورد واز قرار مذکورخون از آن جسد جاری میشود چون تفتیش مینماید جسدی مییابد غیر منحل که تمام اعضا و جوارح آن تر و تازه بحال خود مانده. مردم را خبر میکنند همه تعجب کرده جسد را نعش امامزاده‌ای می‌پندارند و در همان محل آنرا دفن میکنند. اینك آن امامزاده معروف و کرامات بـه مقبرهٔ او نسبت میدهند و خاص وعامرا بدان اعتقادی است.

طالقان وسطی

۱) یـکی از قرای طالقان وسطی قریهٔ تکیه میباشد. سکنهٔ‌آن ده خانوار است. امامزاده درین قریه زیارت میشود که معروف بـه هارون بن موسی بن جعفر علیه السلام است. صحن و بقعه و گنبد

امامزاده مجصص و بواسطهٔ عدم توجه در مرمت خراب است. یك طرف صحن را طغیان آب رودخانه منهدم نموده معذالك معلوم میشود که صحن مربع بوده است. بقعه و گنبد امامزاده از سنگ و گچ ساخته شده است. ضریحی جدید بوضع مثمن از چوب روی مرقد گذاشته‌اند. یك در دومصرعی ازچوب فوفل منبت شده‌ازصنایع بسیار ممتاز قدما بمدخل حرم امامزاده نصب است که نهایت امتیازرا دارد. دریك مصراعی دیگرهم بدالان چراغخانه نصب شده که‌آن نیز منبت میباشد. بالای در عبارت مسطور در ذیل بخط ثلث مسطور است. (باب الزیارة المتبرکه فی اواسط ذوالقعدة سنهٔ ثلث و خمسین و ثمانمائه. عمل کاتب شاه سبزواری.) در حاشیه و متن دردومصراعی حرم نیز بخط ثلث تمام سورهٔ مبارکه انا فتحنا و صلوات برچهارده معصوم سلام الله علیهم مکتوب و بر طرف پائین مصراع سمت دست راست این عبارت نگاشته شده است (گلبن باغ و در صدف انما و ثمرهٔ شجرهٔ هل اتی جلال الدین والدنیا امامزاده هارون بن سلطان الاتقیاءِ الامام الاولیا موسی الکاظم علیه السلام.) ودر مصراع طرف دست چپ در پائین نیز این کلمات مسطور است (المفتح ابواب الخیر والاحسان بحرظل عاطفت نوربن کیان شاه بن کیاه شاه جهان صید کن. عمل‌استاد شمس‌الدین بن استاد محمد فی تاریخ شهر صفر احدی وثمانین وتسعمائه.) درسمت یسار دریك مصراعی چراغخانه روبقبله سنگ مرمری بدیوار نصب است که از میان شکسته شده و صورت فرمانی بخط ثلث براین سنگ منقور است که از تاریخ آن معلوم میشود که از فرامین شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی است وعین

عبارت فرمان ازقرارذیل میباشد

صورت فرمان شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی

هوالله‌سبحانه . الملك‌الله . یا محمد یاعلی . فرمان همایون شرف نفاذ یافت . آنکه درین وقت بر خاطر اشرف بانتظام (کذا) حال رعایا وعجزهٔ الکاء طالقان از ابتداء ایت‌ئیل جهات مذکورهٔذیل را که درالکاء مزبوره سابقاً ابواب جمع بوده و به تخفیف و تصدق رعایا وعجزه وسکنهٔ متوطنهٔ اینجا مقرر فرموده و ثواب آنرا بارواح مقدس مطهرات حضرات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین هدیه کردیم و ثواب این اهدا را بروح مقدس امام مفترض الطاعة واجب العصمة موسی‌کاظم علیه‌السلام هدیه نمودیم و حکام وتیول‌داران و داروغگان و کلانتران و کدخدایان الکاء مذکورمن‌بعدبعلت‌جهات مذکور یکدینار و یایکمن ازاحدی طلبی وتوقعی ننمایند ومزاحمت نرسانند.مستوفیان‌عظام ایران اعلی جهات مذکوره را دردفاتردیوان اعلی محو ومعدوم نموده من بعد داخل اوراق ننمایند و مضمون مزبور را حکماً بر سنگ نقش نمایند و از مضمون آیهٔ شریفهٔ و من بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم تجاوز ننمایند و خلاف کننده از مردودین درگاه الهی و مطرودان بارگاه شاهی میباشند . درین باب غدغن داشته از جوانب و اطراف گلهٔ مراعی و مواشی خمس نساجی (کذا) نگیرند.

رجب‌سنهٔ تسع وستین و تسعمائه اتمام یافت بسعی ملك روح‌الله

جوستانی .

لوح سنگی یشمی رنگ دیگر در طرف یسار در یك مصراعی سابق الذکر بر دیوار نصب است و این کلمات درلوح مزبور مسطور میباشد:(صاحب الزمان یاالله وفات المرحوم المغفور المبرور امیرملك ـ بن سلطان محمود .)

بمن رسانید (کذا) هاتف از غیب که رضوان جای او تاریخ اوشد

۱۰۷۸

درحاشیهٔ همین لوح صلوات بر چهارده معصوم سلام الله علیهم مسطوراست . درلوح سنگی دیگر که برروی قبری نصب بوده وحالا آنرا ازجای خود نقل کرده دردم سکوی دالان صحن امامزاده قرار داده‌اند این کلمات منقوراست (هذاقبرمرحوم نظرشاه‌بن‌مظفرشاه و قدمات فی‌مشهورسنهٔ ثلاث‌وتسعین‌وتسعمائه .)

ازقرار تقریرخادم ومتولی امامزاده این بقعهٔ مبار که‌راموقوفه بسیاراست که بمصرف خودنمیرسد وازآن جمله است اراضی ومزارع صحرای باباه‌شت وصحرای‌ناریان رود وصحرای مرجان وصحرای اشینان‌لمبران سه کوهه باجبال آن صحرای پشت امامزاده تادم کوه سکنهٔ‌قریهٔ تکیه تماماً‌اولاد واخلاف‌خدام ومتولیان امامزاده‌میباشند.

۲) قریهٔ جوستان از قرای معمورهٔ طالقان هوای آن در کمال طراوت واعتدال . باغات آن درثمروصفابکمال . سکنهٔ‌آن‌صدوپنجاه خانوارخانه‌های آن‌بالنسبه‌ممتازتروباسلیقه‌ترساخته شده . این‌دهکده دردامنهٔ کوهی واقع است وآن دامنه فیمابین دودره ودو رودخانه‌است که یکی ازطرف مشرق دامنه جاری ودیگری ازجهت شمال بجانب

غرب دامنه جریان دارد ودرزیر این دامنه و آبادی وباغستان آن. این دو رود که رودخانهٔ بایزن ورودخانهٔ بادی‌سر باشد بهم پیوسته‌شاهرود راتشکیل‌میدهد. بالجمله قریهٔ جوستان دارای حمام ومسجد ویکباب دکان عطاری وصباغی وبزازی و کاروانسرائی برای عابرین میباشد. و در وجه تسمیهٔ آن بجوستان گویند درقدیم‌الایام اشجار جوز درین محل بسیار بوده لهذا این قریه را جوزستان نامیده‌اند و از کثرت استعمال جوزستان جوستان شده است. چندنفر ملای معتبر و سید و حاجی درین دهکده سکنی دارند. درجنب ملتقای دو رود بایزن و بادی سر باغی است موسوم بباغ شاه. عقیدهٔ اهالی این است که این باغ را شاه عباس غرس وآباد کرده. اما ازقراین معلوم میشود که احداث آن بامرشاه‌طهماسب اول صفوی شده واین محل را آن‌پادشاه بسبب لطافت هوا وغزارت میاه یکی از ییلاقات و اماکن تابستانی و جای تفرج خود قرارداده وبغرس این حدیقه اشارت وحکم کرده و گاهگاه در اینجا اقامت مینموده است. از چیزهائی که درین قریه دیده میشود قطعه سنگ مرمری‌است بشکل اسطوانه طول آن‌سه‌ذرع که در کمرمسطحی در کوه طرف مشرق این قریه وجلگه در زیر دهکده نصب شده از کمرتاپائین کوه صد ذرع وتاسر کوه پنجاه ذرع وقطعه سنگ دیگرهم نظیر سنگ منصوب از کمر بزیر انداخته و بقریهٔ نسا که در ربع فرسخی جوستان است برده صباغان بکاردقاقی انداخته‌اند. اهالی جوستان را درباب سنگ مرمر منصوب و عدیل آن حرفها است ازجمله گویند‌این سنگها نشانهٔ تیراندازی‌شاه‌عباس بوده که ایام اقامت درباغ شاه گاه گاه باین کار می‌پرداخته چه این

سنگ منصوب محاذی باغ واقع شده و مسافت فیمابین ششصد ذرع میباشد . بعضی دیگر را عقیده این است که سنگ مزبور از آثار سلطان محمود غزنوی است وچنین شرح میدهند که سلطان‌محمود ازاین ناحیه قصد عبورداشته‌چند گاهی نزهت وصفای این ساحت‌اورا دامنگیر گردیده‌دراثنای اقامت روزی‌ازدور درین کمرسیاهی‌وشبحی مشاهده نمود و آنرا مرغی فرض کرده تیری بجانب آن انداخت . بعد معلوم شد که آن شبح طفلی ازاهالی‌آبادی بوده وتیرسلطان‌اورا مقتول نموده . سلطان‌محمود زایدالوصف متأثرومتألم گردیده‌درصدد استرضای والدین طفل برآمده‌پدراورا احضاروطشتی پراززرمسکوک حاضر کرده وشمشیری بدست یکی از خواص خود داده گفت چون پدرطفل حضوربهمرسانیدمرا باونشان داده وبگواین‌قاتل فرزندتست اما مخفی‌دار که من سلطانم پس باوبگو یابااین شمشیر قصاص کن یااین طشت زررا قبول نما . خاصگی سلطان چنان کرد وپدر مقتول زر را قبول نمود وبقصاص رضا نداد. سلطان بیاد گار این قضیه این‌دو اسطوانه سنگ مرمررا درمقتل‌آن طفل بپا کرد ومنصوب ساخت تا تذکرهٔ ازعدالت آن پادشاه باشد .

۳) قریهٔ نسا ربع فرسخ زیر جوستان در طرف جنوب و سمت یسار رودخانه‌ای که ازبادی سروبایزن ورودعلیا تشکیل یافته واقع شده . سکنهٔ نسا شصت خانوار و یکباب حمام و مسجد وحسینیه و باغستانی دارد دارای هرقسم اشجارمیوه و چون در مسطحهٔ مرتفعی واقع شده ورودخانه‌ای‌درمحاذی‌آبادی بسط وعرضی پیدا کرده‌وطرف مغرب وجنوب غربی آن بازاست وجوستان هم درطرف شمال نمایان

میباشد . صفاومنظر این آبادی زیاده‌ازحد جالب نظروخوش آیند است. درین‌جا رودخانهٔ شاهرود باین‌اسم موسوم میشود . بعضی‌ازسکنهٔ این دهکده سادات وملا وارباب وباقی زارعند .

٤) قریهٔ مرجان صد خانوارسکنه ویك حمام ومسجد و دوباب دکان عطاری وپنج باب دکان بزازی وباغستانی دارد مشجر باشجار مختلفه . آبادی‌این دهکده درطرف راست رودخانهٔ شاهرود ومحاذی کوه‌صاد وعقیق و گدوکی که‌مقام محمد حنفیه است‌واقع وروده‌خانهٔ نوین که پیش ذکر شد درپهلوی قریه برود شاهرود می‌پیوندد . اما گدوك محمد حنفیه که درمحاذی قریهٔ مرجان است وبقعه و گنبدی گچ کاری در آن مشاهده‌میشود ازاماکن شهیرهٔ طالقان است واهالی گویندچون مختارخروج کرد ابن‌زبیرمحمد حنفیه را باعث ومحرك این امر دانسته لهذا آنجناب را از حجاز فراری و متواری ساخت و محمد حنفیه راه عراق پیش گرفته بقزوین و رودبار سفلی و علیا و الموت‌آمد . مردم این نواحی کمرقتل آنجناب را بسته محمدعزیمت طالقان نمود . مروان نامی که حکومت طالقان داشت نیز قصد قتل محمد حنفیه کرد . آن جناب باین گدوك پناه برده در میان سنگ چینی مخفی گردید . شخصی این بدید و بمروان خبرداد . مروان براهنمائی آنشخص باجمعی بدینجا آمد که محمد حنفیه‌را هلاك‌نماید. چون برسرقله رسید سنگچینهای بسیاردرآنجا مشاهده کرد واثری ازآنجناب ندید . ازهمان وقت دوستداران آل‌علی این مقام را متبرك دانسته درجای سنگچین بقعهٔ ساختند و گنبدی بنا کردند و الی‌الآن محل توجه وزیارتگاه خاص وعام است و خوارق عادات نسبت باین

محل میدهند. چشمه های آب سرد گوارا از زیر این بقعه جاری و گویند معدن عقیق دراینجا هست وعقیق ناتراشیده درین ناحیه پیدا میکنند وازاین سبب است که آنرا یعنی گدوك را کوه عقیق مینامند. در زمان سلاطین صفویه موقوفهٔ بسیار برای این محل قرار داده‌اند که حالا بمصرف خود نمیرسد.

۵) قریهٔ انکلایه متصل بقریهٔ مرجان ودر طرف راست روخانه واقع وسکنهٔ آن پنج خانوار است.

۶) قریه کواین نزدیك بدهکدهٔ مرجان وانکلایه نیزدرسمت همین رودخانه واقع سکنهٔ آن سی خانوارمیباشد.

۷) قریه نویز که هفتاد خانوار سکنه و مسجد وحمامی دارد پیش ذکرشد که رودخانهٔ نویز که درمرجان بشاهرود می‌پیوندد‌چون ابتدا ازحوالی این قریه میگذرد واراضی آنرا سیراب مینماید باین اسم موسوم شده است. قریهٔ نویز برروی تلی واقع شده و رودخانهٔ کهر کبود نیزازطرف غربی وروود شاهرود ازجنوب آن جاری است. لهذا بسیار باصفا ومنظری مطبوع واشجار وبساتین زیاد دارد. سکنه کلیةً رعایا وزارعند.

۸) قریهٔ کهر کبود که صدوپنجاه خانوارسکنه ویکباب حمام ویك مسجد وپنج دکان بزازی وچهارباب دکان عطاری دارد. بقعهٔ امامزاده‌ای دراین دهکده هست امااسم ونسب امامزاده معلوم‌نیست. رودخانهٔ کهر کبود باسم این قریه موسوم ودر زیر دهکده بشاهرود ملحق میشود. اهالی کهر کبود علما وسادات وارباب املاك و رعایا می‌باشند.

۹) قریهٔ هشان بیست خانوار سکنه دارد و در طرف راست رودخانه واقع شده است.

۱۰) قریهٔ حصیران که مانند هشان بیست خانوارسکنه دارد و در یمین رودخانه واقع است.

۱۱) قریهٔ سوخچانی (سفچقانی) که دارای سی‌خانوار آبادی و حسینیه وحمامی است ودرساحل‌دست‌راست رودخانهٔ شاهرودواقع‌است.

۱۲) قریهٔ گوران که پنجاه خانوار جمعیت و حمام و مسجد و حسینیه دارد. این‌قریه درطرف یسار رودخانهٔ شاهرود واقع ورودخانهٔ مامشگه درپهلوی‌آن برودخانهٔشاهرود میریزد. سکنه بعضی سادات وروضه‌خوان وتعزیه خوان وسایرارباب وملاك وزارع میباشند.

۱۳) قریهٔ اورازان که دارای صد خانوار سکنه میباشد و تمام اهالی سادات حسینی میباشند. امامزاده‌ای درین دهکده می‌باشد معروف بسید جلال‌الدین اشرف و سادات اهالی گویند این امامزاده جدماست ونسب ما باو میرسد. در هرحال بقعه و گنبد و ضریحی دارد و کلیهٔ مردم طالقان باین امامزاده معتقد و کراماتازآن‌روایت میکنند. این قریه درساحل‌یسارشاهرود واقع ومسجد وحمامی‌دارد.

۱۴) قریهٔ گلیارد که سکنهٔ آن چهل خانوار وحمام و مسجد وباغستانی دارد که هرقسم میوه درآن موجود ودهکده درطرف‌یسار رود شاهرود است.

۱۵) قریهٔ خود کاوند. این دهکده نیز درطرف چپ شاهرود واقع وسکنهٔآن سی‌خانوار است.

۱۶)قریهٔجزن‌درساحل یسارشاهرود وبیست‌خانوارجمعیت‌دارد.

۱۷) قریهٔ وشته که نیز در دست چپ شاهرود و محاذی کهر کبود است و رود کهر کبود در برابر این قریه بشاهرود می‌پیوندد. وشته دهکده‌ای است آباد ملک قمر السلطنه صبیهٔ خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه سکنهٔ آن صد خانوار و مسجد و حمامی دارد. قدمگاه پیری درینجا است که طرف توجه اهالی طالقان است و خوارق عادات باین قدمگاه نسبت میدهند.

۱۸) قریهٔ ور کش که سی خانوار آبادی دارد و در ساحل یسار شاهرود واقع شده.

۱۹) قریهٔ افسار سکنهٔ آن بیش از چهار خانوار نیست و در طرف دست چپ شاهرود است.

۲۰) قریهٔ کرود در ساحل یمین شاهرود و دارای سی خانوار است.

۲۱) قریهٔ سکران چال که در ساحل یمین شاهرود و سی خانوار جمعیت دارد.

۲۲) قریهٔ سکران. این قریه نیز در طرف دست راست شاهرود است و سکنهٔ آن سی خانوار میباشد.

۲۳) قریهٔ بزه در یمین شاهرود و دارای بیست خانوار جمعیت است.

۲۴) قریهٔ نویزک که نیز طرف دست راست شاهرود و بیست خانوار سکنه دارد.

۲۵) قریهٔ اوانک که سی خانوار جمعیت دارد و در ساحل یمین شاهرود میباشد. در خارج دهکده صورت مقبره و گنبدی مشاهده می‌شود. اهالی گویند صاحب قبر از اولیا بوده و اظهار عقیدت بدان مینمایند اما نام و نسب اورا نمیدانند.

۲۶) قریهٔ پردسر که سکنه آن بیست خانوار و در یمین رود شاهرود است . این قریه وقرای سابق الذکر بواسطهٔ نزدیکی برودخانه ووجود باغستان باعتدال هوا وطراوت وصفا موصوف ومعروف است .

۲۷) قریهٔ خسبان صد خانوار جمعیت دارد که بعضی سادات و برخی ملبس بلباس اهل علم و باقی فلاح و زارعند . این دهکده در ساحل یسار شاهرود است ومسجد وحمامی نیز در آن بنانموده‌اند .

۲۸) قریهٔ جزینان که سکنهٔ آن شصت خانواراست. این دهکده آباد ودارای مسجد وحمام وبساتین وباغات باصفا و در طرف دست راست رود شاهرود واقع است .

۲۹) قریهٔ هرنج که جمعیت آن صد خانوار است . مسجد و حمام وامامزادهٔ دارد که اهالی نهایت بآن معتقد میباشند .

۳۰) قریهٔ حسن جون این دهکده بمنزلهٔ قصبه وقاعدهٔ طالقان وحاکم نشین این ناحیه است . باغات آن بسیار و اشجار میوه در آن بیشمار . درساحل یمین شاهرود واقع ورودخانهٔ البرز که پیش ذکر شد درمحاذی حسن جون بشاهرود میریزد . وصف طراوت و صفای این ساحت در السنه وافواه دایروچون مثل سایر است. گویندمرحوم رکن الدوله بن خاقان مغفورفتحعلیشاه طاب ثراه چون وقتی حکومت قزوین و طالقان داشته و درین نواحی چندی بسر برده بعد از آن بروزگارها یاد ازین مکان ارم نشان میکرده ودروصف حسن جون شعرمسطوردرذیل را اوبنظم آورده است :

هوای کوله و آب حسن جون سرشکم خون شود یادآیدم چون

بالجمله سکنهٔ حسن جون صد و بیست خانوار است و اکثر

ارباب املاك وبعضی سادات واهل علم. چند باب دکان بزازی و عطاری وصباغی دارد.

۳۱) قریهٔ کولج یا کولهٔ علیا که سی خانوارجمعیت دارد و در طرف دست راست شاهرود واقع است.

۳۲)قریهٔ کولج‌یا کولهٔ سفلی که‌آن‌نیزدریمین رودشاهروداست. سکنهٔ‌آن پنجاه خانواروحمام ومسجدی هم دارد.

۳۳) قریهٔ شهرك که معمور ترین قرای طالقان است و دویست خانوارسکنهٔ‌آن میباشد. نصف این دهکده برمدرسه و مسجد جدید البنای مرحوم حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم واقع دردارالخلافه طهران وقف شده است. باغات و بساتین شهرك بسیارو کثرت اشجارواثمارآن بدرجهٔ اشتهار والحق خضارتی بکمال دارد. این قریه درساحل یسارشاهرود واقع و دارای مسجد و حمام و حسینیه وبعضی دکاکین بزازی وعطاری وصباغی و حدادی میباشد.

۳۴) قریهٔ گلینك که صد خانوارجمعیت وچند باب‌دکان‌حدادی وعطاری وبزازی ومسجد وحمامی دارد وازدهکده های آباد طالقان میباشد. اهالی ملا و سادات و روضه خوان و ملاك و فلاح میباشند. گلینك نیز در طرف دست راست رود شاهرود واقع است.

۳۵) قریهٔ شریف کلایه که در یسار شاهرود واقع و ده‌خانوار سکنه دارد.

۳۶) قریهٔ میناوند که سی خانوار جمعیت دارد ودریسارشاهرود واقع است.

۳۷) قریهٔ باریکان که آن نیز در طرف دست چپ شاهرود

واقع و سکنهٔ آن بیست خانوار است

۳۸) قریهٔ فشندك که دویست خانوار جمعیت و حمام ومسجد و چند باب دکان بزازی و عطاری و حدادی دارد . این دهکده در ساحل یسار شاهرود واقع و از دهات آباد طالقان و از قرار مذکور آبادی سابق آن زیاده ازین زمان و در سوابق ایام قاعدهٔ طالقان و حاکم‌نشین این ناحیت بوده است . فشندك محاذی قریهٔ فشن‌ساوجبلاغ است و فاصلهٔ دو دهکده دره‌ای است موسوم به بلکه دره که یکی از دره های کوه کاهار است و آن حد جنوبی طالقان میباشد .

۳۹) قریهٔ زی‌دشت که صدوپنجاه خانوار سکنه و مسجدوحمام وچند باب دکاکین‌دارد . اشجار و بساتین این دهکده نیز زیاداست. درساحل یسار شاهرود متصل به دامنهٔ کوه کاهار واقع و سکنه از هر صنف میباشند .

۴۰) قریهٔ سفید گوران که زیاده ازهفت خانوار جمعیت ندارد و در سمت دست چپ‌شاهرود است .

۴۱) کلانك ده خانوار رعیت دارد و در یسار شاهرود واقع است .

۴۲) قریهٔ کماکان است که نیز ده‌خانوار رعیت دارد ودرطرف دست چپ شاهرود میباشد .

۴۳) قریهٔ میراش درطرف یمین شاهرود و دارای هفتادخانوار سکنه ومسجد وحمام وامامزاده ودرختان میوه و آبادی معتبری‌است.

۴۴) قریه دنبلیت که صد خانوار جمعیت و آبادی زیاد وچند باب دکان بزازی و عطاری وحدادی و صباغی و مسجد و حمامی‌دارد.

این قریه نیز درطرف دست راست رودخانه شاهرود واز هرقسم سکنه درآن‌ساکن میباشند.

۴۵) قریه آرتون که چهل خانوار رعیت دارد.

۴۶) قریه آرموت که سکنه آن نیز چهل خانوار است. مسجد وحمامی وامامزاده متصل باین آبادی‌میباشد. بزعم‌اهالی این امامزاده فرزندموسی‌بن‌جعفر علیهما السلام میباشد وآرموت‌را باتکیه وامامزاده وآبادی‌اطراف دوقریه محسوب میدارند بنابراین‌باید گفت قریهٔ چهل‌وهفتم تکیهٔ آرموت چنانکه مانیز درردیف ذکر میکنیم

۴۷) تکیهٔ آرموت است که بیست خانوار سکنه دارد.

۴۸) قریه سوهان دویست خانوار سکنه‌دارد بامسجد و حمام وچندباب دکان. بقعه‌ای نیزدرین دهکده هست گویند مدفون‌دربقعه امامزاده است. درهرحال قریه درطرف یمین رود شاهرود واقع است.

۴۹) قریه‌روشنابدردرطرف راست شاهرود ودارای‌پانزده‌خانوار سکنه است.

۵۰) قریه کش پنجاه خانوار سکنه و مسجد و حمام دارد و درطرف دست راست شاهرود واقع است.

۵۱) قریه کش‌رود سکنه‌آن بیست‌خانوار ودریمین‌رود شاهرود است.

۵۲) قریه شهرودسر سکنه آن سی خانوار و در طرف راست شاهرود واقع است.

۵۳) قریه سیدآباد که ده خانوارسکنه ورعیت دارد.

طالقان‌سفلی

۱) قریه لهران سکنهٔ آن سی خانوار ودریمین شاهرود است .

۲) قریه میر صد خانوار آبادی ورعیت دارد بامسجد وحمام و چند باب دکان بزازی وعطاری و حدادی وصباغی . این دهکده نیز درطرف دست راست شاهرود واقع است .

۳) قریهٔ اوچان که پنجاه خانوارجمعیت دارد بامسجد وحمام وامامزاده ودریمین رودخانه شاهرود واقع است .

٤) قریه اسفران آبادی وسکنهٔ آن چهل‌خانوار ودرطرف‌دست راست شاهرود واقع میباشد .

٥) قریهٔ سنگبن که بیست خانوار رعیت دارد و در یسار رود شاهرود واقع است .

٦) قریهٔ امیرنان سکنهٔ آن صدخانوار ومسجدوحمام وچندباب دکان بزازی وعطاری وحدادی‌دارد . این‌قریه نیز درطرف دست‌چپ شاهرود میباشد.

۷) قریه کلا رود که سی‌خانوار رعیت دارد و دریسار شاهرود است .

۸) قریه پر که با ده خانوارسکنه درطرف یمین شاهرود واقع است .

۹)قریه‌انکه بیست خانوارجمعیت دارد ودرطرف راست‌شاهرود میباشد .

۱۰) قریهٔ خوران پانزده خانوار رعیت دارد ودریمین شاهرود است .

۱۱) قریهٔ خورانك این دهکده نیزپانزده خانوار سکنه دارد ودرطرف دست راست شاهرود میباشد.

۱۲) قریهٔ نساء سفلی بیست خانوار سکنهٔ آن میباشد دریمین شاهرود.

۱۳) قریهٔ اهوارك نیز بیست خانواررعیت دارد ودرطرف دست راست شاهرود.

مزارع طالقان

۱) مزرعهٔ جلادرس ۲) مزرعهٔ پس قلعه ۳) مزرعهٔ ایصار ٤) مزرعه خولیرزه ۵) مزرعهٔ باغ پشت ٦) مزرعهٔ محمود کلایه ۷) مزرعهٔ پاسنگان ۸) مزرعهٔ کند سر ۹) مزرعهٔ دولدار ۱۰) مزرعهٔ فلك آباد ۱۱) مزرعه طولاب ۱۲) مزرعه چالدشت ۱۳) مزرعهٔ عالی‌سر ۱٤) مزرعه سوسرك. این بود تمامی قرا ومزارع وآبادانیهای طالقان.

ذکر بعضی ازخصایص طالقان

زبان اهل طالقان مرکب است ازلهجه ولسان قزوینی وطبرستانی چه بااین هردو ولایت همسایگی ومجاورت دارند وازهردوسمت وضع تکلم وتلفظ خودرا اخذ واقتباس نمودند. مسافت طالقان تا قزوین شش فرسخ و تارودبارالموت سه فرسخ و تا ساوجبلاغ سه فرسخ وتا کلاردشت سه‌فرسخ وتاتنکابن شش فرسخ وتاآزادبریك فرسخ است.

زراعت بلوکات طالقان باختلاف است . در طالقان علیا اراضی قابل زراعت کمتر و ربع کشت و حاصل نیز کم است چنانکه از تخمی دو تخم الی پنج وشش تخم درجه زراعت وحاصل آن است . اما درطالقان وسطی وسفلی ربع حاصل از تخمی هفت هشت تخم الی سی وچهل تخم میباشد . حاصل طالقان علیا که ییلاق میباشد دراواخر سنبله برداشته میشود وحاصل طالقان سفلی ووسطی را دراول ماه مزبور برمیدارند و درجهٔ هوا باین قاعده تقریباً یکماه تفاوت دارد .

معادن متعددهٔ نمك درطالقان هست وفعلا ازچهارمحل ومعدن نمك برمیدارند .

اول در زیر قریهٔ وشته که چشمه‌ای است درآنجا وآب تلخ و شوری از آن جاری است . نزدیك آن چشمه حوض های زیاد حفر کرده‌اند . آب ازسرچشمه بیرون آمده بحوض میریزد . بعدازسه‌چهار روز تك حوض‌را جاروب کرده ورفته‌نمك را جمع نموده میبرند .

ثانی چشمه‌ای است میان قریه وشته و قریه جزن در مزرعه سوسرك درین‌جا نیز حوض‌هاهست وآب تلخ وشورچشمه‌درآن‌حوضها منعقد ونمك میشود وازآن حوضها آنرا استخراج مینمایند .

ثالث معدن نمکی‌است قریب بهمین معدن درحوالی‌قریه‌جزن که اصل‌آن نیز چشمه آب تلخ وشوری میباشد .

رابع معدنی است درپهلوی قریه سوخچانی که ازآن نیزبوضع وتفصیل مذکور استخراج نمك مینمایند .

دروجه تسمیه طالقان باین‌اسم در کتب واوراق مصنفین‌چیزی مذکور وملحوظ نشده اما خود اهالی گویند در مقدمه کربلا چون

یزید وابن‌زیاد لعنته‌الله‌علیهما قصدآن شناعت کردند از همه ولایات لشکر طلبیدند . ازجمله ازقزوین جمعیتی خواستند . بعضی ازاهالی قزوین برای آنکه تمکین این‌شناعت ننمایند ازوطن خودفرار کرده بکوهستان ناحیه‌آمدند و گویا ولایت خود را طلاق داده‌رها نمودند. لهذا آنها را طلقون گفتند وباین مناسبت این‌محل موسوم‌بطالقان‌شد اما این گفته ازچند راه علیل بنظرمیآید .

ازخصایص طالقان‌تکایائیست که‌در آن‌فقرا ودراویش‌ومساکین وعابرین سکنی میگرفته واین تکیه‌ها غیر ازتکایائیست که‌حسینیه وجای‌روضه‌خوانی‌وتعزیه‌داری‌حضرت سیدالشهداعلیه‌الاف‌التحیه‌الثنا میباشد وازاین قبیل تکایا درقدیم‌الایام درغالب اماکن وبلادایران و سایرممالک‌اسلامیه‌بوده که آنها راخانقاه میگفته‌اند و بالفعل اینقسم تکیه مخصوص بطالقان است و در جاهای دیگر یافت نمیشود و از برای موقوفهٔ تکایای طالقان فرامین عدیده ازسلاطین‌صفویه انارالله براهینهم نزد نگارنده موجود است که درین محل حاجتی به ثبت نمودن آنها نداریم .

ذکرحدیث درباب طالقان

ابومنصورثعالبی در کتاب‌یتیمة‌الدهر گویدوزیر کافی‌ابوالقاسم اسمعیل صاحب بن‌عبادبن عباس طالقانی دختر خود را بشریف اجل علی‌حسینی تزویج کرد وفرزندی‌ازاو بوجودآمده اسم پدر خودراباو داد . شعرای بـاب صاحب درین موقع سبطیات گفتند . از آن جمله

ابوالحسن جوهری درقصیدهٔ تهنیت وتبریك خود اینذوشعر را بنظم آورد .

هلم للخبر المأثور مسنده — فی الطالقان فقرت عین ناقله
كذلك الكنز عبادوقدوصحت — عنه الامارة فی اولی مخائله

واین دوشعر اشارت است بحدیثی که شیعه روایت میکنند باین عبارت (بالطالقان کنزمن ولدفاطمه یملاءالارض عدلا کماملئت جوراً .) یعنی درطالقان گنجی است ازاولاد فاطمه که زمین را مملو از عدل مینماید چنانکه مملو ازجورشده است واین حدیث شریف بالالتزام دلالت دارد برقدمت طالقان .

تواریخ متعلقهٔ بطالقان

در صدر رساله حکایتی ازمعجم البلدان درباب هرون الرشید و دنانیر کنیزك مغنیه نقل نمودیم و در آن حکایت دنانیر اشعاری خواند که در آن اشارت بجنگ فضل بن یحیی در طالقان میرفت . اینك شرح آن واقعه را در ینجا ثبت مینمائیم .

در عهد هرون الرشید یحیی بن عبدالله بن حسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام خروج کرد و بعد از آنکه برادران او محمد زکی و ابراهیم کشته شدند . سید یحیی بترسید وبدیار طبرستان و دیلم بگریخت . دیلمیان و اهالی طبرستان چون صلاحیت و شایستگی او را بدیدند بدو گرویده دور او جمع آمدند و او را عدت و شوکتی حاصل شد هرون الرشید ازین قضیه در اندیشه

افتاد و علاج واقعه را فضل بن یحیی بن خالد برمکی را با پنجاه‌هزار نفر لشکری بطبرستان فرستاد و گرگان و طبرستان بدو داد . فضل بطالقان بمکانی که آنرا اشب میگویند فرود آمد و با یحیی ملاقات کرد و باو مهربانی و ملاطفت نمود و کار بجائی کشید که یحیی امان نامه‌ای خواست بخط رشید چنانکه قضاة و فقها و بزرگان وعلما واکابر بنی هاشم گواه باشند رشیدرا این معنی مناسب آمده امان نامه‌ای برای او نوشت و قضاة و علما و اکابر بنی‌هاشم را گواه گرفت وآنرا باتحف و هدایانزد یحیی فرستاد و یحیی بافضل بحضورهرون الرشید آمد در اول مجلس او را اکرام کرد و بعد از آن بحبسش فرستاد و در نقض امان از فقها فتوی خواست بعضی جایز داشتند و برخی روا ندانستند و رشید یحیی را بکشت . پس فاطمی در اشعاری که دنانیر خوانده مقصود یحیی بن عبدالله بن حسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام است و هاشمی رشید و اگرچه فضل بن یحیی با پنجاه هزار نفر لشکری بطبرستان و حدود طالقان آمده اما جنگ وزد وخوردی فیمابین یحیی و او نشده و یحیی را بوضع مذکور در فوق مطیع نمود نه بغلبه . انتهی .

خواند مر درشرح اولیت بنی بویه د کتاب حبیب السیر آورده است که در شهور سنهٔ اثنی‌عشر و ثلثمائه که سید ابوالقاسم جعفر بن ناصرالحق در گیلان وفات یافت . چنانکه سابقاً مذکور گشت ماکان بن کاکی با نبیرهٔ دختری خود اسمعیل بن ابوالقاسم بیعت کرده بر حدود طبرستان استیلا یافت . ابوشجاع با هر سه پسر در سلک ملازمانش منتظم شد و در آن اثنا اسفار بن شیرویه که ازجمله

ارکان دولت ابوعلی محمدبن الحسین بن ناصر الحق منتظم بود بر ماکان خروج کرده و چندنوبت بین الجانبین محاربه واقع گردید آخر الامر ماکان بطرف خراسان گریخت و اسفار بر مسند اقبال نشسته بروایتی که در تواریخ مشهوره مسطور است . بعد از یکسال از دستبرد قرامطه سفر آخرت اختیار نمود و بقولی که در تاریخ سیدظهیر بن سید نصیرالدین مرعشی مذکور است در آن اثنا در بعضی از اسفار میان ایشان و مرداویج زیار که از جملهٔ اعیان امرایش بود مخالفت روی نمود و مرداویج از وی گریزان شده بزنگان که اقطاعش بود رفت و از آنجا با لشکری جرار بر سر اسفار تاخت اسفار ازومنهزم گشت از راه قهستان بطبس شتافت و ماکان بن کاکی درخراسان این خبر شنیده بعزم رزم او در حرکت آمد و اسفار باز فرار نموده خواست که خود را در قلعهٔ الموت اندازد اما مرداویج همه‌سرراهها بر وی گرفته در حدود طالقان اسفار در چنگ اسار گرفتار گشت و بقتل رسید و این صورت در شهورسنهٔ تسع عشر و ثلثمائه بوقوع انجامید . انتهی .

این واقعه را صاحب روضة‌الصفا نیز باختلاف عبارت نگاشته است .

بنا برمسطورات‌تاریخ طبرستان تألیف سید ظهیرالدین مرعشی داعی صغیر محمدبن زیدالحسینی هنگامیکه با اسپهبدان مازندران علی‌الخصوص با اسپهبدرستم‌بن قارن درمنازعه بود رستم برافع حکم‌ران خراسان پیوسته رافع بمازندران آمد و با داعی صغیر ملاقات کرد و او را شکست داد وعقب نموده از طرف کلاربطالقان‌راند در

طالقان رافع قتل و غارت زیاد نموده مدتی در آنجا مکث کردو هر چه غله بود بسوزانید و قلعهٔ کیله کیا را بقهر و غلبه بستاند تاجستان‌بن وهسودان که حاکم دیلمان بود بااوعهد کرد که داعی را مدد نکند پس از این قرارداد رافع بقزوین رفت.

در سنهٔ اثنی و ثمانین و سبعمائه سید فخرالدین از سادات مازندران که در رستمدار اقامت داشت لشکری بجانب قزوین راند و از اهالی قزوین مال و امان بستاند و چند روزی اقامت کرده‌عود فرمود و بطالقان آمد در آن زمان الموت گاهی بتصرف کیائیان هزار اسبی بود و گاهی بتصرف ملاحده خاطر سید فخرالدین به تسخیر آن‌ولایت مایل شد و بدانجا شبیخون برده بسیاری از مال و مواشی آن دیار را بطالقان آورده معاودت فرمود و چند روزبطالقان شکار کرده متوجه کجور شد.

در سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائه امیر سید محمد ملک‌دیلمان با عساکر رود و دیلم و گیلان بطرف پشت کوه بتاخت طالقان را نهب و تاراج کرده مال و مواشی بسیار از این ناحیه ببرد.

در زمان میرزا شاهرخ گورکانی در طالقان بموضعی که آنرا تیر کوه مینامیدند مابین ملک کیومرث ملك نور و توابع و سید - محمدبن سید مهدی‌الحسینی حاکم گیلان محاربهٔ عظیم دست داد و ملک کیومرث نوری منهزم گردید. ملك کیومرث بعد از این انهزام چون قوت استیلا بر ملک موروثی خود نداشت بدر گاه‌شاهرخ شتافت وحکمی بر استرداد مملکت خود بگرفت و باز گشت. هنگام مراجعت در ممالك گیلان اندك تفرقه دست داده و سید محمد را با

بنی‌اعمام خود که حکومت لاهیجان داشتند نزاعی در گرفته امرای بیدپس بعداوت او برخاستند و با ملك کیومرث صلح کردند وقلاع پشت کوه را باو باز دادند مگر ولایت طالقان را با قلعه فال‌لیس (فالیس) که آنرا از تصرف خود خارج نخواستند. ملك کیومرث‌نیز بعذر خونی که در تنکابن ریخته شده بود طالقان وقلعه مزبوره را طوعاً و کرهاً بایشان واگذار کرد و این در سنه ست و خمسین و ثمانمائه بود.

در کتاب احسن‌التواریخ تألیف حسن بیك روملو در حوادث سنه ثلاث و اربعین و تسعمائه در شرح رفتن بهرام میرزا بگیلان و شکست یافتن او می‌نگارد.

درین سال قبل از رفتن شاه طهماسب بهرات و خراسان بهرام‌میرزا را بحکمرانی گیلان فرستاد و بهرام میرزا باین ولایت آمده اکثر اماکن آنرا متصرف شد درین اثنا کیاخور کیای طالقانی که در نزد گیلانیان اعتباری تمام داشت بهرام میرزا او را بسعایت مردم هرجائی بگرفت بدینواسطه گیلانیان بشوریدند.

اسکندر بیك منشی مؤلف کتاب عالم آرای عباسی در ضمن وقایع سنه خمس وسبعین و تسعمائه در فتح گیلان می‌نویسد:

نظربیك استاجلو و امیر غریب بیك وقوچ خلیفه مهردار و پیره محمد استاجلو و امیر اصلان بیك افشار و حیدر بیك ترکمان با جمعی سواران رزم ساز و پیادگان تفنگ انداز از طریق طالقان روانه شدند و آن راه چون‌هزار چم وخم داشت و از صراط‌المستقیم باریکتر ولای وجنگل وتنگنا بمرتبه‌ای بود که درمضیق آن‌یك‌سوار

را گذشتن دشوار میشد بغیر از جادهٔ مستقیم بهر طرف که میل میکردند اسب و سوار هلاك میشد. (مقصود از راه مذکور همین راه هزار چم معمول است که از آن بسمت ییلاقات موسوم بهسه هزار و دو هزار تنکابن‌میروند.)

در حدود سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت که شهریار بهروزماضی محمدشاه غازی انارالله برهانه تشریف فرمای آبگرم معدنی قزوین گردیدند از قرار مذکور موکب پادشاه مغفورازحدود طالقان بگذشته است.

در هذه‌السنه هزار و سیصد و یك هجری در ماه شوال موکب مسعود اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاه جم جاه خسرو صاحبقران (ناصرالدین شاه)خلدالله ملکه ازقصر صاحبقرانیه واقع در جنب‌قریه نیاوران انتهاض فرموده بشهرستانك تشریف‌فرما گردیده از آنجا بکلاردشت نزول اجلال اتفاق افتاد پس از چند روز اقامت در این ساحت ارم نزهت از راه طالقان بشمیران و سلطنت آباد معاودت فرمودند.

ذکرمشاهیر و معاریف طالقان

امامنسوبین بطالقان از اهل علم و کمال جمعی کثیرند از آن جمله است احمدبن اسمعیل‌بن یوسف‌قزوینی‌طالقانی‌مکنی‌بابی‌الخیر وملقب‌برضی‌الدین. زکریابن محمدبن محمود قزوینی صاحب‌عجایب المخلوقات در آثار البلاد گوید احمدبن اسمعیل‌الطالقانی عالماًفاضلا

ورعاً صاحب کرامات و شرح حال احمد را درصدر رساله نقل از آثار البلادنگاشته‌ایم وحاجت بتکرار نیست. همین قدر گوئیم ابوالخیر از شاگردان ابوعبدالله فرادی وابوطاهرشحامی‌است و درمدرسه نظامیه بغداد تدریس کرده .

یکی دیگر ازمنسوبین بطالقان ابوالحسن عباد بن‌العباس بن عبادطالقانی پدر کافی‌الکفات مشهوربصاحب وی ازابوخلیفه‌فضل بن الحباب و کسانی که درآن طبقه‌اند استماع‌حدیث کرد.ابوالفضل گفته‌است در کتابخانه صاحب بن عباد کتابی دراحکام‌القرآن‌دیدم بتصنیف پدرش عباد و درآن کتاب مذهب معتزله را نصرت کرده بود هر که‌آن مجموع شریف‌را دید بپسندید. ابوبکری مردویه‌ومحدثین اصفهان از او اخذ حدیث نموده‌اند .

یکی دیگر از منسوبین باین ناحیه و مشاهیر طالقان صاحب کافی ابوالقاسم‌اسمعیل‌بن عباد وزیرفخر الدوله دیلمی‌است که‌درصدر رساله نیزاجمالاً ذکر شد . صاحب ازمشاهیررجال دنیا وعالم وفقیه ومحدث ولغوی وشاعر ومتکلم وادیب و مربی ارباب فنون و کمالات بوده . اگر کسی شرح احوال وترجمه اخبارآن یگانه روزگار رااز روی معجمات و کتب تواریخ ومصنفات رجال وغیرها تماماً جمع کند شاید من جمیع الجهات زیاده ازپانزده هزاربیت کتابت‌آن بشود واز مفاخرصاحب کافی قصیدهٔ سینیه‌اوست درمدح حضرت رضاسلام‌الله‌علیه که همان‌سبب تألیف کتاب عیون اخبار الرضا شده است . از دو بیت مسطور در ذیل درجه اشعارصاحب معلوم میشود .

رق الزجاج و رقت الخمر فتشابها و تشاکل الامر
فکانما خمر ولا قدح و کانما قدح و لاخمر

فوت صاحب درسیصد وهشتاد و پنج هجری روی‌داده است. عجب آنکه ابومنصور ثعالبی میگوید صاحب بن عباد از قریه طالقان است از قرای اصفهان بزعم نگارنده منشأ این خیال ثعالبی توطن صاحب کافی دراصفهان بوده است.

دیگر آقا یغمای طالقانی است و اوجامع معقول و منقول بوده مصنفات بسیار دارد. درین زمان از آثارعلمیه اوچند کتاب داخل خزانهٔ کتب مدرسه فخریه دار الخلافه طهران است مثل مبدأ ومعاد و اصل الاصول و غیر هما. آقا یغما از معاصرین سلاطین صفویه بوده شاه سلطان حسین نسبت بوی محبت کامل داشته درمحاصرهٔ افغان دراصفهان سکنی داشته‌اولادان آن بزرگوار درطالقان بسیارند وبعضی ازعطایای سلطان صفوی فعلا درمیان ایشان موجود است.

دیگر ملاجعفر جزنی اعلی‌الله مقامه که معاصر آقا یغما بوده. گویند آقا یغما او را بسیار حرمت مینهاده و احکام شرعیه وتصرفات حسبیه او راامضاو اجراء میداشته‌است.

دیگر علی بن صالح طالقانی که در یکی از جزایر بحضور پرنور امام همام موسی بن جعفرعلیهما السلام مشرف شده و در کتب مناقب ومعاجز ائمه علیهم الصلوة و السلام مسطوراست که بارهاعلی بن صالح برابری نشسته وبطالقان رسیده بالجمله این بزرگوار را هرون الرشید بقتل رسانید.

یکی دیگر ازمشاهیر طالقان درویش عبدالمجید خطاط رب النوع شکسته نویسان عالم است چنانکه میر عماد قزوینی در نستعلیق و میرزا احمد تبریزی درنسخ و درحق او گفته‌اند.

ای گشته مثل بخوشنویسی ز نخست

مفتاح خزینه هنر خامه تست

تا کرده خدا لوح و قلم را ایجاد

ننوشته کسی شکسته را چون تو درست

درویش عبدالمجید معاصر کریم خان زند بوده و اصل او از قریه مهران طالقان است چنانکه در یکی ازقطعات خود نوشته

بنوشته خط بزرورق آسمان نظر

درویش طالقانی مهرانی المقر

اکنون جمعی از دراویش که بطالقان می‌نشینند خود را از طایفه عبدالمجید میدانند اشعار درویش عبدالمجید معروف وبوصف سلامت ولطافت موصوف است.نمونه را بدین یك شعرا کتفامینماید

علاج درد دل من توانی و نکنی

فغان که چارهٔ این درد دانی و نکنی

فوت درویش عبدالمجید در هزار و صدوهشتاد وپنج دراصفهان اتفاق افتاد.

دیگرفقیه فاضل عالم عامل جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع و الاصول آقاخوند ملانظر علی طالقانی است خلف مرحوم سلطان‌محمد قزوینی که در دارالخلافه طهران از مجتهدین مشهور است و مرجع قطع و فصل امور خدمت شیخ اعظم مرتضی الانصاری اعلی‌الله مقامه شاگردی کرده و در زمانی قلیل کلام‌الله مجید رااز برنموده و ترجمه احوال او در کتاب نامه دانشوران بشرح می‌آید. کتاب کاشف الاسرار از تصنیف آن بزرگوار در فن اصول عقاید و علم اخبار و

مواعظ سالهاست بطبع رسیده و در همه دیار و اقطار انتشار و اشتهار یافته است و در فقه استدلالی و خلافیات و اصول و کلام وحدیث و مقتل وتفسیر تصنیفات سودمند دارد ادام‌الله تأییده.

دیگر عالم عابد عادل ورع زاهد کامل آقاخوند ملاعلی‌محمد که ازثقات حاضرین حوزهٔ شیخ اعظم مرتضی الانصاری طیب‌الله‌ثراه بوده فعلا درطهران است درمدرسه جدیدالبنای نواب عالیه والدهٔ نواب امیرزاده عبدالحسین میرزانصرة الدوله‌تدریس وامامت مینماید. مردم را بوی عقیدتی راسخ وارادتی وافر است.

دیگرشیخ علینقی دیزانی‌از معاصرین ایندولت ابدآیت است. فن غالب اوحکمت بوده ولی درمنقول نیز مهارت کامل داشته اوائل تحصیل بدارالسلطنه قزوین خدمت آقاخوند ملا آقا حکیم مشهور و ملاعبدالکریم ایروانی اصولی وحاجی ملا تقی فقیه برغانی و غیر هم رسیده اواخرحال بدارالخلافه طهران درمدرسهٔ میرزا زکی‌مازندرانی تدریس وافاضت داشت. بعضی ازتعالیق برحواشی‌نسخه خود ازاسفار برنگاشت‌وبعدازسال‌مجاعه‌در گذشت واز فرزند دو دختر گذاشت‌یکی درخانه ملامحمدهاشم‌است‌ودیگردرخانه‌ملا عبدالغنی که هردوپسران شیخ محمد حسین طالقانی دیزانی‌اند.

دیگر آقاخوندملاعبدالغنی که بعقیدهٔ بعضی‌مجتهداست‌حفظه‌الله تعالی. دیگر آقامحمدمرجانی که‌معاصر کریم خان زند وتربیت‌یافتهٔ آن پادشاه است. دیگر مولی تقی دیزانی که می گویند درقدس‌وتقوی نظیرنداشته در حدود یکهزار و دویست و شصت در گذشت و بقریه دیزان دربقعه شیخ مغفور که هم‌ازمشاهیرمنسوبین‌طالقان قزوین است

مدفون گشت .

در کتاب عقایدالشیعه تألیف ملاعلی اصغر بروجردی در ظهور پرنور حضرت حجةالله علی الحق اجمعین عجل‌الله‌تعالی فرجه و صلوات الله علیه وعلی آبائه‌الطاهرین خبری است متعلق باسامی کسانی که از مردم‌طالقان که مساعداین ظهور وافرالنورمیباشند واین‌نیزاز مفاخر طالقان میباشد .

والسلام‌علی من‌اتبع الهدی.

بازیهای فشندك

ضمیمهٔ دوم

۱ ـ ماد وازی Mad Vazi (بازی =Vazi سنگ = Mad)

این بازی مخصوص دختران است . بدون جست و خیز و سر و صدای زیاد. ابزارش تنها یکمشت سنگهای به قد فندق است و یك تکه جا که داوطلبان بازی را بدورهم جمع کند . برای شروع بازی باید پیش نوبت و یا بقول خودشان « پیشال Pishal » تعیین شود . دخترها با مقدار سنگهای مساوی که دارند دورهم می‌نشینند و به ترتیب سنگهائی را که درمشت دارند بایك حرکت وچرخش دست به پشت دستشان می‌اندازند . واضح است که مقداری ازسنگها درپشت دست میماند ومقداری به زمین میریزد . دراین میان پیش نوبت یا پیشال کسی است که در پشت دست او تعداد بیشتری سنگ گیر کرده باشد . پیشال همه سنگهای بازیگران دیگررا جمع میکند و بازی شروع میشود : این بار مجموع سنگهارا به پشت دست پرت میکند ، مقدار سنگی که درپشت دست گیرنکند به زمین میریزد وبازیگر بایکی یکی سنگهای پشت دست وباحرکت « اپو Epu » سنگهای روی زمین را جمع میکند .

اپو چه حرکتی است ؟ بازیگر یکی ازسنگهارا به هوا پرت میکند و تابرگشت مجدد سنگ و بااستفاده از لحظه‌ای که این حرکت طول میکشد سریعاً یك یادو سنگ را از زمین میگیرد وبعد هم باهمان دست سنگی را که بهوا پرت کرده بود ازهوا میقاپد . مجموع این حرکات را دراین فاصله زمانی کوتاه « اپو Epu » میگویند . بازیگر با اپوهای متوالی وتامیتواند سنگهای روی زمین راجمع میکند و صاحب میشود . بشرطی که در موقع اپو سنگهای دیگرروی زمین‌را تکان ندهد وباید درجریان کار مواظب باشد که سنگهای پشت‌دست را باسنگهای روی زمین یك جا تمام کند ، نه کم و نه زیاد؛ وبهمین جهت گاهی مجبور می‌شود که مثلا بایك سنگ که اپو میکند دو یا سه سنگ از روی زمین بردارد . به این ترتیب به نسبت مهارتی که هر بازیگر دارد مقداری ویاتمام سنگهارا صاحب میشود . درصورت اول نفر بعدی که بعد از پیشال درطرف راست نشسته است بابقیه سنگها بازی را ادامه میدهد

تااو هم بهمین ترتیب مقداری از سنگهارا صاحب شود . واضح است که در این بازی پیشال با مصالح بیشتری که در اختیار دارد محتملا برد بیشتری خواهد داشت وبهمین جهت آخرین کسی که باآخرین سنگها مشغول بازی است این حق را دارد که درآخرین اپو هرگاه توانست باحرکت « چرخ » بازی را تمام کند دور دیگراوپیشال خواهد بود . حرکت چرخ کمی بیشتر از اپوی ساده مهارت میخواهد . به‌این ترتیب که وقتی بازیگرسنگ رادر هوا میگیرد باید دستش را مانند حرکت‌چکش وازبالا به‌سنگ فرودآورد و درهمان وضع سنگ را ازهوا بقاپد . درهردور هرکس مقداری از سنگهارا برحسب مهارتش صاحب می‌شود و باز هرکدام به‌تساوی‌مقداری سنگ‌بمیان میگذارند و بازی را تا هروقت که میل داشته باشند ادامه میدهند ممکن است بازیگری همه سنگهای خودرا ببازد وبخواهد که بازهم بازی کند . آنوقت مجبور میشود که ازهرگوشه وکناری : چه ازمیان جو وچه‌ازباغچه حیاط سنگ فراهم کندوباسرمایه تازه‌ای دربازی شرکت کند .-

۲- پنشت PÈnshtä

بازیگران این بازی هم غالباً دختران هستند درماد بازی چنان که دیدیم هدف هربازیگر این بود که سنگهای دیگران را تصاحب کند . اما در « پنشت » چنین نیست . بلکه بازیگر سعی میکند کلیه مراحل بازی را به‌ترتیب و زودترازرقیبان تمام‌کند تابرنده شود ودیگران‌را با ادا واصول مخصوص همین بازی تنبیه کند .

هربازیگر پنج سنگ گرد ورچین شده دارد که خوب توی مشت‌جا میگیرد وبهتر اپو میشود. در ابتداباهمین سنگها مانند مادبازی « پیشال»را تعیین‌میکنندوآنوقت‌هربازیگر که‌پیشال‌شدبه‌ترتیب‌این‌مراحل رابازی‌میکند:

اول: « یك‌یك – yäk yäk » بازیگرهرپنج‌سنگ‌را پائین‌میریزدو بعد‌یکی ازسنگهارااززمین‌میگیردو باآن‌چهارسنگ‌دیگررایکی‌یکی‌اپومیکندتاتمام‌شود

دوم : « دد – do do » بازهم هرپنج‌سنگ راپائین میریزد ویکی‌را برای‌اپوانتخاب‌میکندوچهارسنگ‌دیگررادوتادوتابادواپواززمین‌جمع‌میکند.

سوم : « س س – sä sä » باز مانند قبل ، بااین تفاوت که یك سنگ را بااپوی اول وسه سنگ دیگررا بااپوی دوم جمع میکند .

چهارم : « چارچار – char char » بازیگربایك‌اپوچهارسنگ‌را زمین میگذارد و بااپوی دیگری همان چهار سنگ‌را جمع میکند .

پنجم : « پنج پنج – Penj Penj » هرپنج سنگ‌را پائین میریزد ویکی را جدا میکند تا باآن چهارتای دیگررا بایك اپو جمع کند .

ششم : « قد قد – qod qod » بازیگر هرپنج سنگ را درمشت‌دارد یکی را برای اپو انتخاب میکند . آنوقت باهرحرکت اپویکی ازسنگهارا پائین میگذارد . واضح‌است‌باچهار اپو هرچهارسنگ‌درزمین قرارمیگیرند(۱) آنوقت بازیگر بادو اپو دوتا دوتا آنهارا جمع میکند .

هفتم : « گل‌پاچ – Gol oʷ pach » (به معنی : گل‌آب‌پاش) در این حرکت بازیگر هرپنج سنگ‌را زمین میریزد وبایکی بقیه را اپو میکند بشرطی‌که بعدازهر اپو سنگ برداشته شده را به زمین نگذارد . به این ترتیب بعدازچهار اپو هرپنج سنگ‌دوباره درمشت اوخواهد بود .

هشتم : « ت ا پاچ – Tä oʷ pach » (به معنی : ته‌آب‌پاش) هر پنج سنگ‌را پائین میریزد ویکی یکی‌آنهارا بادست راست به‌هوا میاندازد و بادست‌چپ میگیرد . واضح است‌که درآخر این حرکت‌هرپنج سنگ‌درمشت چپ جمع خواهد شد .

نهم : «سراپاچ – Säroʷpach»(بمعنی : سرآب پاش) هرپنج‌سنگ راپائین میریزد ،یکی ازسنگها را برای اپو انتخاب میکند ، با دست‌راست وباهراپویك سنگ اززمین برمیدارد ودردست چپ میگذارد . و این اپوها مشکل‌تراست ، زیرا درفاصله زمانی هراپوباید دو کار انجام شود . اول اینکه سنگ را باید برداشت وبعددرهمان لحظه به دست‌دیگر گذاشت .

دهم : «گیلان اپو – GiIané èpu » (به معنی: اپوی گیلان)مانند حرکت«گل‌اپاچ» بااین تفاوت‌که فقط بایك‌دست میبایست‌اپو کرددرحالیکه درآن‌حرکت ممکن بود هردودست درکارباشد .

یازدهم:«بشکن-B oshkän»(به‌معنی:شکننده)مانندحرکت‌قبل‌است‌با این‌تفاوت که‌سنگهادرحرکت‌اپومیبایست‌باهم برخورد کندوصدایش‌بگوش برسد

دوازدهم : «نشکن – Noshkän » (به معنی : نشکن) درست مغایر «بشکن» است وباید که سنگ اپوشده درمشت صدا نکند .

سیزدهم : «پیرزن – Pirä zän»

سنگهارا پائین میریزد درحالیکه دست چپ‌را درکنارسنگها ۱ مطابق شکل‌درصفحه بعد گذاشته‌است. آنوقت‌باانتخاب یکی‌ازسنگهاو باچهاراپوبقیه سنگها رایکی یکی به‌داخل‌دست‌چپ‌هدایت‌میکند.(این‌حرکت‌شاید اشاره‌ای باشد به‌زنان وپیرزنانی‌که غالباً درابتدای هرعروسی پیغام بر پسر ودختر

---

(۱) ـ این حرکات اشاره‌ایست به تخم‌گذاشتن مرغ خانگی وقدقدی که بعد ازتخم گذاری سرمیدهد و بهمین مناسبت اسم این حرکت را « قدقد » گذاشته‌اند .

هستند ، خصوصاً که درحرکات بعدی ازعروس ودامادهم نامی میآید)



در بازی «پنشت» شکل دست چپ درحرکت « پیرزن »

چهاردهم : «مرغانه ویچین – Morqané vichin» (به معنی : جمع کننده تخم مرغ)

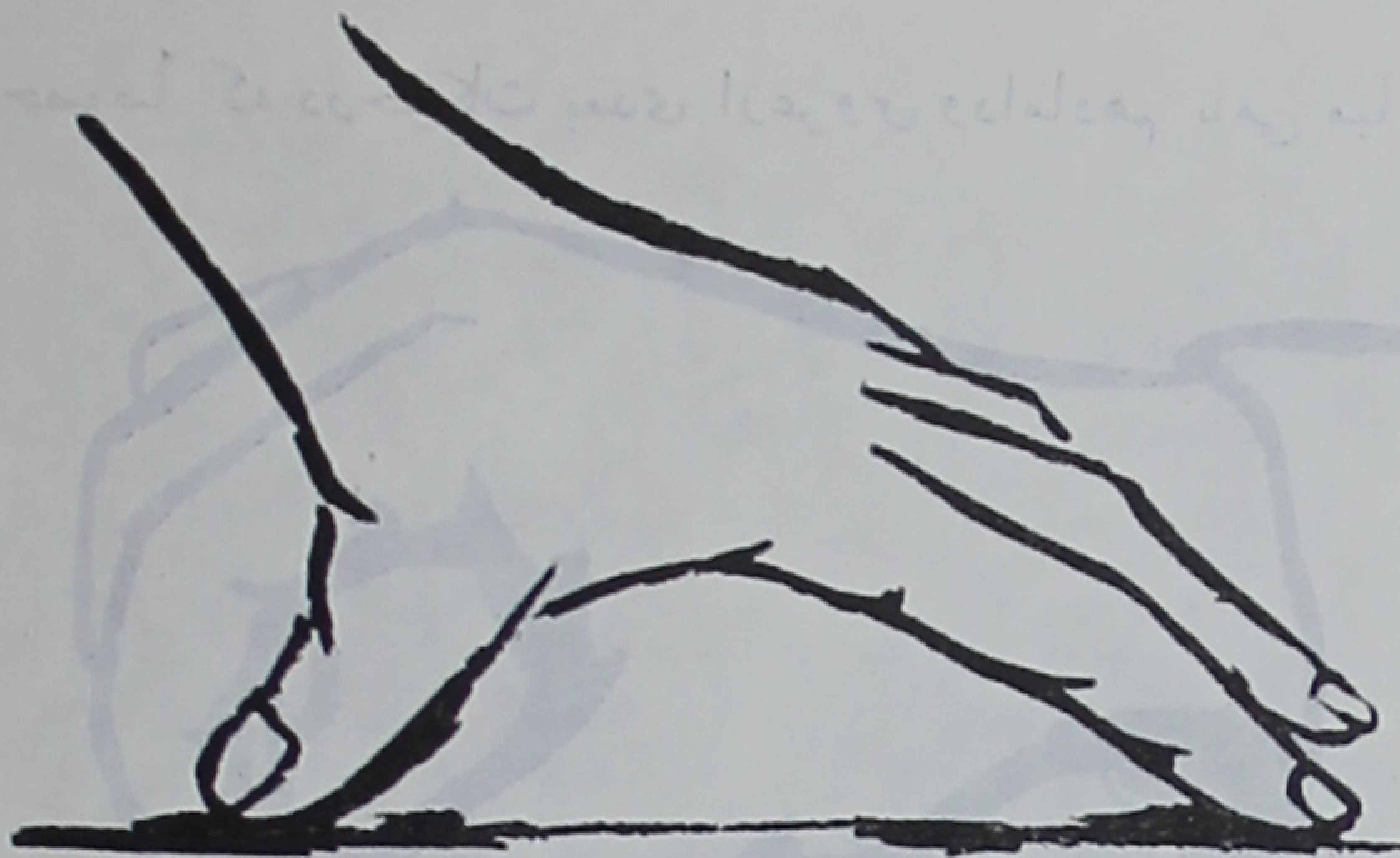
هرپنج سنگ را پائین میریزد ، بایکی ازسنگها اپومیکند به شرطی که درهراپوسنگی‌راکه با اپوی قبلی برداشته بود دوباره به‌زمین‌بگذارد . درنتیجه بعد ازپنجمین اپوهرچهارسنگ دوباره برزمین خواهد بود آنوقت بازیگربادواپو ودوبدوآنهارا جمع میکند .

پانزدهم : «آروس – Arus» (به معنی : عروس)

بازی‌کننده دست چپش را مطابق شکل روی زمین میگذارد و با دست راست سنگهارا میریزد وبازیگران دیگریکی ازسنگها را بعنوان «عروس» انتخاب میکنند وبازیگرسنگ دیگری برای اپوبرمیدارد وباهراپویك‌سنگ را اززیردست چپ میگذراند وباآخرین اپو«سنگ عروس»راهم میگذراند.

شانزدهم : «زاما –Zama» (به معنی: داماد)

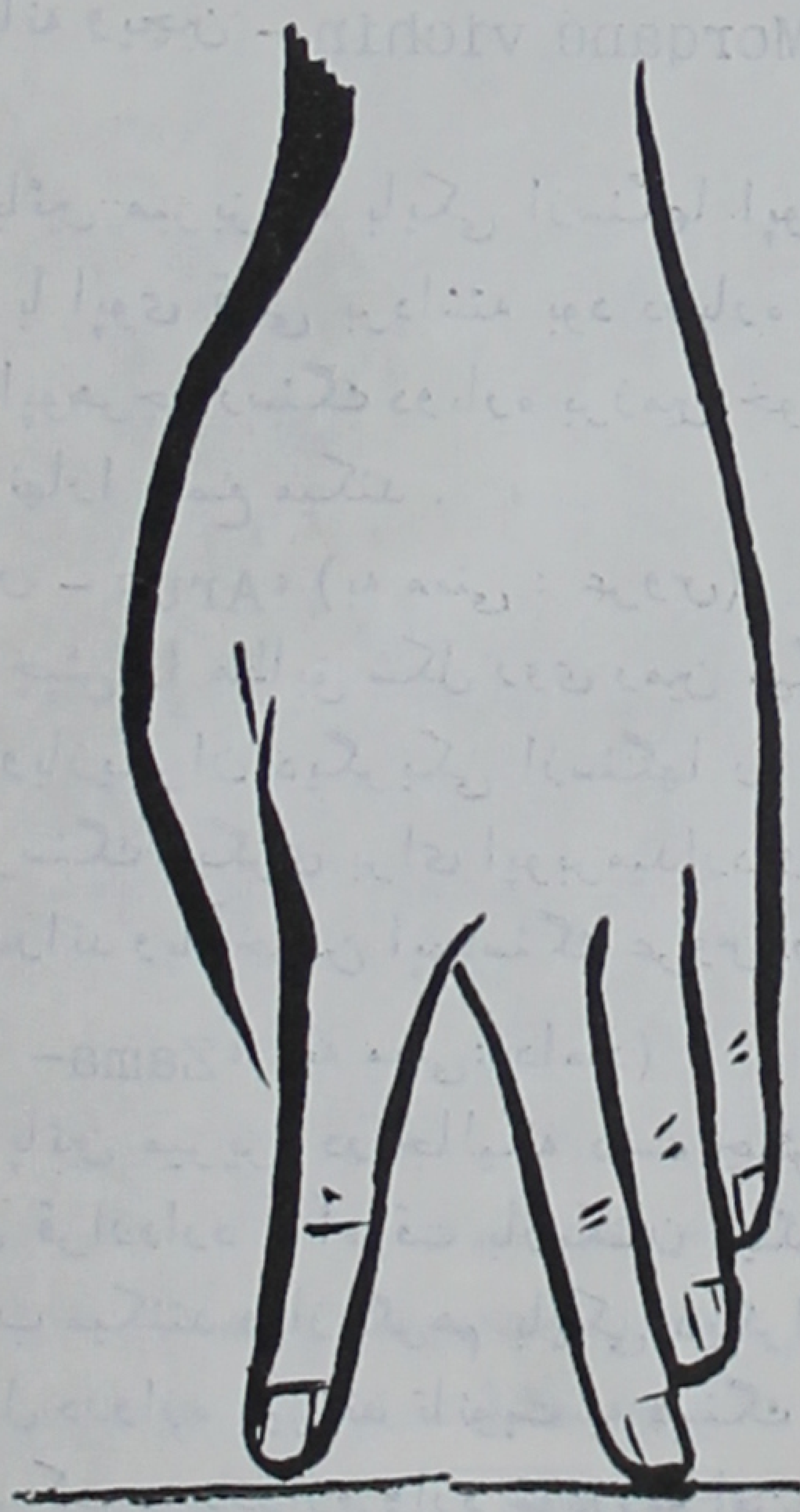
بازیگر سنگهارا پائین میریزد در حالیکه دست چپش مطابق شکل و مانند دروازه روی زمین قراردارد . آنوقت بازیکنان دیگر یکی از سنگها را بعنوان «زاما» انتخاب میکنند وبازیگرهم بایکی دیگرازسنگها وهمراه حرکت اپوبقیه‌را بداخل دروازه میراند تانوبت به «سنگ زاما» میرسد که باید با سه اپو وباسه حرکت به دروازه وارد شود وبه این‌حرکت آخر «سه ووزان Sévozan »میگویند.



در بازی «پنشت»

شکل دست چپ درحرکت «عروس»

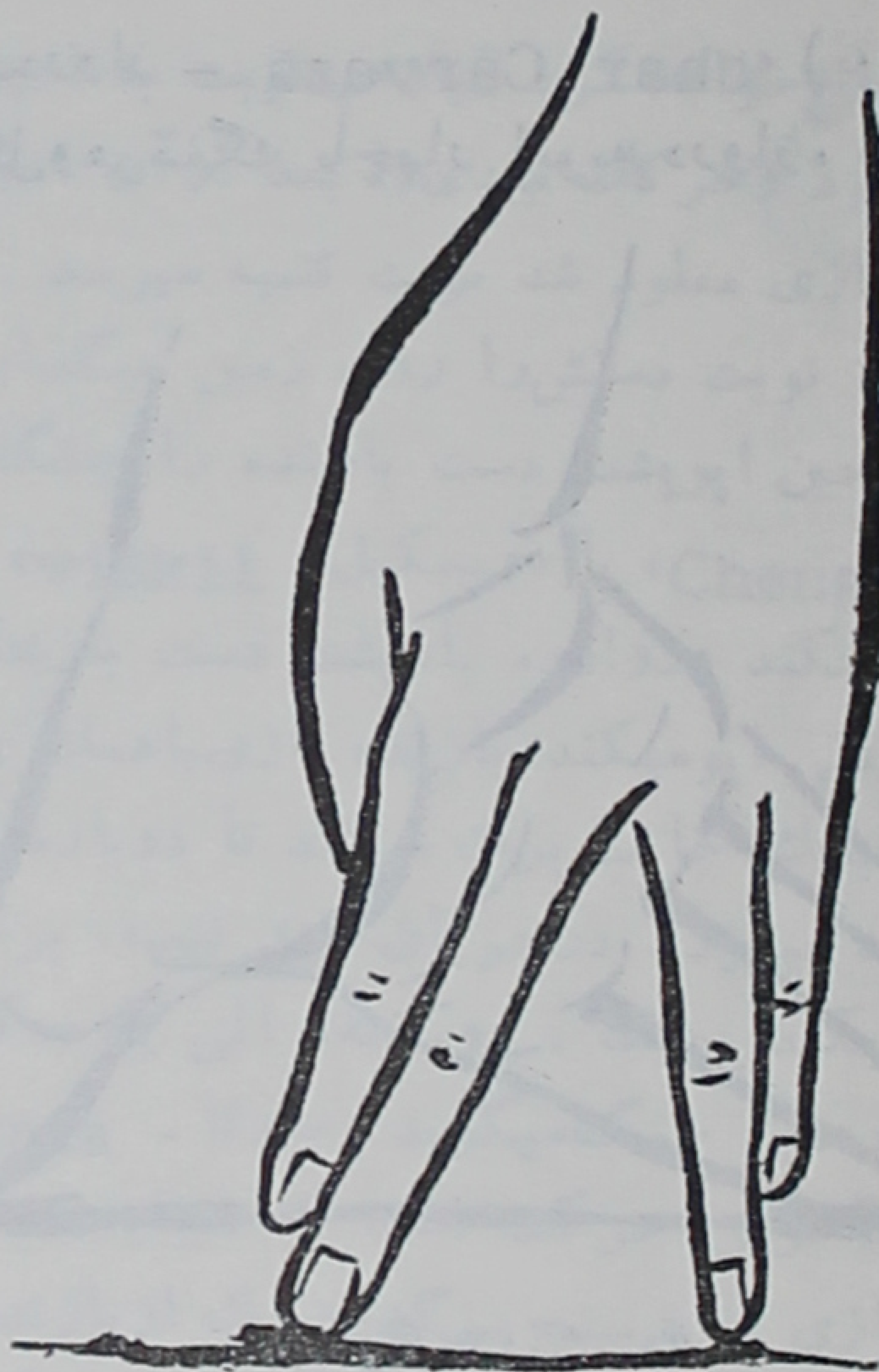
هفدهم : «ی‌درواز Yé därvazä » (به معنی : یك دروازه) مانند «زاما» است بااین تفاوت که«سنگ زاما»|در کار نیست وهمه‌سنگها بایك‌حرکت وباصطلاح با «ی ووزان - Yé vozan» به داخل دروازه رانده میشود .



در بازی«پنشت»

شکل‌دست‌چپ‌درحرکت «زاما»ودرحرکت «یك دروازه»

هجدهم: «دو درواز – Do därvazä» (به معنی : دو دروازه) دست چپ مانند شکل وهرسنگ بادواپوبه دروازه رانده میشود .



دربازی « پنشت»

شکل دست چپ درحرکت «دودروازه»

نوزدهم : «س درواز – Sä därvazä» (به معنی :سه دروازه) دست چپ مانند شکل وهرسنگ باسه‌اپوبه دروازه رانده میشود.



دربازی « پنشت »

شکل دست چپ درحرکت «سه دروازه»

بیستم : «چاردرواز – char Cärvazä» (به معنی: چهاردروازه) دست چپ مانند شکل‌وهرسنگ باچهار اپوبه دروازه رانده میشود .



در بازی «پنشت»

شکل دست چپ درحرکت «چهار دروازه»

بیست ویکم : «ی گل چرخ – Yé golé chärx» (به‌معنی: یك گل چرخ) مانند حرکت «یك یك» بااین تفاوت که سنگ‌اپورا درهوا باحرکت چرخ باید گرفت .

بیست ودوم : «د گل چرخ – Do golé chärx» (به معنی: دو گل چرخ) مانند حرکت «دو دو» واپوها با چرخ .

بیست وسوم : «س گل چرخ -Sé golé chärx» (به‌معنی : سه گل چرخ) مانند حرکت «س‌س» واپوها باچرخ .

بیست وچهارم : «چارگل چرخ - Char golé chärx» (به‌معنی: چهارگل چرخ) مانند حرکت «چارچار» و اپوها باچرخ . این حرکت آخرین حرکت این بازی است که میبایستی چهار مرتبه همین حرکت تجدید شود .

واضح است بازیگری که زودترازدیگران همه این مراتب‌را طی کند برنده بازی خواهد بود . امااجباری نیست که دریك دوربازیگری همه‌این حرکات را انجام دهد. ممکن است تاحرکت «عروس» برسد ودرآنجااحیاناً سنگ اپوازدستش بیافتد ؛ آنوقت ناچاراست تادوردیگرمنتظربماند وبازی

را دست‌راستی اوشروع‌خواهدکرد وبازهم نوبت به اوخواهدرسید وحرکت «عروس»را ازسرمیگیرد وحرکات بعدی‌را بعد ازآن انجام میدهد ...

وقتی برنده بازی معلوم شد نوبت تنبیه میرسد . به این ترتیب که هربازنده‌ای برحسب نوبت دستش‌را روی زمین میگذارد وبرنده بازی بـا یکی یکی سنگها درحین اپوپشت دست بازنده را چنگ میزندکه باصطلاح «چنگیرك(۱) Chengiräk» یا «ویسکیل - viskil» میگویند وباهرسنگ تادوازده مرتبه اپومیکند ودوازده بارپشت دست بازنده را چنگ میزند . درسیزدهمین‌مرتبه وقتی اپومیکند: بازنده بازی‌باهمان دست چنگ‌خورده‌اش سنگ اپورا درهوا به‌یك جانب پرت میکند تا دوباره به دست برنده نیفتد زیراکه تنبیه تجدید میشود . درجریان این تنبیه، برنده هر«چنگیرك» را به ترتیب شماره میکند : یك ، دو، سه، الی یازده‌که میگوید «وارتا ـ varta » وبادوازدهمین چنگ‌میگوید «جارتا - jarta » وبعد«جورا تاـ jurta »ودر همین‌آخرین حرکت است که میبایست سنگ‌اپو را ازدستش انداخت . برنده بازی با هرپنج سنگ هریك ازبازنده‌ها رابه این ترتیب تنبیه میکند وخلاصه‌آخرین لحظه بازی باسیزدهمین اپووباکلمه «جورتا» و باکوشش آخرین بازنده‌ای که با دستپاچگی سنگ اپو را دور میاندازد فرا میرسد .ـ

۳ـ پادشاه وازی - Padeshaʰ väzi

این بازی قاپ لازم دارد ، هر بازیگری باید یك قاپ داشته باشد و تعداد بازیگران هم بایدبیشتر‌ازچهارنفرباشند .چون قصدازبازی اینست‌که ازمیان‌جمع بازیگران یکی بعنوان «شاه» و دیگری «وزیر» ویکی دیگر «جلاد» وچهارمین‌نفربعنوان «دزد»معلوم شوندچنانکه‌درشکل‌صفحهٔ‌بعدمیبینید هرطرف‌ازقاپ درعین حال که اسب، خر، عاشق ، دزد است ، دراین بازی بخصوص‌به ترتیب : شاه، وزیر، جلاد ودزدنام‌دارد.

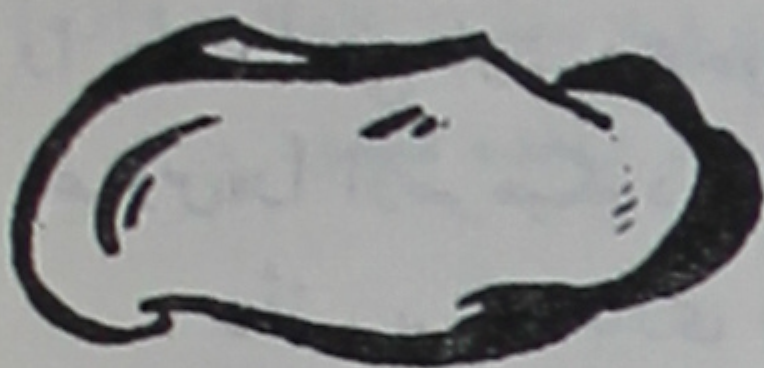
بازیگران به ترتیب قاپ میاندازند هرکس شاه آورد شاه میشود و هرکس وزیرآورد وزیرخواهد بود . گاهی ممکن است یکی از بازیگران شاه بشود، اما اگرافراد دیگراین‌بازی‌یعنی وزیر، جلاد ودزد هنوز معلوم نشده باشند اونمیتواند همیشه شاه باقی بماند زیرا ممکن است پشت سر او بازیگردیگری هم شاه بیاورد ویاهمینطوردرمورد وزیروجلاد . اماوقتی‌همه اشخاص چهارگانه بازی تکمیل شده باشند شاه ووزیرشدن ویا جلاد و دزد

۱ - Chängitänäk = چنگ گرفتن



«اسب»

در«پادشاه بازی»پادشاه است



«خر»

در«پادشاه بازی»وزیر است



«دزد»

در«پادشاه بازی»هم دزد است



«عاشق»

در«پادشاه بازی»جلاد است

شدن هر چهار نفر مسلم میگردد. آنوقت شاه و وزیر وجلاد به ترتیب زیر دزد را تنبیه میکنند:

شاه خطاب به وزیر: بوشو دزد پیدا کن Bushu dozdä peyda kon

یعنی: «برو دزد را پیدا کن»

وزیر خطاب به شاه و درحالیکه دزد را نشان میدهد: بگیتم یعنی: «گرفتم» Begitom

پادشاه خطاب به وزیر: بوشو بین چی دزدی کردیه

Bushu beynchi dozdi kordiyä

یعنی: «برو ببین چه دزدی کرده»

وزیر خطاب به دزد: چی دزدی کردی Chi dozdi kordey?

یعنی: «چه دزدی کردی؟»

دزد میگوید: بیشیم باغ شاه، بدیم زن شاه، ی ماچ کردم فرار کردم

Bïshim baqé sha, bedim zoné sha, yé mach kordéméʷ Färar kordom.

یعنی: رفتم باغ شاه، دیدم زن شاه، یك ماچ کردم و فرار کردم.

وزیر خطاب به شاه: بی‌شی باغ شاه، بیدی زن شاه، ی گل بیچیی فرار کردیی

Bishi baqé sha, beydi zoné sha yè gol bichchiyo färar kordiyä

یعنی : رفته باغ شاه ، دیده زن شاه، یك گل چیده (۱) وفرار کرده

شاه خطاب به وزیر : بوشو جلاد بوگوسبیل مال کن.

Bushu jälladä bugu sebil mal konä

یعنی: برو به جلاد بگو «سبیل‌مال» کند .

وزیرازشاه سئوال میکند : آتشی‌یا پنبه‌ای Atäshi ya pänbäi?

یعنی: سبیل مال آتشی باشد یا پنبه‌ای؟(۲)

اگرشاه برآشفته باشد خواهد گفت : آتشی

آنوقت جلاد به سروقت دزد میرود وبادوانگشت شصت‌وسبابه‌لب بالائی دزدرا چنان فشارمیدهدکه هوارش به‌آسمان میرسد. اماا گرشاه علاقه‌ای‌به دزد داشته باشد ویابخواهد حسن خلقی نشان دهد، خواهدگفت: سبیل‌مال پنبه‌ای . آنوقت جلاد نه‌آنچنان‌آتشی بلکه به‌آرامی پنبه دست به‌بالای‌لبش خواهدکشید . مجازات های این بازی انواع مختلف دارد و یکی دیگرش «قیف بند» است . به این ترتیب‌که لوله یك قیف‌را زیرشکم دزد و به بند شلوارش محکم میکنند به‌نحوی‌که لوله قیف توشلواردزد راه داشته باشد و بعدهم دردهن دزد قندی میگذارند وبه اومیگویند اگرتوانستی این قندرا درقیف بیاندازی وخوب‌نشانه بگیری پادشاهی‌را به تومیدهیم وتادزدبخواهد خودش‌را جمع وجورکند ونشانه بگیردبازیگران دیگرظرف آبی‌راروی‌قیف خالی میکنند وآب ازراه لوله‌قیف توی‌تمام شلواروپروپای‌دزدرا خیس‌میکند و باخنده‌ها وسروصداهاهلهله‌ای‌راه میفتد . مجازات های دیگری هم هست مثلا شاه با خشم میگوید: «چك‌بزنیدش» ویامیگوید : «بذارید معلق بزنند» ویا «باشلاق‌بزنیدش» والی‌آخر که تازه شلاق زدن هم‌آتشی دارد وپنبه‌ای. ـ

۴ـ اوهه وازی ـ Uhä vazi (۳)

این هم نوعی بازی باقاپ است که پسر بچه‌ها را مشغول میکند و

۱ـ مقصود از«یك‌گل چیده» اشاره به «یك‌ماچ برداشته» است؛ که‌البته میبایستی بااستعاره به شاه میفهمانده باشد

۲ـ فشندکیها به‌آتش « täsh ـ تش» میگویند . اما دراین‌بازی‌همان آتش ادا میشود .

۳ـ به‌این مناسبت این اسم‌راگذاشته‌اند که هنگام پرت کردن «قاپ» صدائی مثل «اوهه» ازدهانشان‌شنیده می‌شود

چنانکه درشکل بنظرمی‌آید هرجانب قاپ اسمی دارد . بازی به‌این ترتیب شروع میشودکه بازیگران هرکدام قاپ میاندازند هرکس « اسب » آورد برنده است و بایدکه باقاپ خودش قاپ دیگران رابزندواگرکسی «اسب» نیاورده باشد آنکس که «خر» بیاورد برنده خواهد بود وبعدازخر«عاشق» برنده است . گاهی‌ممکن است سه نفرازبازیگران اسب بیاورند وتنهاقاپ یکی باآنها اختلاف داشته باشد شخص اخیربرنده خواهد بود . هرچندکه این قاپ «عاشق» ویاحتی « دزد » باشد . به‌این ترتیب شخص برنده باقاپ خودش آنقدر توسرقاپ دیگران نشانه میگیرد تایکبار نشانه‌اش به‌خطابرود وبعد دست ازتنبیه بردارد .

۵ ـ شیك بردار – Shik bärdar

با قاپ بازی میکنند ، دونفری یا چند نفری . هرکس یك قاپ تیشال « tishal» دارد ، یعنی قاپی که خوب سائیده شده و برای بازی مناسب‌تر است . هرکس هم قاپش را با نشانه‌ای میشناسد . آنوقت همه قاپهارا به « اوستا - usta » میدهند واومجموع قاپهارا زمین میریزد .قاپ کسی‌که « اسب » آورد برنده‌است وبقیه‌قاپها هم‌مال‌اومی‌شود ویا قاپ «خر» که درصورت نبودن « اسب » برنده است .

۶ ـ سه نفر کله ملوق So näfär Källä mäluq

این بازی مخصوص پسران ده دوازده ساله است و باشش نفر شروع می‌شود ، هرسه‌نفریك گروه راشامل‌میشوندودوگروه «ترخشك» میکنند (۱) تا معلوم شود کدام دسته باید اول بار روی زمین خم شوند . آنوقت‌دونفر ازآن دسته در طرفین هم مطابق شکل قرار میگیرند و نفرسوم درحدفاصل آنها زانو میزندوسرش را میان کفل دونفردیگر میگذارد و بهمین مناسبت هم‌به‌او «تس‌خرك – Tos xorok » میگویند . نفرات دسته دیگریکی‌یکی از روی این گروه واز این جانب به‌جانب دیگرمعلق میزنند ، به‌این‌ترتیب که هرکدامشان‌به‌نوبت سرودستهایش را پشت وسطی تکیه میدهد وپاهایش‌را از زمین بلند میکند ، بعدهم باکمك وفشار دستها به‌آن طرف معلق‌میزند .

---

۱ ـ پیداست که « ترخشك» چیزی مانند «شیریاخط»است. سنگ‌پهنی‌را برمیدارند ، یك طرفش تف‌میاندازندتاترشود.بعدهم سنگ‌را به‌هوا میاندازند ودراین موقع دسته‌ای میگویند «تر» ودسته‌ای دیگرمیگویند «خشك» واضح است‌که سنگ ازیك جانب خشك یاترروی زمین میافتد. آنوقت دسته‌ای که درست پیشگویی کرده بودند برده‌اند ـ



مربوط به بازی:« سه‌نفر کله‌ملوق»

ممکن است کسی درانجام این حرکت موفق نشود ومثلا وقتی‌که پاهایش‌را بلند کرد نتواند درست وحسابی معلق بزند ودوباره به‌همین طرف برگردد ویا به‌یکی ازدوجانب « تس‌خرك » بیفتد ، دراین صورت دسته اخیر بازی‌را باخته‌اند وباید روی زمین‌مطابق دسته قبل خم‌شوند وآنها متقابلا ازرویشان معلق بزنند . بازی به‌همین نحوبی سرانجام ادامه پیدا میکند .

۷- دوقوز بپرك Do quz bä päräk

به این بازی « بیضی ژیلا Beyzi zila » هم میگویند با دونفر یا چند نفرشروع میشود . یکی مطابق شکل قوز میکند ودیگران ازرویش به‌ترتیب می‌پرند وهردور پرش‌مطابق اسمش قراروقاعده‌ای دارد . دراولین دورهمه کسانی که می‌پرند در حال پرش میگویند « بیضی » و در دور دوم « ژیلا » و بعد « مهردولتی»که درحال پریدن به‌نشیمن‌آن کسی‌که خم شده است یك پشت پا میزنند و بعد « دودست‌نخوره » که دراین حرکت بایدهیچ جای بدنشان جزدستها که‌به‌پشتش تکیه میدهند با او تماس پیدا نکند وبعد حرکت « یك دست نخوره » که‌باکمك یك دست وبدون هیچ تماسی‌میپرند.

بعد حرکت « بیدست نخوره » بدون کمك دستها وبدون هیچ تماسی . و بعد « بیدست بخوره » که بدون کمك دستها میپرند در حالی‌که نشیمنشان به پشت‌اوتماس پیدامیکند . وبعد حرکت « گت ، ناگت Get,naget »(۱) که رویش می‌نشینند تا وقتی‌که شخص قوزکرده بگوید « گت » آنوقت از



مربوط‌به بازی«دو قوز بپرك»یا«بیضی ژیلا»

رویش پائین میروند . واضح است آنکس که قوزکرده اگرمیبیندوضع و موقع بازیگری که نشسته است خوب نیست و ممکن است الساعه بیفتد خواهد گفت : « ناگت » تابدون اجازه بیفتد ودرنتیجه بجای‌او قوزکند. بعدحرکت « قیچی قیچی ، لیس لیس » که مانند حرکت « گت ، ناگت » است‌با این تفاوت که‌یك ور می‌نشینندووقتی پائین میروند که قوزکرده بگوید :لیس‌لیس بعد حرکت « بشقاب بسر» شروع می‌شود به این ترتیب‌که از پای کسی‌که قوزکرده سه خط موازی و بافواصل مساوی روی زمین میکشند وبازیگرانی که میپرند باید سنگی را بالای سرشان بگیرند ودرحال پرش‌سنگ‌را ازآن سه خط دورتر پرت کنند . بمناسبت همان سنگی که به سرمیگذارند این

۱ــ این کلمه «گت» ترکی است وبه‌معنی : برو . دراین بازی‌هم همین معنی را دارد ووقتی‌با «نا» ترکیب شد وبصورت «ناگت» بمعنی «نرو» است البته صورت ترکی «نرو» «گتما» است .

حرکت را « بشقاب بسر » میگویند . بعد حرکت « گوشت کـوب کوپك -
Gusht kub kupäk» است به این ترتیب کسی که میپرد روی پشت قوز
کرده مینشیند وباپا سه‌باربه‌نشیمنش میزند وبعد پائین میرود. بعد حرکت
«آهنگر کوپك - Ahängar kupäk» است که روی پشت قوز کرده
مینشینند وسه‌باربادست به‌کمرش میزنندوبعد میپرند .

پیداست که درطی مراحل این‌بازی هرکس مرتکب خطائی شود و یا
ازعهده پرش‌برنیایدبازی راباخته است‌وبایدقوزکندتادیگران ازرویش‌بپرند
ودوباره‌ازسرنومراحل‌بازی راشروع کنند.درصورتیکه، تاآخربازی‌هیچکدام
نباختند ، بازهمان شخص مجبوراست قوزکند.اما درشروع‌بازی برای‌اینکه
معلوم شودچه‌کسی ازمیان بازیگران قوزکند «ترخشك» خواهندکرد. البته
دراین مورد هردونفرباهم ترخشك میکنند و بازنده‌ها باز دونفری ترخشك
میکنند تاعاقبت قوزکننده مشخص شود. یاممکن است کسی داوطلبانه‌حاضر
شودکه قوزکند درآنصورت درجریان بازی تا۷ بار اگرببازد ازقوزکردن
معاف خواهد بود .

۸- «هالنگه- Halengé»

این بازی دونفری ویاچند نفری شروع میشود واز آن بازیهاست که
در فصل‌تابستان زیادرونق‌دارد . میدانی راباخط‌کشی‌مستطیل شکلی‌محدود
میکنندویکی‌در درون‌آن‌محیط بایك‌پا بازیگریا بازیگران دیگررا تعقیب‌میکند
وکوشش دارد باپایش پای‌طرف‌را لگدکند، در آن صورت از اوکول خواهد
گرفت . امااگر درجریان کارپای‌خودش بزمین‌برسد به‌اوکول‌خواهدداد.
مقدارکول را ازقبل معلوم میکنند .

۹- « سکوت- Sekut »

ابزار این بازی گردو است وبرد وباخت هم برسرگردو چندتا پسر
بچه ده دوازده ساله بازی را شروع میکنند . یکی از بازیگران داوطلبانه
صاحب « سکوت » میشود .یعنی‌که چند گردو روی زمین به ردیف‌مینشاند
وخودش کنار گردوها کمین میکند . آنوقت بازیگران دیگر به ترتیب از
فاصله‌ای‌که معین شده و با یك گردو « سکوت » را هدف میگیرند . هـر
بازیگری‌که هدف‌گیری میکند مطابق سلیقه‌اش میتواند گردورا روی زمین
قل بدهد ویا پرتاب‌کند . به‌این‌گردو تیله -Tile میگویند واگر تیلـه
به گردوهای‌سکوت برخورد کرد همه آن گردوها متعلق به بازیگراخیر
خواهد بود . درغیراینصورت‌تیله را صاحب سکوت برمیدارد . باین‌ترتیب

بازیگران برحسب مهارتی که در هدف گیری بروز میدهند توفیق بیشتری خواهند داشت .

محلی را که بازیگران از آنجا « سکوت » را هدف میگیرند مره Morreʰ نام دارد که برحسب کم و زیادی گردوهای سکوت نزدیکتر یا دورترخواهد بود . صاحب سکوت مختار است ازسه تاده دوازده گردوروی زمین بنشانددراین صورت اسم سکوت هم برحسب تعداد گردوها تغییرمیکند مثلا : « چهارکوت » « پنج کوت » الی آخر .

۱۰ـ آقا زنجیر باف

این بازی ۶ـ۷نفری شروع میشود . بچه‌هادستهاشان را بهم‌میگیرند ومطابق شکل دورهم نیم دایره‌ای میزنند وبعد دونفری که در دوطرف این نیم‌دایره هستندچنین سئوال‌وجوابهائی میکنند : (۱)



شروع بازی «آقا زنجیر باف»

۱ـ این کلمات ازقسمت اول بازی بازبان فارسی معمولی ادامیشود .

ـ آقا زنجیرباف
ـ بله
ـ زنجیرو بافتی ؟
ـ بعله
ـ پشت کوه انداختی؟
ـ بعله
ـ بابات آمده (آقات آمده)
ـ چی‌چی آورده ؟
ـ نخودچی کشمش
ـ بخورو بیا
ـ باصدای چی ؟
ـ باصدای قوروپ Qurup (۱)

آنوقت همه‌صف به تقلید از صدای کلاغ قار ـ قار میکنند وهمچنان که دستهای یکدیگررا دارند به‌ترتیب از زیردست اولی ودومی رد میشوند ودرنتیجه دومی زنجیر میشودوپشت به‌صف میماند وبقیه باز سرجای‌خودشان میمانند وآخری دوباره میپرسد :

ـ باصدای چی ؟
ـ باصدای سگ

واین دفعه هاپ ـ هاپ کنان از زیردست دومی وسومی رد میشوند و درنتیجه سومی هم زنجیر میشود و بازی باز به‌همین نحو وباصداهای‌مختلف مثل : گربه ـ خروس ... ادامه پیدا میکند تا تمام صف زنجیر می‌شود . آنوقت‌آخری میگوید :

ـ آقا میگوچال‌دان بکوتنی

Aqa migu Chaldan bäkutäni

یعنی : آقا میگوید « چال‌دان (۱) » بکوبید .

۱ـ « قوروپ ـ Qurup » = کلاغ

۲ـ چال دان وسیله‌ایست که از سنگ درست میکنند مانندهاون‌هـای معمولی اما بزرگتر ازآنها وبااین‌تفاوت که هاون قابل انتقال است ولی‌چال‌دان برتخته سنگی تهیه میشود که درحیاط خانه همیشه هست . در چال‌دان گندم و پاره‌ای چیزهای دیگر میکوبند

دراین حال همه صفخه‌خه (۱) کنان درهمان حال زنجیرجست‌وخیز میکنند . وقتی که ازاین جست‌وخیزها و سروصداها خسته شدند آخری می گوید :

ـ آقا میگو زنجیر پاره کنین .

Aqa migu zänjirä parä konin

یعنی : آقا میگوید زنجیرا پاره کنید .

بعد همه درحالیکه دستهاشان را محکم بهم گرفته‌اند وازدوطرف صف ودر دوجهت‌مخالف همدیگر را میکشند و آنقدر میکشند تا عاقبت از جائی صف پاره شودوآنوقت برسرهمان دونفری که دستهاشان ازهم بازشده‌میریزند وباجار و جنجال آنهارا بهم میکوبند و بازی با سروصدا وشلوغی سرانجام می گیرد .

۱۱ـ جو ، گندم

این‌بازی ۵ـ۶ نفری شروع میشود . بازیگری یکی ازاشیاءاطراف‌را درنظر میگیرد . مثلا :شاخه‌ای یاخروسی یاپنجره‌ای‌وبعد میگوید : « نام‌ور داشتم » آنوقت دیگران یکی یکی‌اسم میگویند تاآن چیز موردنظر شناخته شود . کسی که‌آن چیزرا شناخت برنده بازی است . آنوقت آنکس که نام برداشته بود میگوید : « گندم » وبرنده بازی‌باکمربندش به‌دنبال‌دیگران میدود وآنهارا میزند تا وقتی که همان نام بردار بگوید : « جو » آنوقت بازیگران برمیگردند وبرنده بازی را میزنند تادوباره بگوید «گندم»وباز نوبت برنده است که دیگران را بزند . پیداست چنین بازی سراسر زدو خوردی پرسروصدا هم خواهد بود (۲)

۱۲ـ گرگ کله ـ Gorge källe

این بازی باشش هفت نفروگاهی بیشتر شروع میشود . همه بترتیب قد پشت سرهم میایستند . درحالیکه هرکس دست در کمرنفر جلوی کرده است و آنکس که از همه جلوتر ایستاده و بزرگتر از همه است دستمالی

۱ـ خه‌خه کردنشان تقلیدی است از چال دان کوبیدن مادرهاشان که وقتی سنگ دست را در چال فرودمی‌آورند صدائی مانند «خه» بی‌اختیار از حنجره‌شان بیرون میزند

۲ـ بازی دیگری‌شبیه به‌همین که عوض نام‌ورداشتن ازاشیاء «رنگی»را درنظر میگیرند وبه‌بازی «چه‌رنگ،چه‌رنگ ـ Chereng - chereng» معروف است .

به‌دست میگیرد واصطلاحاً « نه‌نه » یامادر بچه است . مادر همین بچه‌هائی که پشت سراو ایستاده‌اند ویکنفر دیگرهم ازجلو وازجانب روبرو به سوی اینهامی‌آید که باصطلاح « گرگ »است بازی به این‌ترتیب بجریان‌میافتد که بچه‌ها دستجمعی به‌مادرشان میگویند :

_ نه‌نه، نه‌نه ، گسنه‌مانه — Nänä , nänä , gosnä manä

یعنی : مادر ، مادر ، گرسنه‌هستیم.

ومادرمیگوید : هیچی‌نوگو، گرك بیامه .

Hichi nugu, gork biyamä

یعنی: چیزی‌نگو، گرگ آمده .

ودراین حال که گرگ به صف نزدیك شده و رو در روی « نه‌نه » است میگوید : من بیامیم گوسفند ببرم

Mon biyamiäm gusfänd bäbärom

یعنی : من‌آمده‌ام‌گوسفند ببرم

نه نه جواب میدهد : چوپن درم نمی‌الم

Chupän därom , nemiyälom

یعنی : چوپان دارم . نمی‌گذارم .

گرگ میگوید : مینی‌کارد تیج‌تر — Mini kard tij tärä

یعنی : کاردمن تیزتر است .

نه‌نه جواب میدهد : مینی دمبه‌لذیزتر

Mini dombä läziztärä

یعنی : دمبه من لذیزتر است .

گرگ : من میبرم خوب خوبشه

Mon mibärom xub xubäshä

یعنی : من خوب خوبهایش را میبرم

نه نه : من‌هانیمیدیم پشکلشه

Mon hanimidim poshkoläshä

یعنی : من پشکلش را هم نمیدهم .

گرگ میپرسد :خالیه خانه‌کوجیه ؟

Xaliyä xanä kujiyä ?

یعنی : خانه خاله کجاست ؟

ننه میگوید : ایشی‌نای اوشونای Ishınayä ushunayä

یعنی : اینطرف‌است ، آنطرف است .

وننه‌درحال گفتن این‌آخرین جمله چپ وراست میشود که اینطرف وآنطرف را به‌گرگ نشان بدهد وگرگ بااستفاده ازهمین فرصت به صف حمله میکند وشلوغ میشود و ننه بادستپاچگی و باآه و زاری مرتباً فریاد میکشد : قاشوق بوشور نداروم ، چمچه بوشور نداروم

Qashuq bushur nodarom , Chämchä bushur nodarom

یعنی : قاشق شورندارم ، چمچه شور ندارم .

وگرگ همچنان به‌حمله‌ادامه میدهد وازآخرصف یکی‌یکی بچه‌هارا میگیرد وهرکدام را درگوشه‌ای مینشاند تانوبت به‌کسی میرسدکه پشت سر ننه ایستاده است و باصطلاح « دختر » است و دراینجا صحنه دیگر بازی شروع میشود : ننه ودخترهم درپشت سراو ایستاده‌اند و گرگ درمقابل ننه است .

ننه میپرسد : قبله چی چانه (قبله کدام طرف است)

Qäblä chi chanä

و گرگ بادست‌به کف زمین مقابل ننه اشاره میکند و می‌گوید : زیرچی- Zir chi (خم شو)

آنوقت دخترونه هردوبه تقلید ازنمازخواندن خم میشوند وگرگ میخواهدبااستفاده ازچنین‌فرصتی دخترراهم ببرد ودستی به سروکول‌دختر میکشد ؛ اما دخترفریاد میزند : ننه ، ننه ، آقای کل‌گربه (۱) بیامه من بز .

Nänä, nänä, aqay käle gorbä biyamä monä bäzä

یعنی : ننه، ننه، آقای‌کل‌گربه آمد مرا زد .

وننه هم نمازش‌را میبرد و بلند میشود با دستمالی که به دست دارد گرگ را میراند ومیگوید : پیشت ، پیشت Pishtä, pishtä و گرگ

۱- کل‌گربه - Käle gorbä به معنی« گربه نر» است و این‌گربه ازهرگربه معمولی دیگرکنده‌تراست. هیکل زشت وبادکرده‌ای هم داردو کمتر ازگربه‌های دیگر باآدم مأنوس میشود. در عوض خیلی دزدی میکند و خیلی هم جوجه میدرد وچنان‌که دراین‌بازی دیده میشودمیان چنین گربه‌ای‌باگرگ‌بیابان مقاربتی موجود است ویاشاید این دورا باهم عمداً اشتباه‌گرفته‌اند .-

فرارمیکند و کمی دورتردوباره رو در روی‌ننه میایستد و ننه بازهم از او میپرسد قبله کدام طرف است ؟ و گرگ بازمیگوید خم شو وصحنه باردیگر تکرارمیشود واین دفعه مادرازجانبی دیگرخم میشود وبازهم گرگ موفق به ربودن دختر نمیشود تادردفعه چهارم ووقتی که مادرودختر درچهارمین سمت خم شدند گرگ دختررا میرباید وباخود به گوشه دورتری میبرد و جدا از بچه‌های دیگرپنهان میکند وبه این ترتیب صحنه تازه‌ای بوجود میآید: یك ردیف بچه‌ها درگوشه‌ای نشسته‌اند(آنها که ازقبل توسط گرگ شکارشده بودند) ویکی دیگردورترایستاده(دختر) وگرگ که دورترازهمه‌است ومعلوم‌میشود که مثلا پی‌کاری رفته . دراین حال ننه وارد صحنه میشود درحالیکه در پی دخترازدست دادهٔ خود مشوش است وجستجومیکند و وقتی‌نزدیك بچه‌ها رسید بادستمال به سریکایك آنها میزند وازهرکدام به ترتیب اینطور سئوال میکند : مینی دختر نی‌دیی ? Mini doxtärä neydiyey

یعنی : دخترم‌را ندیده‌ای ؟

وهرکدام ازهمین بچه‌ها که‌چنین سئوالی از او میشود ننه را مسخره میکند وهمه باکج وکوله‌کردن لب ولوچه‌هاشان میگویند : یی‌یی ye ye (این صدای مسخرگی است) وننه درجواب مسخرگی‌هرکدامشان‌جمله‌ای میگوید، مثلا: سگ کت بمیر- Sägekät bemirä (سگت بمیرد)ویامیگوید: کرگ‌کت‌بمیر Korgekät bemirä (مرغت بمیرد)وهمینطورتاآخربه‌همه مسخرگیها جواب میدهد وچون هیچکدام جای دختررا نشان نمیدهند ننه بیشترپریشان‌میشود. دراین وقت گرگ به هوس بره‌هائیکه شکارکرده‌است به‌سروقتشان میآید وننه‌را درآنجا میبیند که درحال جستجو است . دراین حال ننه ازگرگ هم سراغ دخترش را میگیرد و گرگ جواب میدهد : بیدیم Beydim (دیدم) واضافه میکند: توتو، توتو، کن‌بدابی‌یا.

Tutu, tutu, kon boda biya

یعنی : توتو، توتو(۱) کن تابیاید (بگذاربیاید)

آنوقت ننه برحسب راهنمائی گرگ مقداری پوشال از زمین جمع میکند وچنانکه بره‌ای‌را به‌دسته علفی دعوت کند توتو توتو گویان‌روی‌زمین میریزد . اما دختر که دورتر ایستاده است باتوتو توتوهای مادرجلونمیآید وننه مأیوسانه به‌گرگ میگوید : چب نی‌یام (چرا نیامد)

Che bä niyamä?

۱ـ درفشندك وقتی که برای مرغان دانه میپاشند ویاوقتی بره‌ای‌را به خوردن دسته علفی دعوت میکنند توتو، توتو tutu, tutu میگویند.

وگرگ جواب میدهد : من توتو، توتومینم (من توتو، توتومیکنم)
Mon tutu, tutu. minom
وبعد خود گرگ توتو توتو میکند و دختر برحسب دعوت گرگ جلو میآید وصحنه بازی چنین میشود : دختر و ننه مقابل هم ایستاده‌اند، گرگ و بچه های دیگر دور آنهـا . ننه از دختر میپرسد : کج بی شی بی -
(کجا رفته بودی؟) Kojä bishibey ?
دختر جواب میدهد : بی‌شیبیم آقائی خان
(رفته بودم خانه آقا) Bishibim aqai xanä
مادر میپرسد! بی‌شیب چو کن
(رفته بودی چه کنی؟) Bishibä cho konä?
دختر: بیشیبم پلوبخارم
(رفته بودم پلوبخورم) Bishibäm pelw Bäxaräm
مادر: مینی رسد کو ؟
(قسمت من کو؟) Mini räsäd ku?
آنوقت دختر در نهایت تحقیر و بی‌وفائی یك تکه سنگ از زمین میگیرد ورویش تف میاندازد وجلو مادر پرت میکند وبعد هم فرار میکند وننه با پریشانی عقب دختر میدود و متوالیاً میگوید : این مینی دختر نی
(این هم دختر من نیست) Ine mini doxtär ni
ودختر درحال فرار ازمادر دوباره به گرگ میرسد وشاید به او پناه میآورد وقسمت آخر بازی به این ترتیب شروع میشود که گرگ دایره‌ای بـه قطر یکمتر روی زمین میکشد وننه هم دایره‌ای دیگر میکشد در دایره ننه شاخه‌ای میکارند به مصداق درختان بهشت ودر دایره دیگر آشغال و کثافت میگذارند بمصداق جهنم و آنوقت گرگ با ننه همه بچه‌ها راکه چمباتمه میزنند یکی‌یکی ازدوطرف دستهاشان میگیرند وازدایره‌ها رد میکنند بـه این ترتیب که اول از دایره جهنم میگذرند و بعد دایره بهشت . چنانکه بچه‌ای دستهایش ازدستهای گرگ وننه جداشد قبل ازاینکه به‌دایره‌بهشت برسد درد‌ایره جهنم خواهد افتاد وجهنمی خواهدشد واگر بچه‌ای به خیرو خوشی ازدایره جهنم گذشت به دایره بهشت‌خواهد رسید وبهشتی‌خواهدشد. به این ترتیب در هرکدام از این دو دایره چند نفر از بازیگران جمع شده‌اند عده‌ای جهنمی وعده‌ای بهشتی وبعد هم‌باشلوغی وسروصدای فراوان

وهاریلابیلا Harilabila(۱) گویان توسروکول هم میزنند وبازی باچنین سرانجامی تمام‌میشود. -

۱۳- سبل‌سری ساب - Sobolä säri sab (۲)

دراین بازی دوگروه میشوند وهرگروه یك سردار(۳) دارند. گروه اول دورهم حلقه میزنند ودستهاشان‌را بهم‌میگیرند وسردار ازآنها مواظبت میکند تاافرادگروه دوم‌به‌کول آنها سوارنشوند وسعی دارد نفرات گروه‌دوم راکه قصد سواری دارند بالگد بزند . اگر چنین موردی لگد «سردار» به یکی ازافرادگروه دوم برخورد کرده باشدآن گروه بازی را باخته است و بایدکه اینبارآنها بدورهم حلقه بزنند ودسته اول کوشش کنندکه بدوش‌آنها سوارشوند. البته‌کسی که سوارشد پائین نخواهدآمد زیرا سردار حق ندارد بعد ازسوارشدن اورا لگدکند واومیتواندآنقدرسوار باشد تایکی از افراد دسته اودرحال سوارشدن از«سردار» لگد بخورد و درآن صورت است که از کول طرف‌پائین میآیدوهمراه دسته‌خودش حلقه میزند تااین‌بارسواری بدهد.

اما درهنگام‌شروع بازی‌برای‌آنکه معلوم شود کدام دسته بایددرابتدا حلقه بزند وسواری بدهد تریاخشك میکنند ویاسردارها باهم هاپ، هاپ - شاپ، شاپ Hap, hap - shap, shap میکنند وآن به این ترتیب‌است که دونفرسرداردرفاصله نامعینی مقابل هم میایستندوهرکدام باپاهایشان و بسوی یکدیگرپی(٤) میکنند واز دوطرف بهم نزدیك میشوند . اما بانظم و ترتیب‌که یك‌پی‌آن سردارجلومیاید ویك پی‌دیگراین سردار درحالیکه یکی همراه پی‌هایش هاپ هاپ میگوید ودیگری‌شاپ شاپ . پیداست که‌عاقبت‌در

۱- این کلمه بدون معنی است

۲- چون دراین بازی ضرورت دارد حداقل سه نفربه دورهم‌حلقه‌بزنند وباید ازآن سه نفرمواظبت شود وبهمین مناسبت نام فوق‌را که به معنی«سه‌قوله را مواظب باش» است به این‌بازی گذارده‌اند .

۳ - لازم است توضیح داده شود در چنین بازیهائی‌که باید‌کسی بعنوان «سردار» در رأس گروهی باشد بازیگران انتخاب نمیکنند . بلکه « سردار » بازیگرانش‌را جدامیکند. وبعبارت دیگر«سردار» که‌همیشه زورمندتر ازدیگران است کسانی‌را بدورش جمع میکند.

٤ - پی-pey فاصله از نوك پا تا پاشنه‌پااست وقصد ازپی کردن اندازه گرفتن فاصله باچنین واحدی است . امادراین بازی مقصود دیگری در کار است که دربالا توضیح داده شد .

وسط فاصله اولیه هردوبهم میرسند ودر این میان بازنده کسی است که در آخرین لحظه بین پی‌خودش‌وپی طرف باندازه یك‌پی فاصله‌نبیند. این نوع نوبت تعیین کردن درپاره‌ای از بازیهای فشندك مراعات میشود .

۱۴ ـ سنگ لولواك ـ Seng lu lu äk (۱)

این بازی دونفری وگاهی چندنفری شروع میشود. هرکدام‌یك‌سنگ به اندازه‌کف دست دارند. اولی سنگش‌را درمیدان پرتاب میکند و دیگری کوشش میکند باسنگ خودش‌آن سنگ‌راهدف قراردهد. واضح‌است‌یاسنگش به هدف اصابت میکند ویا ازهدف فاصله میگیرد . در صورت اول از همان جائی‌که هستند تامحل سنگ دومی ازاولی‌کولی میگیرد ودرصورتیکه‌سنگ به‌هدف برخوردنکرده‌وآنطرفتر گیر کرده باشداولی‌باسنگ خودش سنگ اورا هدف میگیردوبازی به‌همین نحوادامه داده‌میشود وباکول گرفتنهای‌متوالی و شبیه «تیل به تیل» تهرانیها. اگرهم‌چند نفری بازی‌را شروع‌کنند میبایست نوبت مراعات شود .

پایان

۱ـسنگ لولواك ـ Seng lu lu äk به‌معنی:سنگ قل دادن‌یا سنگ پرت کردن روی زمین.

فهرست نامهای اماکن

فهرست نامهای خاص

فهرست مطالب

فهرست مطالب